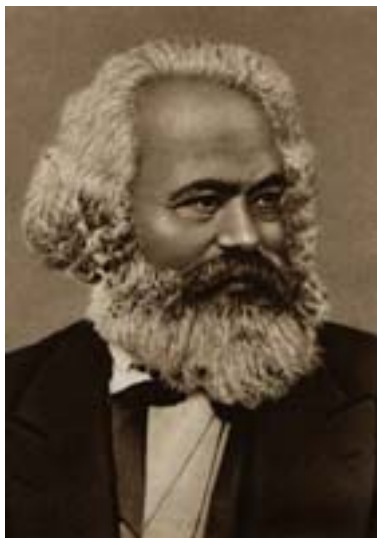


سرمایه «کاپیتال»

جلد اول - بخش سوم

تولید اضافه ارزش مطلق



کارل مارکس

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

بخش سوم

تولید اضافه ارزش مطلق

فصل پنجم: روند کار و روند ارزش افزایی

- ۱- روند کار
- ۲- روند ارزش افزایی

فصل ششم: سرمایه ی ثابت و سرمایه ی متغیر

فصل هفتم: نرخ اضافه ارزش

- ۱- درجه ی بهره کشی از نیروی کار
- ۲- نمودار ارزش محصول در اجزاء متناسب محصول
- ۳- "آخرین ساعت" سنیور
- ۴- اضافه محصول

فصل هشتم: روزانه ی کار

- ۱- حدود روزانه ی کار

- ۲- جوع اضافه کار. کارخانه دار و بویار
- ۳- رشته هائی از صنعت انگلستان بدون محدودیت قانونی در مورد بهره کشی
- ۴- کار روزانه و شبانه. سیستم نوبت کاری
- ۵- مبارزه برای روزانه ی عادی کار. قوانین قهرآمیز به منظور تطویل روزانه ی کار از میانه ی قرن چهاردهم تا پایان قرن هفدهم
- ۶- مبارزه برای تحصیل روزانه ی عادی کار- تحدید زمان کار به وسیله ی قوه ی قهریه ی قانون- قوانین کارخانه ای انگلیس از ۱۸۳۳ تا ۱۸۶۴
- ۷- مبارزه برای تحصیل روزانه ی عادی کار- تأثیر قوانین کارخانه ای انگلستان در کشورهای دیگر

فصل نهم: نرخ و حجم اضافه ارزش

ترجمه ایرج اسکندری سال ۱۳۵۲

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵

بخش سوم

تولید اضافه ارزش مطلق

فصل پنجم:

روند* کار و روند ارزش افزائی

۱- روند کار

مصرف نیروی کار خود کار است. خریدار نیروی کار، آن نیرو را با به کار واداشتن فروشنده اش، به مصرف می رساند. فروشنده ی نیروی کار بالفعل (actu) نیروی کار فعال می گردد و کارگر می شود در حالی که قبلاً فقط بالقوه (potentia) کارگر بود. برای این که کارش در کالاها مجسم گردد باید پیش از هر چیز در ارزش های مصرف یعنی در اشیائی که به درد رفع نوعی از احتیاجات می خورند، بیان شود. پس آن چه که سرمایه دار کارگر را به آماده ساختن آن وامی دارد عبارت از یک ارزش مصرف خاص، یک جنس مشخص است. در ماهیت عمومی ارزش های

*- ما در این فصل و فصول آینده کلمه ی روند را به جای پروسه استعمال می کنیم و در عین حال می کوشیم با استعمال هر دو کلمه ذهن خواننده را بیگانگی مفهوم روند و کلمه ی خارجی پروسه معتاد سازیم.

مصرف یا خواسته ها، از این جهت که برای سرمایه دارو تحت نظارت او آماده می شوند، تغییری حاصل نمی شود. بنابر این پروسه ی کار را بدو باید مستقل از هر شکل مشخص اجتماعی مورد مطالعه قرار داد.

در مرحله ی نخست کار عبارت از پروسه ای ست بین انسان و طبیعت، پروسه ای که طی آن انسان فعالیت خویش را واسطه ی تبادل مواد بین خود و طبیعت قرار می دهد، آن را منظم می کند و تحت نظارت می گیرد. انسان خود در برابر مواد طبیعی مانند یک نیروی طبیعی قرار می گیرد. وی قوای طبیعی ای را که در کالبد خود دارد، بازوها، پاها، سر و دستش را به حرکت در می آورد تا مواد طبیعی را به صورتی که برای زندگی خود او قابل استفاده باشد تحت اختیار درآورد. در حالی که وی با این حرکت روی طبیعت خارج از خود تأثیر می کند و آن را دگرگون می سازد، در عین حال طبیعت ویژه ی خویش را نیز تغییر می دهد. وی به استعداداتی که در نهاد این طبیعت خفته است تکامل می بخشد و بازی نیروهای آن را تحت تسلط خویش در می آورد. ما در این جا به اشکال ابتدائی کار که جنبه ی حیوانی و غریزی دارد کاری نداریم. آن وضعی که کار انسانی هنوز شکل اولیه ی غریزی خود را از دست نداده است نسبت به اوضاع و احوالی که کارگر به مثابه ی فروشنده ی نیروی کار خویش به بازار کالا می آید، در حکم ادوار وازمنه ی ابتدائی است. ما کار را در آن صورتی که منحصرأ به انسان تعلق دارد مورد بحث قرار می دهیم. عنکبوت اعمالی انجام می دهد که به کار نساج شباهت دارد و زنبور عسل با ساختمان حجره های مومی خود موجب حیرت برخی از استادان معماری می گردد. ولی آن چه از پیش بدترین معمار را از بهترین زنبور عسل متمایز می سازد این است که معمار پیش از آن که حجره را در کندو بنا کند در سر خود می سازد. در پایان پروسه ی کار نتیجه ای حاصل می شود که از آغاز در تصور کارگر و بنابر این به طور ذهنی وجود داشت. نه تنها وی تغییر شکلی به طبیعت اعمال می کند، بلکه او در عین حال به هدف خود در طبیعت تحقق می بخشد، هدفی که خود از آن آگاه است و مانند قانونی

بر نوع و چگونگی اعمال او حکومت می کند و اراده اش باید از آن تبعیت نماید. و این تبعیت عملی منفرد و تنها نیست. علاوه بر کشش آن اعضایی که کار انجام می دهند در تمام مدت کار اراده ی متناسب با هدفی لازم است که در دقت بروز می کند و هر قدر محتوی کار و شرایط اجراء آن برای کارگر کمتر جالب باشد و بنابر این هر قدر کارگر آن را کمتر به مثابه ی عمل عادی نیروهای جسمانی و معنوی خویش احساس کند، این کشش اراده بیشتر است.

عوامل ساده ی پروسه ی کار عبارتند از فعالیت طبق هدف یا خود کار، محمول کار و وسیله ی کار.

زمین (که از لحاظ اقتصادی شامل آب نیز هست) هم چنان که از ابتداء انسان را از جهت آذوقه یعنی وسائل آماده ی زندگی تأمین می کند^۱ بدون دخالت عمل انسان، خود به مثابه ی محمول کار عمومی بشری نیز وجود دارد. کلیه ی اشیایی که کار فقط بستگی مستقیم آن ها را با زمین قطع می کند محمولات کاری هستند که طبیعت به انسان عنایت کرده است. از این قبیل است که ماهی که به وسیله ی صید از عنصر حیاتی خود، آب، جدا می شود، درختی که در جنگل دست نخورده قطع می گردد یا سنگ معدنی که از رگه ی خود کنده می شود. اما اگر قبلاً کاری در محمول یا مورد کار نفوذ کرده باشد، مثلاً مانند سنگ معدنی که به وسیله ی شست و شو آماده شده باشد، ما آن را ماده ی خام می نامیم. هر ماده ی خامی محمول کار هست ولی هر محمول کار ماده ی خام نیست. محمول کار هنگامی ماده ی خام می شود که به وسیله ی کار تغییری در آن به وجود آمده باشد.

وسیله ی کار عبارت از چیز یا مجموعه ی اشیایی است که کارگر بین خود و محمول کارش قرار می دهد و از آن به مثابه ی سرایت دهنده ی عمل خود بر شئی

۱- "محصولات خود روی زمین که به مقدار کم و کاملاً مستقل از انسان وجود دارند، گوئی از طرف طبیعت به همان شیوه عطا شده اند که در زندگی معمول است یعنی آن چنان که به جوانی مبلغ کمی می دهند تا وی بتواند بدان وسیله کار کند و نیکیختی خود را تأمین نماید." (James Stuart: „Principles of Political Economy“. Dublin, ۱۷۷۰. vol. P. ۱۱۶).

مورد کار استفاده می‌کند. وی خواص مکانیکی، فیزیکی و شیمیایی برخی از اشیاء را مورد استفاده قرار می‌دهد تا طبق هدف خویش آن‌ها را به مثابه‌ی قوه‌ی روی یکدیگر تأثیر دهد.^۲ صرف نظر از وسائل معیشتی که انسان به‌طور آماده به‌چنگ می‌آورد، مانند میوه‌هایی که می‌چیند و در واقع تنها از اعضای بدن خود به‌مثابه‌ی وسیله‌ی کار استفاده می‌کند، آن چیزی که کارگر مستقیماً تحت استیلای خود در می‌آورد کار نیست بلکه وسائل کار است. بدین طریق انسان اشیاء طبیعی را تبدیل به عامل فعالیت خود می‌کند و با ضمیمه کردن آن‌ها به اعضاء بدن خویش، علی‌رغم آن‌چه در تورات آمده است، سیمای طبیعی خویش را بسط می‌دهد. زمین هم چنان که انبار آذوقه‌ی ابتدائی انسان است زرادخانه‌ی اولیه‌ی وسائل تولید وی نیز به‌شمار می‌رود. مثلاً زمین سنگی را که انسان برای سائیدن، بریدن، فشردن، پرتاب کردن و غیره به‌کار می‌برد، به‌وی ارزانی می‌دارد. خود زمین نیز وسیله‌ی کار است ولی با وجود این آغاز خدمت وی به‌مثابه‌ی وسیله‌ی کار در کشاورزی باز مستلزم یک سلسله وسائل دیگر کار و درجه‌ی نسبتاً توسعه یافته‌ی نیروی کار است.^۳ به‌طور کلی به‌محض این‌که پروسه‌ی کار تا حدودی توسعه می‌یابد ناچار به وسائل کاری احتیاج پیدا می‌کند که روی آن‌ها قبلاً کار شده باشد. در قدیمی‌ترین غارهایی که انسان زندگی کرده است افزار و اسلحه‌ی سنگی دیده می‌شود. در آغاز تاریخ بشر حیوان رام شده، یعنی حیوانی که به‌وسیله‌ی کار تغییر یافته و اهلی گردیده است، در جنب سنگ، چوب، استخوان و صدفی که پرداخت شده

^۲ - "عقل به همان اندازه که نیرنگ باز است تواناست. نیرنگ آن به‌طور کلی عبارت از این فعالیت واسطه‌تراش است که اشیاء را در حالی قرار می‌دهد که بنابر طبیعت خاص خود به‌روی یکدیگر تأثیر می‌کنند و به‌فعل و انفعال نسبت به‌هم می‌پردازند و بدون این‌که خود مستقیماً در این پروسه مداخله‌ای کنند، آن‌ها را فقط به‌سوی هدف خویش می‌کشاند.

(Hegel: „Enzyklopädie“, Erster Teil. „Die Logik“, Berlin, ۱۸۴۰, S. ۳۸۲).

هگل: دائرة المعارف- بخش نخست. منطق. برلین ۱۸۴۰ صفحه ۳۸۲

^۳ - گانبل (Ganilh) در کتاب تئوری علم اقتصاد خود (پاریس ۱۸۱۵) که ناگفته نماند کتاب بی‌مایه‌ای است، در مقابل نظریه‌ی فیزیوکرات‌ها سلسله‌ی عظیم پروسه‌های کاری که کشاورزی به‌معنای خاص با آن‌ها ملازمه دارد شمارش می‌کند.

مهم ترین نقش را به مثابه ی وسیله ی کار ایفا می کند^۴. استعمال و ایجاد وسائل کار، با این که به صورت نطفه ای در نزد برخی از انواع حیوانات وجود دارد، صفت متمایز ی پروسه ی کار ویژه ی انسانی است و به همین سبب است که فرانکلین انسان را حیوان افزار ساز (a toolmaking animal) تعریف می کند.

همان قدر که ساختمان استخوان های فسیل شده برای شناسایی سازمان بدنی انواع حیواناتی که نسل آن ها بر افتاده مهم است، به همان اندازه نیز بقایای وسائل کار برای قضاوت درباره ی اقتصاد ساخت های اجتماعی سپری شده اهمیت دارد. وجه تمایز دوران های اقتصادی در این نیست که چه چیزی ساخته می شود، بلکه در آن است که چگونه و با چه وسائل کاری ساخته شده است^۵. وسائل کار نه تنها درجه سنج تکامل نیروی کار انسانی به شمار می آیند بلکه نشان دهنده ی محاسبات اجتماعی ای هستند که در درون آن کار انجام می گیرد.

از میان وسائل کار، وسائل مکانیکی کار که می توان مجموعه ی آن ها را دستگاه استخوانی و عضلانی تولید نامید، بیشتر معرف صفات مشخصه ی دوران تولید اجتماعی معینی هستند تا آن وسائلی از قبیل ظرف، سبد، کوزه، تنگ و غیره که فقط برای نگاهداری محصولات کار به کار می روند و به طور کلی مجموعه ی آن ها را

^۴- تورگو (*) Turgot در نوشته ی خود (۱۷۶۶) "Rèflexion sur la formation et la distribution des richesses" اهمیت دام رام شده را برای آغاز کشت و کار به خوبی توضیح داده است.

^(*)- Anne, Robert, Jacques, baron de Turgot. (۱۷۲۷-۱۷۸۱) اقتصاددان فرانسوی و وزیر لوئی شانزدهم از مکتب فیزیوکرات ها و برجسته ترین شاگرد دکتر کنه که بنا به قول مارکس "با وی مکتب فیزیوکراتیک به منتها درجه ی اول خود رسید".

^۵- از میان کلیه ی کالاها، کالاهای صرفاً تجملی برای مقایسه ی تکنولوژی دوران های مختلفه ی تولید کم اهمیت تر هستند.

^a- (زیرنویس چاپ دوم)- هر چند تاریخ هائی که تا کنون نوشته شده درباره ی تکامل تولید مادی که پایه ی هر زندگی اجتماعی و بنا بر این مبنای هر تاریخ واقعی است کمتر سخن می گویند، ولی بر پایه ی تحقیقات علوم طبیعی، نه آن چه تحقیقات تاریخی خوانده می شود، لاف از منه ی ما قبل تاریخ بنا بر افزار و سلاح هائی که به دست آمده تحت نام عهد سنگ، عهد مفرغ و عهد آهن تقسیم بندی شده است.

می توان به مثابه ی دستگاه عروقی تولید تلقی نمود. وسائل مزبور در مورد ساخت محصولات شیمیائی تازه شروع به ایفاء نقش پراهمیتی می کنند.^۵

در معنایی وسیع تر پروسه ی کار در اعداد و مسائل خود، علاوه بر اشیائی که واسطه ی تأثیر کار بر محمول آن می گردند و بالنتیجه به نحوی از انحاء به مثابه ی سرایت دهنده ی عملی به کار می روند، کلیه ی شرایط مادی را نیز در بر می گیرد که برای انجام پروسه ضرورت دارند. این شرایط در پروسه ی کار مستقیماً دخالت ندارند ولی بدون آن ها پروسه یا اصلاً انجام پذیر نیست و یا به طور ناقص انجام می شود. خود زمین باز از زمره ی این قبیل وسیله ی عام کار به شمار می آید زیرا زمین به کارگر مکانی را که در آن استقرار می یابد (locus standi) و هم چنین میدانی را که پروسه ی کار در آن انجام می گیرد (field of employment) عطا می کند. از جمله وسائل کاری که قبلاً به وسیله ی کار آماده شده اند می توان به طور مثال از ساختمان های محل کار، کانال ها و راه ها و غیره نام برد.

پس در پروسه ی کار فعالیت انسان، به مدد و مسائل کار، آن تغییراتی را که از پیش مورد نظر بوده است در محمول کار به وجود می آورد. پروسه با محصول خاتمه می یابد. محصول پروسه عبارت از یک ارزش مصرف یعنی ماده ای طبیعی است که برحسب نیازمندی های انسان تغییر شکل یافته است. کار با محمول خویش در آمیخته است. کار تجسم یافته و محمول، کار به خود گرفته است. آن چه از جانب کارگر به شکل حرکت جلوه می کرد اکنون از سوی محصول مانند خاصیتی در حال سکون، در صورت هستی دیده می شود. کارگر بافته است و محصول بافته ای ست.

اکنون اگر مجموع پروسه را از نقطه ی نظر نتیجه اش که محصول است مورد توجه قرار دهیم وسائل کار و محمول کار هر دو به مثابه ی وسائل تولید^۶ و خود کار نیز مانند کار بارآور^۷ دیده می شوند.

^۵ - به نظر متضاد می آید که مثلاً ماهی نگرفته وسیله ی تولید برای ماهی گیری نامیده می شود. ولی هنوز تا کنون چنین هنری کشف نشده است که ماهی را در آبی صید کنند که ماهی نداشته باشد.

اگر ارزش مصرفی به مثابه ی محصول از پروسه ی کار خارج می شود در عوض ارزش های مصرف دیگری که خود محصول پروسه های گذشته کار هستند تحت عنوان وسائل تولید در این پروسه وارد می شوند. همین ارزش مصرفی که محصول این پروسه ی کار است خود وسیله ی تولید برای آن کار دیگر می گردد. بنابر این محصولات، تنها نتیجه ی پروسه ی کار نیستند بلکه در عین حال شرط آن نیز به شمار می آیند.

به استثناء صنایع استخراجی، مانند معادن، شکار، ماهی گیری و غیره، که محصول کارشان به وسیله ی طبیعت ارزانی شده است (و نیز در آن قسمت از کشاورزی که مربوط به آباد کردن زمین های بکر و بایر است) کلیه ی شعب دیگر صنعت با محصولی سر و کار دارند که ماده ی خام نامیده می شود یعنی محصولی که قبلاً کار در آن نشست کرده و خود محصول کار است. از همین قرار است مثلاً بذر در کشاورزی. حیوانات و نباتات که معمولاً محصولات طبیعی تلقی می گردند در شکل کنونی خود نه تنها محصول کار سال گذشته نیستند بلکه نتیجه ی تحولات ممتدی هستند که به وسیله ی نسل های بسیار تحت مراقبت انسان و توسط کار وی ایجاد شده اند. و اما درباره ی وسائل کار به طور اخص، سطحی ترین نگاه کافی است تا آثار کار گذشته در اکثریت عظیم آن ها دیده شود.

ماده ی خام ممکن است ماده ی اصلی محصولی باشد یا فقط به مثابه ی مواد کمکی در ایجاد آن محصول وارد گردد. مواد کمکی یا توسط وسائل کار مصرف می شوند مانند ذغال سنگ به وسیله ی ماشین بخار، روغن به وسیله ی چرخ، یونجه به وسیله ی اسب بارکش، یا این که به ماده ی خام ضمیمه می شوند تا در آن تغییری مادی ایجاد نمایند، مانند کمر برای سفید کردن پارچه، ذغال سنگ برای آهن، رنگ برای پشم، و یا به انجام خود کار کمک می کنند مثل موادی که برای روشنایی و گرم کردن کارگاه به کار می روند. در مورد ساخت محصولات شیمیایی به طور اخص،

^۷ - این تعریف کار بار آور که از نقطه ی نظر پروسه ی ساده ی کار داده شده است به هیچ وجه برای پروسه ی تولید سرمایه داری کافی نیست.

تفاوتی که بین ماده ی اصلی و ماده ی کمکی وجود دارد زائل می شود زیرا هیچ یک از مواد مورد استعمال دوباره به صورت ماده ی اصلی محصول بر نمی گردد.^۸

نظر به این که هر شئی دارای خواص متنوعی است و بنابر این می تواند در مورد متعدد مورد استفاده قرار گیرد لذا محصول واحد ممکن است ماده ی خام برای پروسه های مختلف کار گردد. مثلاً گندم در عین حال هم برای آسیابان و هم برای نشاسته گر، هم برای عرق گیر و هم دامپرور و غیره به مثابه ی ماده ی خام به کار می رود و نیز مانند بذر ماده ی خام برای تولید خود می گردد. و هم چنین در صنعت معدنی ذغال از آن به مثابه ی محصول خارج می شود و در همان صنعت مانند وسیله ی تولید به کار می رود.

محصول واحدی می تواند در یک پروسه ی کار هم به عنوان وسیله ی کار و هم مانند ماده ی خام به کار رود. مثلاً حیوانی که در مورد پروارکاری خود ماده ی خامی است و روی آن کار انجام می گیرد در عین حال وسیله ی تدارک کود نیز هست.

یک محصول که به شکل آماده برای مصرف موجود است می تواند به نوبه ی خود ماده ی خام برای محصول دیگر گردد مثل انگور که ماده خام شراب سازی است. یا ممکن است کار، محصولی به وجود آورد که فقط به مثابه ی ماده ی خام قابل استفاده باشد. در این حالت محصول مزبور نیم ساخته* نامیده می شود یا بهتر است آن را مرحله ساخته** خواند مثل پنبه، نخ کلاف، نخ قرقره و مانند آن ها. ماده ی خام

^۸ - استورش Storch ماده ی خام به طور اخص را که ماده "Matière" می نامد از مواد کمکی که وی آن ها را مصالح "Materiaux" می خواند فرق می گذارد و شربولیه(*) Cherbuliez مواد کمکی را مواد توسلی Matière instrumentales می نامد.
 (*) - آنتوان الیزه شربولیه Antoine Elisée Cherbuliez (۱۷۹۳ - ۱۸۷۹) سیاستمدار و اقتصاددان سوئیسی شاگرد سیسموندی.

* - آلمانی Halbfabrikat - فرانسه Demi-facon

** - Stufenfabrikat. منظور مارکس از این اصطلاح که آن را بهتر از اصطلاح معمولی "نیم ساخته" دانسته است این ست که محصول مورد نظر به هر حال تمام است و نیم ساخته نیست منتها هدف خاص این نوع تولید تهیه ی مواد خام برای تولید دیگر است و بنابر این مرحله ای از تولید آینده را تشکیل می دهد و به همین سبب به نظر مارکس اصطلاح نیم ساخته

اصلی با این که خود محصولی است ممکن است ناگزیر شود از یک سلسله تغییرات مختلفه بگذرد و در شکل پیاپی تغییر یافته ای همواره از نو وظیفه ی ماده ی خام را تا آخرین پروسه ی کار، که وی را به صورت وسیله ی معیشت یا وسیله ی کار آماده بیرون می دهد، ایفا نماید.

پس دیده می شود که ماده ی خام بودن، وسیله ی کار یا محصول تلقی شدن یک ارزش مصرف با نقش مشخصی که وی در پروسه ی کار ایفا می کند و مقامی که در این پروسه اشغال می نماید بستگی تام و تمام دارد و با تغییر این مقام آن تشخیص نیز تغییر می کند.

بنابر این هر گاه در درون یک پروسه ی جدید کار محصولاتی به مثابه ی وسیله ی تولید وارد شوند صفت محصول بودن خود را از دست می دهند و باز فقط مانند عوامل مادی کار زنده عمل می کنند. ریسنده دوک را فقط مانند وسیله و الیاف کتان را به عنوان محمول ریسندگی تلقی می کند. بدیهی است که بدون مصالح و دوک رشتن میسر نیست. بنابر این وجود قبلی این محصولات از آغاز ریسندگی مفروض است. ولی در خود این پروسه مسئله ی این که کتان و دوک محصول کارهای گذشته هستند همان اندازه بی تفاوت است که در مورد خوراک مسئله ی این که نان محصول کارهای قبلی دهقان، آسیابان، نانوا و غیره است بی تفاوت تلقی می گردد. به عکس هنگامی وسائل تولید خصلت خود را به مثابه ی محصولات کار گذشته بروز می دهند که در پروسه ی کار نقانصی به ظهور رسد. کاردی که نمی بُرد، نخ که پیوسته پاره می شود و غیره خاطره ی فلان چلنگر و به همان ریسنده را به طور محسوس به یاد می آورند. در محصول موفقیت آمیز، کار گذشته ای که آفریننده ی خواص سودمند محصول بوده است، ناپدید می گردد.

ماشینی که در پروسه ی کار مورد استفاده قرار نمی گیرد بی فایده است و به علاوه تحت تأثیر نیروی محرّب تبادل مواد طبیعی واقع می شود. آهن زنگ می زند

و چوب می پوسد. نخی که با آن بافندگی و سوزن دوزی نمی شود پنبه ی هدر رفته ای ست. کار زنده باید چنگ در این اشیاء اندازد، آن ها را از خواب مرگ بیدار کند و از صورت ارزش مصرف بالقوه به ارزش مصرف واقعی و بالفعل تبدیل نماید. در واقع هنگامی که آتش کار به جان آن ها می افتد، آن ها را در پیکر خویش مستحیل می کند و برای وظایفی در پروسه ی کار فرا می خواند که متناسب با مفهوم وجودی و حرفه ای آن هاست. این ها باز مصرف می شوند ولی این بار مصرف شدن آن ها به صورت هدف دار و به مثابه ی عوامل تشکیل دهنده ی ارزش های مصرف تازه و محصولات نونی انجام می گیرد که شایسته اند به شکل وسیله ی معیشت به مصرف شخصی برسند و یا مانند وسیله ی تولید در پروسه ی کار جدیدی وارد گردند.

پس اگر محصولات موجود نه تنها نتیجه ی پروسه ی کار بلکه شرط وجودی آن نیز هستند، فرو ریختن آن ها در پروسه ی کار و تماس یافتن شان با کار زنده از سوی دیگر یگانه وسیله ای ست برای این که بتوان این محصولات کار گذشته را به مثابه ی ارزش مصرف حفظ نمود و تحقق بخشید.

کار، عوامل مادی خود، محمول و وسائل خویش را مورد استعمال قرار می دهد، آن ها را می بلعد، و به همین سبب خود پروسه ی مصرف است. این مصرف بارآور با مصرف شخصی از این جهت متفاوت است که در مورد اخیر محصولات به مثابه ی وسائل حیات فرد زنده مصرف می شوند در صورتی که در مورد نخست آن ها محصولات را مانند وسائل حیات کار و نیروی کار فعال فرد زنده به مصرف می رسانند. بنابر این حاصل مصرف شخصی همانا خود مصرف کننده است در صورتی که نتیجه ی مصرف بارآور محصولی است که از مصرف کننده متمایز است.

نظر به این که وسائل و محمول کار خود محصولند، کار برای این که محصول ایجاد نماید محصول مصرف می کند یا به عبارت دیگر محصولات را به مثابه ی وسیله ی

تولید محصولات مورد استفاده قرار می دهد. ولی با این وجود همان طور که در ازمنه ی ابتدائی پروسه ی کار فقط بین انسان و زمین می گذشت که وی در آن مداخله ای نکرده بود، اکنون نیز از این قبیل وسائل تولید که صرفاً به وسیله ی طبیعت ارزانی شده و معرف هیچ گونه ارتباطی بین ماده ی طبیعی و کار انسانی نیستند، همواره باز در پروسه ی کار مورد استفاده قرار می گیرند.

پروسه ی کار آن چنان که ما آن را در حالات ساده و مجردش تحلیل نمودیم و عبارت از فعالیت با هدف انسان به منظور تولید ارزش های مصرف و آماده ساختن طبیعت برای احتیاجات انسانی است، شرط عمومی مبادله ی مواد بین انسان و طبیعت و شرط ابدی زندگی بشری است به همین سبب مستقل از هر شکل حیات انسانی و کلیه ی اشکال اجتماعی آن ست یا به عبارت بهتر بین کلیه ی اشکال اجتماعی زندگی انسان مشترک است. پس ضرورتی نبود که ما در این بحث مناسبات بین کارگر را با کارگران دیگر مورد مطالعه قرار دهیم. انسان و کارش از طرفی و طبیعت و موادش از سوی دیگر ما را کفایت می کرد. هم چنان که از مزه ی گندم نمی توان حدس زد کی آن را کاشته، از چنین پروسه ی کاری نیز نمی توان دریافت که در چه شرایطی انجام شده است: آیا زیر تازیانه بی رحم نگهبان بردگان جریان یافته است یا زیر چشم نگران سرمایه دار، آیا سین سینیاتوس* آن را در گاو بندی خود (Jugera) به وجود آورده یا خود کار آن وحشی ای است که به ضرب سنگ، شکاری را از پای در می آورد؟^۹

* - Lucius Quintcius Cincinnatus - سردار معروف رومی (قرن پنجم پیش از میلاد) که سادگی زندگی و اخلاق درویشانه ی وی شهرت یافته است. وی با آن که دوبار دیکتاتور رم گردید به هنگام پیری از نو به کشت و کار پرداخت و هنگامی که مأموران دولتی (لیکتورها) برای تقدیم نشان افتخار به نزد او رفتند وی را پشت گاوآهن مشغول شخم دیدند. ذکر نمونه ی قناعت و سادگی سین سینیاتوس در ادبیات اروپائی مرسوم است.

^۹ - بر اساس همین دلیل عالی منطقی است که سرهنگ تارنس Torrens منشاء سرمایه را در سنگ انسان وحشی کشف می کند. وی می نویسد: «در نخستین سنگی که انسان وحشی به طرف شکاری که تعقیب می کند پرتاب می نماید، در اولین جویی که وی برای تکاندن میوه ای

اکنون به سرمایه دار آینده in spe خودمان برگردیم. ما او را در جانی رها کرده بودیم که تازه از بازار عوامل ضروری برای یک پروسه ی کار، چه عوامل مادی یا وسائل تولید و چه عامل انسانی با نیروی کار را، خریده بود. وی با بصارت زیرکارانه ای آن وسائل تولید و نیروهای کاری را که به درد کسب و کار ویژه اش (نساجی، سراجی و غیره) می خورد انتخاب کرده است. پس سرمایه دار ما در صدد مصرف نمودن کالائی که خریده است یعنی نیروی کار بر می آید یعنی دارنده ی نیروی کار، کارگر را به این وا می دارد که با کار خویش وسائل تولید را مصرف نماید. بدیهی است که در ماهیت عمومی پروسه ی کار از این جهت که کارگر آن را به جای خود به حساب سرمایه دار انجام می دهد تغییری حاصل نمی شود. ولی مداخله ی سرمایه دار نیز موجب آن نمی شود که غفلتاً در شیوه ی چکمه دوزی یا نخ ریزی تغییری حاصل گردد. سرمایه دار مجبور است نیروی کار را همان طور که در بازار پیدا می شود بپذیرد و بنابر این ناگزیر است کار را نیز که از دورانی سرچشمه گرفته که هنوز هیچ سرمایه داری وجود نداشته است هم چنان قبول نماید. تحول شیوه ی تولید، در نتیجه ی وابستگی کار به سرمایه دیرتر وقوع پذیر می شود و لذا ما نیز آن را بعداً مورد مطالعه قرار می دهیم.

پروسه ی کار به مثابه ی پروسه ی مصرف نیروی کار به وسیله ی سرمایه دار، اکنون دو پدیده ی خاص از خود بروز می دهد.

کارگر تحت نظارت سرمایه داری کار می کند که کارش به وی تعلق دارد. سرمایه دار مراقب است که کار به طور منظم پیشرفت کند، وسائل تولید طبق منظور به کار رود و بنابر این مواد خام تلف نگردد و تیمار کار افزار نگاه داشته شود یعنی تنها به همان اندازه که استعمال آن ها در کار ایجاب می کند آسیب ببینند.

(An Essay on the Production of Wealth etc. P. ۷۰-۷۱)

ظاهراً بر اساس همین چوب اولی است که می توان توضیح داد چگونه در زبان انگلیسی Stock مرادف با سرمایه است.

ثانیاً محصول ملک سرمایه دار است نه از آن تولید کننده ی مستقیم آن یعنی کارگر. سرمایه دار مثلاً ارزش روزانه ی نیروی کار را می پردازد. استفاده ی از آن مانند هر کالای دیگری برای تمام روز، عیناً مثل اسبی که برای یک روز کرایه شده باشد، به وی تعلق دارد. استفاده ی از کالا حق خریدار است و صاحب نیروی کار در حالی که کار خود را انجام می دهد در واقع فقط ارزش مصرفی که فروخته است تحویل می دهد. از لحظه ای که وی وارد کارگاه سرمایه دار می شود ارزش مصرف نیروی کار او و بنابر این استفاده ی از آن نیرو، یعنی کار، متعلق به سرمایه دار است. سرمایه دار با خرید نیروی کار، کار را مانند ماده تخمیری زنده در پیکر بی روح عوامل تشکیل دهنده ی محصول، که باز هم به او تعلق دارند، وارد نموده است. از نقطه ی نظر او پروسه ی کار فقط عبارت از مصرف نمودن نیروی کار یعنی کالائی است که وی خریداری نموده است ولی بدون ضمیمه کردن وسائل تولید مصرف پذیر نیست. پروسه ی کار عبارت است از پروسه ای بین اشیاء مورد خرید سرمایه دار، بین اشیائی که به او تعلق دارند. بنابر این همان گونه که محصول پروسه ی تخمیر در سرداب شرابش از آن اوست، محصول این پروسه نیز به او تعلق دارد.^{۱۰}

^{۱۰} - "محصولات پیش از آن که تبدیل به سرمایه شوند مورد تملک قرار می گیرند و این تبدیل آن ها را از قید تملک آزاد نمی سازد".

(Cherbuliez: „Richesse ou Pauvreté.“ Paris, ۱۸۴۱. P. ۵۹)

"هنگامی که کارگر کار خود را در اِزاء مقدار معینی از وسائل زندگی می دهد کاملاً از حقوق خویش نسبت به محصولاتی که کارش ایجاد می کنند صرف نظر می کند... مالکیت این محصولات هم چنان که بود باقی می ماند و به هیچ وجه در نتیجه ی قراردادی که منعقد شده است تغییر نمی کند. به عبارت دیگر محصولات ملک طلق سرمایه داری است که مواد اولیه و وسائل زندگی را فراهم آورده است. این نتیجه ی مسلم قانون تملک است، همان قانونی که اصل اساسی آن عبارت از شناختن مالکیت انحصاری کارگر بر محصولات کار خود بود". (همان کتاب صفحه ۵۸). "هنگامی که کارگران برای مزد کار می کنند، سرمایه دار نه تنها مالک سرمایه است (مقصودش در این جا وسائل تولید است) بلکه مالک کار نیز هست (of the labour also). اگر هم چنان که عادت بر آن جاری شده است، آن چه به عنوان مزد پرداخت می شود در مفهوم سرمایه می گنجد دیگر جداگانه صحبت کردن از سرمایه و کار خالی از معنی است. کلمه ی سرمایه به این معنی، سرمایه و کار، هر دو را دربر می گیرد"

(James Mill) * „Elements of Political Economy etc.“ P. ۷۰)

۲- روند ارزش افزائی

محصول- ملک طلق سرمایه دار- عبارت از ارزش مصرفی است مانند نخ، پارچه، کفش و غیره. اما با این که مثلاً می توان کفش را از جهتی پایه ی پیشروی جامعه دانست و سرمایه دار ما هم مسلماً آدم پیشروی است معذک وی کفش را به عشق خود کفش نمی سازد. به طور کلی در تولید کالائی ارزش مصرف چیزی نیست که برای خودش مورد مهر قرار گیرد، (Qu' on aime pour lui-même). در این جا ارزش های مصرف از آن جهت و تا هنگامی تولید می شوند که پایه ی مادی و حامل ارزش مبادله اند. و برای سرمایه دار ما مسئله از دو جهت مطرح است. نخست وی می خواهد ارزش مصرفی تولید کند که ارزش مبادله داشته باشد، جنس مشخصی که باید به فروش برسد یعنی کالا باشد. و در ثانی او می خواهد کالائی تولید کند که ارزشش بالاتر از مجموع ارزش کالاهائی باشد که وی برای تولید آن صرف کرده است یعنی از مجموع ارزش وسائل تولید و نیروی کاری که وی پول عزیز خود را بالای آن پیشکی به بازار ریخته است بیشتر باشد. منظور او فقط تولید ارزش مصرف نیست بلکه کالاست، قصد وی تنها ارزش مصرف نیست بلکه ارزش است و تنها ارزش هم نیست بلکه اضافه ارزش است.

در واقع چون سخن بر سر تولید کالائی بود ما تا کنون آشکارا فقط یک طرف پروسه را مورد توجه قرار داده ایم. نظر به این که کالا خود وحدت ارزش مصرف و ارزش است ناگزیر پروسه ی تولید نیز باید وحدت روند کار و روند تشکیل ارزش باشد.

(*) - جیس میل (۱۷۷۳-۱۸۳۶) - تاریخ نویس، فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی. وی نخستین کسی است که تئوری ریکاردو را به شکل منظمی بیان نمود. در حالی که کوشید تضادهای تئوری ریکاردو را برطرف نماید خود در یک سلسله تضاد گرفتار شد و چون تئوری ریکاردو را به طور دگماتیک مورد تحلیل قرار می داد سرانجام نتوانست از کلاف تضادها بیرون آید.

اکنون ما نیز روند تولید را به مثابه ی روند ارزش آفرینی مورد دقت قرار می دهیم.

ارزش یک کالا برحسب مقدار کاری که در آن تجسم یافته است، یعنی زمان کاری که اجتماعاً برای تولید آن لازم است تعیین می گردد. این حکم در مورد محصولی نیز که سرمایه دار ما به صورت نتیجه ی پروسه ی کار به دست می آورد صادق است. بنابر این بدو باید کاری را که در این محصول تجسم یافته است حساب کنیم. فرض کنیم که این محصول مثلاً نخ باشد.

برای تولید نخ بدو ماده خام آن، که مثلاً ۱۰ فوند پنبه است، لازم بود. اکنون حاجتی به این نیست که در باره ی ارزش پنبه تحقیق کنیم زیرا سرمایه دار آن را در بازار طبق قیمتش که فی المثل مساوی با ۱۰ شیلینگ است خریداری نموده است. کاری که برای تولید پنبه لازم آمده در بهای آن به صورت کار عمومی اجتماعی نموده شده است. حالا باز فرض می کنیم که میزان فرسودگی دوک ها- که ما آن را به مثابه ی نماینده ی کلیه ی وسائل کار دیگری که در تولید مورد استفاده قرار گرفته است تلقی می کنیم- برابر با دو شیلینگ باشد. اکنون اگر محصول ۲۴ ساعت کار یا دو روز کار برابر مقداری طلا معادل ۱۲ شیلینگ باشد آن گاه چنین نتیجه می شود که در نخ معادل دو روز کار تجسم یافته است.

این اوضاع و احوال که پنبه تغییر شکل داده و قسمت فرسوده ی دوک ها کاملاً ناپدید شده است نباید ما را گمراه نماید. برحسب قانون عام ارزش اگر مثلاً ارزش ۴۰ فوند نخ مساوی با ارزش ۴۰ فوند پنبه به اضافه ی ارزش تمام یک دوک باشد، یعنی در صورتی که برای تولید طرفین معادله همان مقدار زمان کار ضرورت یافته باشد، آن گاه ۱۰ فوند نخ برابر ۱۰ فوند پنبه و $\frac{1}{3}$ دوک خواهد بود. در چنین موردی همان مقدار زمان کار یک بار در ارزش مصرفی که نخ است و بار دیگر در ارزش های مصرف دیگری که پنبه و دوک هستند نموده شده است. بنابر این برای ارزش، مسئله ی این که وی در نخ، دوک و یا پنبه بیان شده باشد کاملاً بی تفاوت است. این

که دوک و پنبه به جای آن که آرام در کنار یکدیگر آرمیده باشند در جریان ریسندگی به هم در آمیخته اند و این پروسه شکل مورد استفاده ی آن ها را تغییر داده و آن ها را به نخ مبدل نموده است، به همان اندازه در ارزش آن ها بی تأثیر است که فرضاً در جریان مبادله ای ساده آن ها با مقدار معادلی از نخ معاوضه شده بودند.

زمان کاری که برای تولید پنبه لازم آمده، خود جزئی از زمان کار لازم برای تولید نخ است که پنبه ماده ی خام آن را تشکیل می دهد و بنابر این در نخ وارد گردیده است. هم چنین است در مورد زمان کاری که برای تولید دوک ها لازم بوده است زیرا بدون فرسودگی یا مصرف آن ها نخ ریزی امکان پذیر نیست.^{۱۱}

بنابر این هنگامی که ارزش نخ، یعنی زمان کاری که برای به وجود آوردن آن لازم است، مطرح می گردد می توان پروسه های کار مختلفه و مشخصی را، که از لحاظ زمانی و مکانی از یکدیگر جدا هستند و بایستی طی شوند تا بشود خود پنبه و دوک های مورد نیاز را تولید نمود و سپس از پنبه و دوک نخ ساخت، به مثابه ی مراحل مختلفه و پی در پی پروسه ی کار واحدی تلقی نمود. تمام کاری که در نخ جا گرفته، کار گذشته است. موضوع این که کار لازم برای تولید عوامل تشکیل دهنده ی نخ مربوط به گذشته ی نزدیک یا ماضی بعید باشد و یا این که در پروسه ی نهائی نخ ریزی کاری که انجام شده نزدیک به زمان حال و یا ماضی قریب است به کلی خالی از اهمیت است. اگر مثلاً برای ساختن خانه ای ۳۰ روز کار لازم باشد، مسئله ی این که سی امین روز کار ۲۹ روز دیرتر از نخستین روز کار در تولید وارد شده به هیچ وجه تغییری در مجموع مقدار زمان کاری که در خانه مجسم گردیده است نمی دهد. از این رو کاملاً می توان زمان کاری را که در مواد کار و وسائل کار جای گرفته اند چنان تلقی نمود که گویی فقط در یکی از مراحل قبلی پروسه ی

^{۱۱} - "نه تنها کاری که مستقیماً در کالاها وارد می شود در ارزش آن ها تأثیر می کند بلکه کاری نیز که در وسائل، کارافزارها و ساختمان ها اعمال شده است و به وسیله ی آن ها این کار انجام می گیرد، در ارزش مؤثر است."

(Ricardo: „Principles of Political Economy.“ P. ۱۶)

ریسندگی و پیش از کاری که در مرحله ی نهانی آن به شکل رشتن انجام گردیده وارد شده اند.

بنابر این ارزش های وسائل تولید، پنبه و دوک، که در بهای ۱۲ شیلینگ بیان شده اند، اجزاء متشکله ی ارزش نخ یا ارزش محصول به شمار می آیند.

تنها دو شرط باید تحقق یابند. نخست آن که باید پنبه و دوک واقعاً برای تولید یک ارزش مصرف به کار رفته باشند یعنی در مورد مثال ما باید از آن ها نخ ساخته شده باشد. برای ارزش تفاوتی نمی کند که کدام ارزش مصرف او را در بر می گیرد ولی به هر حال ارزش مصرفی باید بار او را به دوش کشد. ثانیاً این نکته مسلم باشد که در شرایط تولید اجتماعی مشخصی آن زمان کاری مورد استفاده قرار گرفته که ضروری بوده است. پس اگر فقط یک فوند پنبه برای رشتن یک فوند نخ لازم است تنها باید همین یک فوند پنبه برای به وجود آوردن یک فوند نخ به کار رفته باشد. و نیز هم چنین است در مورد دوک. حالا اگر سرمایه دار به هوس بیافتد که به جای دوک آهنی دوک زرین مورد استفاده قرار دهد باز در ارزش نخ فقط همان کار اجتماعاً لازم یعنی آن زمان کاری که برای تولید دوک آهنی لازم است به حساب خواهد آمد.

ما اکنون می دانیم که وسائل تولید از قبیل پنبه و دوک چه سهمی در ارزش نخ دارا هستند. این سهم مساوی با ۱۲ شیلینگ یا تجسم دو روز کار است. پس لازم است که سهم ارزشی ای را که کار خود ریسنده به پنبه می افزاید تعیین کنیم.

این کار را ما اکنون از نقطه ی نظری به کلی غیر از آن چه که درباره ی ی پروسه ی کار مطالعه کردیم مورد دقت قرار می دهیم. در پروسه ی کار سخن بر سر فعالیت هدف دار یعنی تبدیل پنبه به نخ بود. در آن جا در صورتی که کلیه ی شرایط یکسان باقی می ماند هر قدر کار بیشتر موافق مقصود انجام می گرفت به همان اندازه نخ بهتری به دست می آمد. کار ریسنده از لحاظ خصوصیت خود با کارهای بارآور دیگر فرق داشت و این تفاوت به طور ذهنی و عینی در هدف مشخص ریسنده، در

شیوه ی خاص فعالیت او، در ماهیت مخصوص وسائل تولید وی و در ارزش مصرف ویژه ی محصولش نمودار می گردید. پنبه و دوک مانند خوراک ریسندگی به کار می روند ولی با آن ها نمی توان توپ خان دار ساخت. اما به عکس، کار ریسنده از آن جهت که ارزش زاست یعنی سرچشمه ی ارزش است به هیچ وجه با کار توپ ریز، یا نزدیک تر از آن، با کار پنبه کار و دوک ساز، یعنی با کارهائی که در وسائل تولید نخ تجسم یافته اند، فرقی ندارد. تنها از لحاظ این همانندی است که پنبه کاری، دوک سازی و ریسندگی به طور ساده از جهت کمی اجزاء مختلفه ی یک ارزش جمعی مانند نخ را تشکیل می دهند. این جا دیگر سخن بر سر کیفیت، ویژگی و محتوی کار نیست بلکه تنها کمیت آن ها مورد نظر است. این کمیت را می توان به آسانی حساب نمود. فرض می کنیم که ریسندگی کاری ساده و متوسط اجتماعی است. بعداً خواهیم دید که فرض مخالف نیز تغییری در موضوع نمی دهد.

به هنگام پروسه ی کار همواره کار از شکل بی آرام به صورت هستی و از حالت متحرک، به متجسم تغییر می کند. در پایان یک ساعت، حرکت ریسندگی در مقدار معینی از نخ نموده می شود و بنابر این مقدار معینی کار، یک ساعت کار، در پنبه مجسم می گردد. وقتی ما ساعت کار می گوئیم منظور ما مصرف شدن نیروی جسمانی ریسنده در مدت یک ساعت است زیرا در این جا ریسندگی فقط از جهت مصرف نیروی کار مورد توجه ماست نه از لحاظ کار مشخص و خاصی که ریسندگی نام دارد.

اما آن چه اهمیت قطعی دارد این است که در مدت تبدیل پنبه به نخ زمان کار اجتماعاً لازم صرف شود. اگر در شرایط تولید عادی، یعنی در شرایط اجتماعی متوسط تولید، لازم باشد که در مدت یک ساعت کار a فوند پنبه به b فوند نخ تبدیل شود، روز کار ۱۲ ساعته عبارت از روز کاری خواهد بود که $a \times 12$ فوند پنبه را به $b \times 12$ فوند نخ تبدیل می نماید. زیرا فقط زمان کار اجتماعاً لازم است که کار ارزش را به شمار می رود.

در این جا مواد خام و محصول نیز، مانند خود کار، کاملاً از نقطه ی نظر و زاویه ی دیگری غیر از پروسه ی خاص کار دیده می شوند. ماده ی خام در این مورد فقط به مثابه ی جذب کننده ی مقدار معینی کار تلقی می شود. در واقع با این عمل جذب ماده ی خام تبدیل به نخ می شود زیرا نیروی کار که در شکل ریسندگی خرج شده به آن افزوده شده است. ولی اکنون محصول، یعنی نخ، نیز فقط به منزله ی

درجه سنج کاری است که به وسیله ی پنبه جذب گردیده است. مثلاً اگر ۱ فوند و $\frac{2}{3}$

پنبه طی یک ساعت رشته شود و یا به یک فوند و $\frac{2}{3}$ نخ مبدل گردد در این صورت ۱۰ فوند نخ نمودار ۶ ساعت کار جذب شده خواهد بود. اکنون دیگر مقادیر معین و طبق تجربه مشخص شده ای از محصول نماینده ی چیز دیگری جز مقادیر مشخصی کار و حجم معینی از زمان کار جامد شده نیستند. آن ها فقط تجسمی از یک ساعت، دو ساعت یا یک روز کار اجتماعی هستند و بس.

موضوع این که کار همانا ریسندگی است و ماده ی آن پنبه و محصولش نخ، در این جا بی اهمیت است، هم چنان که محصول بودن خود محمول کار و بالنتیجه ماده ی خام بودن آن بی تفاوت است. اگر کارگر به جای ریسندگی در معدن ذغال کار می کرد و محمول کار، یعنی ذغال را طبیعت خود به وی داده بود باز مقدار معینی ذغال، مثلاً معادل یک سنتنر* که از بستر خود جدا شده بود، نماینده ی مقدار مشخصی از کار جذب شده می بود.

یک ساعت کار ۱ فوند و $\frac{2}{3}$ پنبه را به ۱ فوند و $\frac{2}{3}$ نخ تبدیل می کند^{۱۱}، آن گاه در ۶ ساعت ۱۰ فوند پنبه را به ۱۰ فوند نخ تبدیل خواهد نمود. پس در جریان پروسه ی ریسندگی، پنبه ۶ ساعت کار جذب نموده است. همین زمان کار در مقدار

* Zentner که به زبان فرانسه Quintal گفته می شود معادل با قنطار واحد وزن عرب است. اکنون سنتنر یا کنتال واحد متری حجم شمرده می شود و مساوی با ۱۰۰ کیلوگرام است.
^{۱۲} - در این جا ارقام کاملاً جنبه ی اختیاری دارند.

طلانی معادل ۳ شیلینگ نموده می شود. بنابر این به وسیله ی ریسندگی ارزشی معادل ۳ شیلینگ به پنبه افزوده شده است.

اکنون ارزش مجموع محصول یعنی ۱۰ فوند نخ را مورد ملاحظه قرار دهیم. ۱۰ فوند نخ مجسم کننده ی دو روز و نیم کار است که دو روز آن را پنبه و دوک در بر گرفته اند و نیم روز کار نیز طی پروسه ی ریسندگی جذب گردیده است. همین زمان کار در حجم طلانی معادل ۱۵ شیلینگ نموده شده است. پس قیمت منطبق با ارزش ۱۰ فوند نخ عبارت از ۱۵ شیلینگ، و قیمت یک فوند نخ برابر با ۱ شیلینگ و ۶ پنس است.

سرمایه دار مادر شگفتی است. ارزش محصول مساوی با ارزش سرمایه ی پیش پرداخته ی اوست. ارزشی که قبلاً به کار رفته است، ارزشی نزنایده، هیچ اضافه ارزشی ایجاد نکرده و بنابر این پول به سرمایه تبدیل نشده است. بهای ۱۰ فوند نخ ۱۵ شیلینگ است و در بازار نیز برای عناصر تشکیل دهنده ی محصول یا به عبارت دیگر برای عوامل پروسه ی کار ۱۵ شیلینگ خرج شده است بدین قرار: ۱۰ شیلینگ برای پنبه، دو شیلینگ برای فرسوده شدن دوک ها و ۳ شیلینگ برای نیروی کار. افزایش ارزش نخ نیز تأثیری در نتیجه ی امر نخواهد داشت زیرا ارزش نخ جز مجموع ارزش هائی که قبلاً در پنبه، دوک و نیروی کار تقسیم شده است چیز دیگری نیست و از چنین جمع ساده ی ارزش های موجود نه اکنون و نه هیچ گاه ممکن نیست اضافه ارزشی به وجود آید.^{۱۳}

^{۱۳} - این اصل عمده ای ست که بر پایه ی آن نظریه ی فیزیوکرات ها مبنی بر عقیم بودن هر کاری غیر از کشاورزی قرار گرفته است. همان اصلی که برای اقتصاددانان حرفه ای غیرقابل رد است. "این شیوه که ارزش چند چیز را به حساب یک چیز بگذارند، مثل افزودن مصارف زندگی نساج به کتان، و به عبارت دیگر چند ارزش را طبقه به طبقه روی یک ارزش قرار دهند، موجب می شود که این ارزش به همان مقدار بزرگ گردد... حاصل جمع نحوه ی تشکیل قیمت محصولات کار را به خوبی رسم می کند. این قیمت جز حاصل جمع چند ارزش مورد استفاده که با یکدیگر جمع شده اند چیز دیگری نیست. ولی با وجود این جمع کردن به معنای ضرب کردن نیست." (P. ۵۹۹, "L'Ordre naturel etc.", cercier de la Rivière)

اکنون کلیه ی این ارزش ها در یک شنی تمرکز یافته اند ولی در مورد مبلغ ۱۵ شیلینگ نیز، قبل از آن که سرمایه دار آن را برای خرید سه کالا تقسیم کند، وضع به همین منوال بود.

این نتیجه به خودی خود شگفت انگیز نیست. ارزش یک فوند نخ یک شیلینگ و ده پنس است و بنابر این سرمایه دار ما می بایست در بازار برای خریداری ده فوند نخ ۱۵ شیلینگ بپردازد. خواه وی خانه ی خود را حاضر و آماده بخرد و خواه آن را به خرج خویش بسازد هیچ یک از این عملیات پولی را که وی برای به دست آوردن خانه گذارده است زیادتیر نخواهد کرد.

شاید سرمایه دار که از اقتصاد عامیانه اطلاعی دارد بگوید که او پولش را به این قصد به کار انداخته است که پول بیشتری به دست آورد. ولی راه دوزخ از حسن نیت فرش شده است و ممکن است قصد وی این بوده که اصلاً دون تولید کردن پول در آورد^{۱۴}. وی حالا تهدید می کند و می گوید بار دیگر کلاه سرش نخواهد رفت. در آینده به جای این که خود تولید کند کالاهای ساخته شده از بازار خواهد خرید. اما اگر همه ی برادران سرمایه دارش نیز به همین طریقه رفتار کنند و چگونه وی می تواند کالائی در بازار پیدا کند؟ ولی آخر او پول را که نمی تواند بخورد. دیگر شروع به موعظه می کند. آخر این پرهیزکاری او را باید در نظر بگیرند. او می توانست ۱۵ شیلینگش را به مصرف عیاشی بزند ولی به جای این کار وی پول را به طور مؤلّد مصرف نموده و از آن نخ ساخته است. این درست است ولی به هر حال به جای پیشیمانی نخ در دست دارد. او باید دقت کند به سرنوشت دفینه ساز نیافتد که عاقبت زهد و پرهیز را به ما نشان داد. به علاوه آن جا که چیزی نیست، شاهنشاه را حقّی نیست. هر قدر وی از لحاظ خود گذشتگی مقام بلندی داشته باشد اصلاً چیزی نیست تا

^{۱۴} - مثلاً وی (یا کسی دیگر) در سال های ۱۸۴۴-۴۷ قسمتی از سرمایه ی خود را از کارهای تولیدی بیرون کشید تا روی سهام راه آهن احتکار کند. و هم چنین در اوان جنگ داخلی آمریکا او کارخانه ی خود را بست و کارگران کارخانه ی را به خیابان ریخت تا در بورس پنبه ی لیورپول بازی کند.

پول زیادتری به او بپردازند زیرا ارزش محصولی که از تولید بیرون می آید درست مساوی با ارزش کالانی است که در آن ریخته شده است. بنابراین خوب ست که وی خود را با این حکمت تسلی دهد که تقوی پاداش پارسائی است. ولی خیر! وی اسباب دردسر شده است. نخ به درد او نمی خورد. او نخ را برای فروش تولید کرده است. پس برود نخ را بفروشد و یا ساده تر در آینده فقط اشیائی که مورد احتیاج شخصی خودش است تولید کند. این نسخه ای ست که حکیم باشی مخصوص اومک کولوچ* به عنوان داروی مؤثر برای جلوگیری از شیوع بیماری سرریز تولید تجویز فرموده است. حالا دیگر سماجت می کند و مرغش یک پا دارد. آیا کارگر قادر است با دست خودش در زیر آسمان نیلگون چیزی ایجاد کند، کالا تولید نماید؟ مگر او برای کارگر مصالحی تهیه نکرده است که وی فقط در آن و با آن می تواند کار خود را مجسم نماید؟ و چون اکنون قسمت اعظم جامعه از این گدا گرسنه ها تشکیل می شود، آیا او با وسائل تولید خودش، با پنبه و دوکش خدمت بی اندازه ای به جامعه و به ویژه نسبت به کارگر نکرده است که علاوه بر همه ی این ها وسائل زندگیش را نیز از او دارد؟ آیا او نباید این خدمت را به حساب بیاورد؟ ولی مگر کارگر هم در مقابل با تبدیل نمودن پنبه و دوکش به نخ جبران خدمت را نکرده است؟ به علاوه این جا اصلاً صحبت بر سر خدمت نیست^{۱۰}. خدمت جز تأثیر مفید یک ارزش مصرف چیز دیگری

* - Mac Culloch, John Ramsay (۱۷۸۹-۱۸۶۴) - اقتصاددان انگلیسی و مبلغ عوامانه نظریات اقتصادی ریکاردو یکی از مداحان سرمایه داری که بنا به قول مارکس "یگانه نگرانی وی درباره ی گرایش نزولی سود است".

^{۱۰} - "هر چه می خواهی زبان به خودستائی، به آرایش و پیرایش خوشتن بگشای... ولی کسی که بیش از آن چه می دهد می ستاند رباخوار است و این خود خدمت به غیر نیست بلکه قدم برداشتن به زبان دیگری است عیناً مانند کسی که کلاهبرداری و غارت می کند. هر چیزی را که به نام خدمت یا نیکوکاری می نامد، نیکی و خدمت نیست. یک مرد و زن زناکار به هم خدمت می کنند و به یکدیگر لذت می بخشند. یک سرباز مزدور بنا به حرفه ی خود به یک آدم کش خانه آتش سوز به این نحو خدمت می کند که او را در آدم کشی و راهزنی و غارت و در تجاوز به اموال و اشخاص یاری می نماید. خدمت هواداران پاپ به هم کیشان ما این ست که همه ی آن ها را غرق نمی کنند، نمی سوزانند، نمی کشند و همه ی آن ها را در زندان ها نمی پوسانند بلکه برخی از آن ها را زنده نگاه می دارند و فقط به این اکتفا می کنند که پس از

نیست خواه این ارزش مصرف کالا باشد یا کار^{۱۶}. ولی این جا سخن بر سر ارزش مبادله است. سرمایه دار ارزشی به مقدار ۳ شیلینگ به کارگر پرداخته است و کارگر با افزودن سه شیلینگ ارزش به پنبه معادل کامل آن را به وی پس داده است، ارزش در برابر ارزش. دوست ما که هم اکنون با این غرور کار فرمایانه باد در گلو انداخته بود یک مرتبه حالت فروتنی کارگر ساده ای به خود می گیرد. مگر خود او کار نکرده؟ کار مراقبت و بازرسی ریسندگان را به عهده نگرفته است؟ مگر این کار او نیز ارزش به وجود نمی آورد؟ سرکارگر (overlooker) و مدیرش (manager) شانه ها را بالا می اندازد. در این اثنا سرمایه دار با لبخند شادمانه ای قیافه ی معمولی خویش را از سر می گیرد. وی با مرثیه خوانی های خود ما را ریشخند کرده بود. او صد دینار هم برای این مباحثات ارزش قائل نیست. وی تمام این کلاه شرعی های پوشیده و این یاوه سرائی های توخالی را به استادان علم اقتصاد وا می گذارد که برای همین کار پول می گیرند و حرفه ی آن هاست. خود او مرد عمل است و در واقع هیچ گاه فکرش در بند گفته های خارج از معاملات نیست ولی خوب می داند که در معاملات خود چه می کند.

حالا کمی مطلب را نزدیک تر مورد بررسی قرار دهیم. ارزش روزانه ی نیروی کار از آن جهت به ۳ شیلینگ بالغ گردید که در این نیرو نصف روزانه ی کار مجسم شده بود یعنی از آن جهت که وسائل ضروری زندگی برای تولید نیروی کار در هر روز نصف روزانه ی کار می ارزید. ولی کار گذشته ای که در نیروی کار پنهان است و

(مارتین لوتر: خطاب به کشیشان- موعظه ی علیه رباخواری)

(Martin Luther: „An die Pfarrherrn, eider den Wucher zu predigen etc.“ Wittenberg, ۱۵۴۰).

^{۱۶} - در این مورد من در کتاب "درباره ی انتقاد از علم اقتصاد" صفحه ی ۱۴ و بعد متذکر شده ام که: "خدمتی را که مقوله ی خدمت" باید به اقتصاددان هائی از نوع ژان باتیست سه و فردریک باستیا بکند مفهوم است".

کار زنده ای که این نیرو می تواند انجام دهد، مخارج نگهداری روزانه ی این نیرو بروز روزانه ی آن، دو مقدار کاملاً متفاوت هستند. اولی ارزش مبادله ی آن را تعیین می کند و دومی ارزش مصرف آن را تشکیل می دهد. این که ارزش نصف روز کار برای زندگی ۲۴ ساعته کارگر ضرور است به هیچ وجه مانع از آن نیست که وی تمام روز کار کند. پس ارزش نیروی کار و ارزش افزائی طی پروسه ی کار دو مقدار مختلف هستند. هنگامی که سرمایه دار نیروی کار را می خرید همین اختلاف ارزش را در نظر داشت. صفت سودمند نیروی کار در نخ رشتن و کفش ساختن فقط شرط لازم و واجبی (*conditio sine qua non*) بود زیرا برای این که کاری ارزش آفرین باشد باید در شکل سودمندی بروز کند. ولی آن چه قاطع و جازم بود همانا ارزش مصرف ویژه ی این کالا بود که عبارت است از سرچشمه ی ارزش بودن و بیشتر از ارزش خود آفریدن. این همان خدمت خاصی است که سرمایه دار از او انتظار دارد و وی در این مورد طبق قوانین ابدی مبادله ی کالاها رفتار می کند. در واقع فروشنده ی نیروی کار مانند فروشنده ی هر کالای دیگر ارزش مبادله ی کالا را می ستاند و ارزش مصرف آن را منتقل می کند. وی بدون تسلیم این یکی نمی تواند آن دیگری را به دست آورد. همان طور که ارزش مصرف روغنی که فروخته شد مال روغن فروش نیست، ارزش مصرف نیروی کار یعنی خود کار نیز از آن فروشنده ی آن نیست. دارنده ی پول ارزش روزانه ی نیروی کار را پرداخته است و بنابر این استفاده از آن در اثنای روز، در تمام مدت روزانه ی کار به وی تعلق دارد. این که نگهداری روزانه ی این نیروی کار فقط نصف روزانه ی کار می ارزد، در حالی که نیروی کار تمام روز عمل می کند و به کار می افتد و این که بالنتیجه ارزشی که از استفاده ی آن طی یک روز حاصل می شود و برابر ارزش روزانه ی خود نیروی کار است، عبارت از اقبال ویژه ای ست که به خریداری روی آورده ولی به هیچ وجه بی عدالتی نی در حق فروشنده نیست.

سرمایه دار ما همین مورد را که موجب شادمانی اوست پیش بینی کرده است. بنابر این کارگر نه تنها وسائل تولیدی را که برای شش ساعت کار لازم ست، بلکه آن چه را که برای یک پروسه ی ۱۲ ساعته ی کار ضروری ست در کارگاه می یابد. اگر ۱۰ فوند پنبه شش ساعت کار را جذب می کند و تبدیل به ۱۰ فوند نخ می شود، ۲۰ فوند پنبه ۱۲ ساعت کار جذب می کند و تبدیل به ۲۰ فوند نخ می گردد. اکنون محصول این پروسه ی امتداد یافته ی کار را مورد مطالعه قرار دهیم. در ۲۰ فوند نخ حالا ۵ روز کار تجسم یافته است که ۴ روز آن در پنبه و دوک مورد مصرف وجود دارد و یک روز هم در جریان ریسندگی به وسیله ی پنبه جذب گردیده است. ولی بیان ۵ روز کار به طلا عبارت از ۳۰ شیلینگ یا یک لیره و ۱۰ شیلینگ است. این مبلغ قیمت ۲۰ فوند نخ است. پس قیمت یک فوند نخ مثل پیش همان یک شیلینگ و ۶ پنس است اما قیمت مجموع کالاهایی که در این پروسه به کار رفته از ۲۷ شیلینگ تجاوز نمی کند در صورتی که ارزش نخ به ۳۰ شیلینگ بالغ شده است. ارزش محصول نسبت به ارزش هایی که برای تولید آن قبلاً پرداخته شده یک نهم افزایش یافته است. بدین طریق ۲۷ شیلینگ به ۳۰ شیلینگ مبدل شده و یک اضافه ارزش ۳ شیلینگی زائیده شده است. بالاخره این شعبده با موفقیت قرین گردیده و پول به سرمایه بدل شده است.

مسئله در تمام شرایط خود حل شده بدون این که قانون مبادلات مورد تخطی قرار گرفته باشد. معادل در برابر معادل مبادله شده است. سرمایه دار به مثابه ی خریدار، همه ی کالاها یعنی پنبه، دوک و نیروی کار را طبق ارزش هر کدام پرداخته است. سپس همان کاری را که هر خریدار کالای دیگری می کند انجام می دهد یعنی ارزش مصرف آن را مورد استفاده قرار می دهد. روند مصرف نیروی کار که در عین حال روند تولید کالا است محصولی به میزان ۲۰ فوند نخ با ارزش ۳۰ شیلینگ باز می دهد. سرمایه دار که از بازار به صورت خریدار آمده بود اکنون مانند فروشنده به بازار بر می گردد. وی نخ را از قرار فوندی یک شیلینگ و ۶ پنس، نه یک شاهی

بالا تر و نه یک شاهی پانین تر از ارزشش، می فروشد و با وجود این ۳ شیلینگ بیش از آن چه قبلاً در دوران گذاشته بود از دوران بیرون می کشد. تمام این جریان، یعنی تبدیل پول به سرمایه، هم در درون دوران انجام می گیرد و هم در داخل آن انجام نمی گیرد. تبدیل پول به سرمایه از آن جهت به وسیله ی دوران انجام می گردد که مشروط به خرید نیروی کار از بازارست. و بدان سبب در دوران انجام نمی شود که دوران فقط مقدمه ی پروسه ی ارزش افزائی است که آن خود در محیط تولید واقع می گردد. از این روست که همه چیز در نیکوترین حالات و در بهترین عوالم ممکن به وقوع می پیوندد.

(tout pour le mieux dans le meilleur des mondes possibles)

هنگامی که سرمایه دار پول را تبدیل به کالاهائی می کند که به مثابه ی مصالح مادی محصول نو یا عوامل روند کار مورد استفاده قرار می گیرند، در حالی که وی نیروی زنده ی کار را در پیکر مرده ی آن ها می دمد، ارزش کار گذشته، تجسم یافته و مرده را به سرمایه، یعنی ارزش ارزش زائی مبدل می کند که هم چون هیولای جاندار ی "بکار" می افتد، چنان که گویی شور عشق در درون دارد.

اکنون اگر پروسه ی ارزش آفرینی را با پروسه ی ارزش افزائی مقایسه کنیم ملاحظه می شود که روند ارزش افزائی به غیر از این نیست که روند ارزش آفرینی در وراء نقطه ی معینی امتداد یافته است. اگر پروسه ی ارزش آفرینی فقط تا نقطه ای امتداد یابد که ارزش پرداخته شده ی از طرف سرمایه به وسیله ی معادل تازه ای جبران شود، در آن صورت عمل عبارت از پروسه ی ارزش آفرینی ساده است. ولی اگر پروسه ی ارزش آفرینی از این نقطه تجاوز نماید آن گاه روند ارزش افزائی آغاز می گردد.

اگر دورتر برویم و پروسه ی ارزش آفرینی را با پروسه ی کار مقایسه کنیم آن گاه پروسه ی کار عبارت از کار سودمندی خواهد بود که ارزش های مصرف تولید می کند. در این مورد حرکت از نقطه ی نظر کیفی، از لحاظ نوع و نحوه ی مخصوص

خود و طبق هدف و محتوی آن دیده می شود. همین روند کار در پروسه ی ارزش آفرینی تنها از جهت کمی آن نموده می شود. در این جا فقط سخن بر سر زمانی خواهد بود که کار برای انجام عمل خود لازم دارد یا به عبارت دیگر بر سر مدتی است که نیروی کار به طور مفید مصرف می گردد. و نیز در این مورد کالاهائی که در پروسه ی کار وارد می شوند دیگر به مثابه ی عوامل مادی نی به حساب نمی آیند که در نیروی کار فعال و هدف دار نقش مشخصی ایفاء می نمایند. بلکه فقط به مثابه ی مقدار معینی از کار تجسم یافته تلقی می گردند. اعم از این که در درون وسائل تولید تجسم یافته باشد و یا به وسیله ی نیروی کار افزوده شده باشد، از این پس کار فقط برحسب زمانش محاسبه می شود، برحسب فلان مقدار ساعت، روز و غیره.

با این وجود کار فقط تا آن جا به حساب می آید که زمان به کار رفته در تولید ارزش مصرف؛ اجتماعاً لازم باشد. این شرط خود دارای جنبه های مختلفی است. نیروی کار باید تحت شرایط عادی عمل کند. مثلاً اگر وسیله ی کاری که اجتماعاً در مورد ریسندگی رواج دارد ماشین نخ ریزی باشد آن گاه نباید چرخ ریسندگی به دست کارگر داده شود یا نباید به جای پنبه ای که معمولاً مرغوب است بنجلی در اختیار وی بگذارند که هر لحظه پاره شود. در این هر دو مورد کارگر بیش از زمانی که اجتماعاً برای تولید یک فوند نخ لازم است وقت مصرف می کند و از این مدت اضافی نه ارزش و نه پول به وجود می آید. ولی عادی بودن عوامل مادی کار به کارگر مربوط نیست بلکه به سرمایه دار بستگی دارد. شرط دیگر عبارت از عادی بودن خود نیروی کار است. نیروی کار باید در رشته ی مشخصی که مورد استفاده قرار می گیرد دارای آن درجه ی متوسط از مهارت، آمادگی و سرعت باشد که در آن رشته متداول است. ولی سرمایه دار ما در بازار کار آن چنان نیروی کاری خریداری می کند که دارای مرغوبیت عادی باشد. و نیز این نیرو باید در حد متوسط عادی کوشش با درجه شدتی که اجتماعاً متداول است بروز نماید. به همین سبب است که سرمایه دار با نگرانی تمام مراقب است که مبدا لحظه ای بدون کار تلف شود. وی نیروی کار را

برای مدت زمان معینی خریداری کرده است و علاقه دارد که به مال خود برسد و نمی خواهد که او را بدزدند. و بالاخره شرط دیگر- شرطی که برای اجراء آن همین جناب آقا قانون مجازات مخصوص به خود دارد- این ست که موادمخام و وسائل کار بیهوده مصرف نشود زیرا مصالح یا وسائل کار نفله شده نماینده ی مقدار کار زائد تجسم یافته هستند و لذا به حساب نمی آیند و در محصول ارزش آفرینی وارد نمی شوند.^{۱۷}

^{۱۷} - این یکی از آن اوضاع و احوالی است که موجب گران تمام شدن تولید مبتنی بر بردگی می گردد. در جریان این تولید بنا به اصطلاح جالب قدما تفاوت کارگر با حیوان و افزار بی جان در این ست که کارگر افزار صدادر *Instrumentum vocale*، حیوان افزار نیمه صدادر *Instrumentum semivocale* و کار افزار بی جان، افزار صامت یا گنگ *Instrumentum mutum* است. ولی بنده به حیوان و کار افزار می فهماند که وی نه تنها برابر با آن ها نیست بلکه انسان است. بنده، در حالی که با حرص تمام *con amore* نسبت به حیوانات بدرفتاری می کند و کار افزار را خراب می نماید، احساس تفاوت خویش را با آن ها به وجود می آورد. به همین سبب است که در این شیوه ی تولید مسئله ی استعمال خشن ترین و سنگین ترین وسائل کار به مثابه ی یک اصل اقتصادی پذیرفته شده است تا خشونت و سنگینی این وسائل خراب کردن آن ها را دشوار سازد. از این رو تا قبل از بروز جنگ داخلی دولت های برده داری که در سواحل خلیج مکزیک قرار داشتند گاوآهن هائی از ساخت چین قدیم به کار می بردند که زمین را مانند خوک و موش صحرائی، بدون این که زمین را بشکافند یا آن را زیرورو کنند؛ شخم می کردند. (به کتاب J. E. Cairnes تحت عنوان "The Slave Power" لندن ۱۸۶۲، صفحه ۴۶ و بعد مراجعه کنید). هم چنین Olmsted در کتابی که تحت عنوان "Sea Board Slave States" نگاشته در صفحه ی ۴۶ و بعد چنین نقل می کند: "به من در این جا افزار هائی نشان دادند که در کشور ما هیچ عاقلی حاضر نیست آن ها را به دست کارگر خود بدهد... زیرا سنگینی و خشمونت این آلات چنان ست که لافل کار را ده درصد بیش از افزاز هائی که ما به کار می بریم دشوار می سازد. با این وجود به من اطمینان دادند که نظر به بی علاقه ی و شیوه ی خشونت آمیزی که بردگان این افزار را به کار می برند اگر ادوات سبک تر و ظریف تری به آن ها داده شود نمی توان به نتایج رضایت بخشی امیدوار بود. افزاز هائی که ما به کارگران خود می دهیم در گندم زار های ویرجینیا یک روز هم دوام نخواهند کرد با این که زمین در آن جا نرم تر و کم سنگین تر از زمین های ماست. هم چنین هنگامی که من سوال می کنم چرا در کلیه ی مزارع به جای اسب از استر استفاده می کنند نخستین دلیلی که اقامه می شود و عقیده دارند که دلیل قاطعی است این است که اسب ها نمی توانند بدرفتاری هائی را که سیاهان نسبت به آن ها روا می دارند تحمل کنند. اسب ها همواره به وسیله ی اینان چنان مضروب می شوند که به زودی لنگ و ناقص می گردند. در صورتی که قاطر ها این ضربات را تحمل می کنند بدون این که جسماً عیب دار شوند و حتی اگر یکی دو بار هم علف به آن ها نرسد زیاد ناراحت نمی شوند. آن ها سرما نمی خورند و نیز اگر تیمار نشوند و یا آن ها را به کار طاقت فرسا وادارند بیمار نمی شوند. برای دیدن

می بینیم که تفاوت بین کار، از این جهت که ارزش مصرف است و همان کار از لحاظ این که آفریننده ی ارزش است، تفاوتی که ما سابقاً از تحلیل کالا استنتاج نمودیم، اکنون مانند اختلاف در دو جهت متفاوت پروسه ی تولید نمودار می شود. روند تولید، به مثابه ی وحدت پروسه ی کار و پروسه ی ارزش آفرینی، عبارت از روند تولید کالا است، روند مزبور، به مثابه ی وحدت پروسه ی کار و پروسه ی ارزش افزائی، عبارت ست از روند تولید سرمایه داری، یعنی شکل سرمایه داری تولید کالائی.

بعداً خواهیم دید که در مورد پروسه ی ارزش افزائی این امر کاملاً بی تفاوت است که کار مورد تملک سرمایه دار عبارت از کار ساده ی اجتماعاً متوسطی باشد یا کار بغرنجی باشد که دارای وزن مخصوص عالی تری است. کاری که به مثابه ی کار عالی تر و بغرنج تر در برابر کار متوسط اجتماعی قرار می گیرد عبارت از بروز نیروی کاری است که در درون آن مخارج تدارکی بیشتری وارد شده و تولید آن نیرو زمان کار بیشتری را ایجاب کرده است و بنابر این بیش از نیروی کار ساده ارزش دارد. وقتی ارزش این نیرو بالاتر است مسلماً بروز آن نیز مستلزم کار بالاتری است و بالنتیجه در همان فاصله ی زمانی در ارزش های بالنسبه عالی تری تجسم می یابد. ولی درجه ی تفاوت بین کار ریسندگی و جواهرسازی هر چه باشد، آن بخش از کاری که طی آن کارگر جواهرساز ارزش نیروی کار خود را جبران می کند به هیچ وجه از لحاظ کیفی با بخش دیگر کار وی که اضافه ارزش تولید می کند متفاوت نیست. باز مانند پیش اضافه ارزش از مازاد کمی کار بیرون می آید که خود از مدت امتداد

یافته‌ی همان پروسه‌ی کار ناشی گردیده است، منتها در یک مورد از پروسه‌ی تولید نخ و در مورد دیگر از پروسه‌ی جواهرسازی خارج می‌گردد.^{۱۸}

از سوی دیگر در مورد پروسه‌ی ارزش‌آفرینی همواره باید کار عالی‌تر به کار متوسط اجتماعی تجزیه شود مثلاً یک روز کار عالی‌تر در برابر X روز کار ساده.^{۱۹}

^{۱۸} - تفاوت بین کار عالی‌تر و کار ساده skilled and unskilled labour (کار آموزش یافته و کار بدون آموزش) در قسمتی فقط مبتنی بر تصورات است یا لااقل بنا بر تفاوت‌هایی است که مدت‌هاست واقعیت خود را از دست داده‌اند و تنها بر سبیل عادت به جا مانده‌اند. قسمتی نیز متکی به وضع وخیم قشرهایی از طبقه کارگر است که کمتر از دیگران امکان یافته‌اند ارزش نیروی کار خویش را باز ستانند. حوادث تصادفی نیز چنان نقش بزرگی بازی می‌کنند که کارهای از یک نوع جای خود را تغییر می‌دهند. مثلاً آن جایی که ساختمان جسمانی طبقه‌ی کارگر ضعیف شد "یا نسبتاً تحلیل رفته، یعنی در کلیه‌ی کشورهایی که تولید سرمایه‌داری تکامل یافته است، به طور کلی کارهای شاق که کوشش بیش‌تر عضلانی لازم دارند به صورت کار عالی‌تر در می‌آیند در حالی که کارهای ظریف‌تر به درجه‌ی کار ساده پایین می‌افتند. به طور مثال در انگلستان کار یک بنا (bricklayer) درجه‌ای به مراتب بالاتر از کار کسی دارد که به گلدوزی می‌پردازد. از طرف دیگر کار یک نفر پنبه چین (fustian cutter) که هم کوشش بدنی بسیار می‌برد و هم کار ناسالمی است کار ساده محسوب می‌گردد. از این گذشته نباید تصور کرد که کار عالی ادعائی مقام مهمی را در مجموع کار ملی احراز می‌کند. بنابر محاسبات Laing در انگلستان (به انضمام ایالت گال) زندگی یازده میلیون و سی صد هزار نفر مبتنی بر کار ساده است. اگر یک میلیون نفر اشراف و یک میلیون دیگر فقیر، ولگرد، جانی، فواحش و غیره را منها کنیم، از مجموع ۱۸ میلیون نفری که در زمان نوشتن این کتاب جمعیت انگلستان را تشکیل می‌داد، ۴ میلیون و ۶۵۱ هزار نفر برای طبقات متوسط باقی می‌ماند که صاحبان عواید کوچک، کارمندان، نویسندگان، آموزگاران و غیره نیز در عداد آن‌ها شمرده شده‌اند. برای این که این ۴ میلیون و ۳/۵ را به دست آورد، وی علاوه بر بانک داران و غیره، "کارگران کارخانه!" را نیز که بهتر از دیگران مزد می‌گیرند در زمره‌ی بخش زحمت‌کش طبقه‌ی متوسط حساب نموده است و نیز بناها در عداد کارگران مرفه به شمار آمده‌اند. سپس برای وی یازده میلیون نفر مذکور باقی مانده است.

(S. Laing)*: „National Distress etc.“ London, ۱۸۴۴, P. ۵۱)

"طبقه بزرگی که به غیر از کار عادی چیز دیگری برای تهیه‌ی وسایل زندگی خود ندارد توده‌ی عظیم مردم را تشکیل می‌دهد."

(James Mill, in art. „Colony“ „Supplement to the Encyclopaedia Britannica“ ۱۸۳۱, P. ۸.)

(*) Samuel Laing (۱۷۸۰-۱۸۶۸) - نویسنده و سیاح انگلیسی مصنف کتب چندی

در باره‌ی وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای اروپائی.

^{۱۹} - "هنگامی که کار به معنای اندازه‌گیر ارزش مورد نظر قرار می‌گیرد مقصود از آن ضرورتاً کار از نوع معینی است... که رابطه‌ی آن با انواع دیگر کار به آسانی مشخص می‌گردد."

بدین طریق از انجام یک عمل زائد اجتناب شده است و تحلیل مطالب در نتیجه ی این فرض که کارگر مورد استفاده ی سرمایه، کار ساده ی متوسط اجتماعی اجرا می کند، آسان گردیده است.

فصل ششم:

سرمایه ی ثابت و سرمایه ی متغیر

عوامل مختلفی ی پروسه ی کار به نحو متفاوتی در آفرینش محصولات ارزشمند شرکت می کنند.

کارگر، قطع نظر از محتوی، هدف و خصلت کارش، در نتیجه ی اضافه نمودن مقدار معینی کار، ارزش نوئی به محصول کار می افزاید. از سوی دیگر ارزش های وسائل تولید مصرف شده از نو به مثابه ی جزئی از محصول ارزشمند نمایان می گردند مانند ارزش پنبه و دوک در ارزش نخ. پس ارزش وسائل تولید در نتیجه ی انتقالش به محصول حفظ می شود. این انتقال در جریان پروسه ی کار طی تبدیل وسائل تولید به محصول انجام می گیرد. پس کار واسطه ی این انتقال است. اما باید دید به چه نحو؟

کارگر در زمان واحد دو بار کار نمی کند، یک بار برای افزودن ارزش جدیدی به پنبه و بار دیگر، برای حفظ ارزش قدیمی آن، یعنی بار دیگر برای انتقال ارزش پنبه ای که روی آن کار می کند و برای انتقال ارزش دوکی که به وسیله ی آن کار انجام می دهد، زحمت نمی کشد. بلکه فقط با افزودن ارزش تازه است که وی ارزش کهنه را حفظ می کند. ولی نظر به این که افزایش ارزش جدید به محصول کار و حفظ ارزش های کهنه در محصول، دو نتیجه ی کاملاً متفاوتی هستند که کارگر در یک زمان، و با این که طی همین مدت فقط یک بار کار می کند، به دست می آورد، مسلم است که دو جهت بودن نتیجه فقط به وسیله ی دو جاذبه بودن کار خود او

توضیح پذیر است. این کار باید در زمان واحد بنا به یک خاصیت ارزش ایجاد کند و بنا به خاصیت دیگر ارزش حفظ نماید یا انتقال دهد.

اکنون باید دید چگونه هر کارگر زمان کار خود را به محصول ملحق می کند و بالنتیجه ارزش می افزاید؟ این امر همواره در شکل شیوه ی کار بارآوری که ویژه ی خود اوست انجام می گیرد. ریسنده زمان کار را فقط به هنگام رشتن، بافنده در حین بافتن و آهنگر در انشای آهنگری می افزاید. ولی به وسیله ی همین شکل هدف داری که آن ها به طور کلی کار می افزایند و بنابر این ارزش نو می آفرینند، به وسیله ی همین ریسندگی، بافندگی و آهنگری است که وسائل تولید از قبیل پنبه، دوک، نخ، چرخ ریسندگی، آهن و سند آن عوامل تشکیل دهنده یک محصول یعنی قوانم ارزش مصرف تازه ای می گردند^{۲۰}. شکل قدیمی ارزش مصرف شان ناپدید می شود ولی فقط برای این که در شکل ارزش مصرف جدیدی در آید. در مطالعه ی پروسه ی ارزش آفرینی ملاحظه شد که هر گاه یک ارزش مصرف، در جریان تولید ارزش مصرف جدیدی، به درستی مورد استفاده قرار گیرد، زمان کاری که برای به وجود آوردن آن ارزش مصرف مورد استفاده لازم بوده است جزئی از زمان کار لازم برای تولید ارزش مصرف جدید می گردد، یعنی عبارت از زمان کاری ست که از وسائل تولید مورد استفاده به محصول نو منتقل می شود. بنابر این کارگر، ارزش وسائل تولید مورد استفاده را حفظ می کند یا به عبارت دیگر آن را، مانند جزء تشکیل دهنده ی ارزش، به محصول منتقل می نماید، ولی این انتقال به وسیله ی افزایش کلی کار وی انجام نمی گیرد بلکه به وسیله ی خصلت مفید خاص این کار، یعنی در نتیجه ی شکل بارآور ویژه ی کار الحاق شده تحقق می یابد. کار به مثابه ی فعالیت بارآور و آماج مندی از قبیل ریسندگی، بافندگی و آهنگری، به محض تماس خود با وسائل تولید، آن ها را از حالت مردگی بیرون می آورد. به آن ها روح می دهد، آن ها

^{۲۰} - کار، نوآفریده ای را به جای نیست شده ای می نشاند.

("An Essay on the Political economy of Nations" London ۱۸۲۱. P. ۱۳).

را به صورت عوامل روند کار در می آورد و خود با آن ها در محصولات پیوند می یابد.

هر گاه کار بارآور ویژه ی کارگر ریسندگی نمی بود آن گاه پنبه به نخ تبدیل نمی شد و بنابر این ارزش پنبه و دوک هم به نخ منتقل نمی گردید. ولی اگر به عکس همین کارگر حرفه ی خود را تغییر دهد و نجار گردد باز مانند پیش طی یک روز کار به مصالح کار خویش ارزش می افزاید. بنابر این ارزش افزائی وی به وسیله ی کار انجام می گیرد ولی نه از آن جهت که کار از نوع ریسندگی یا نجاری است بلکه از حیث این که کار، کار مجرد اجتماعی به طور کلی است. کارگر نه از آن جهت مقدار مشخصی ارزش می افزاید که کارش دارای محتوی سودمند ویژه ای ست بلکه بدان سبب که کار وی در مدت معینی از زمان انجام یافته است. بنابر این کار ریسنده، از جهت خاصیت مجرد و کلی خود به مثابه ی بروز نیروی کار انسانی، ارزش جدیدی به ارزش های پنبه و دوک می افزاید و از لحاظ خاصیت مشخص، ویژه و سودمندش به مثابه ی پروسه ی ریسندگی، ارزش این وسائل تولید را به محصول منتقل می کند و لذا ارزش آن ها را در محصول ضبط می نماید. از این جاست که دو جانبه بودن نتیجه ی کار، در آن واحد، ناشی می گردد.

در نتیجه ی یک افزایش کمی ساده ی کار ارزش جدیدی اضافه می شود و در اثر کیفیت کار اضافه شده ارزش های قدیمی وسائل تولید در محصول حفظ می گردند. این تأثیر دو جانبه ی کار واحد که از خصلت دوجانبه ی کار ناشی می گردد در پدیده های مختلفی به طور محسوس نمودار می شود.

فرض کنیم که در نتیجه ی اختراع جدیدی ریسنده امکان یابد که طی ۶ ساعت همان قدر پنبه ای را که سابقاً در مدت ۳۶ ساعت می رشت بریسند. کار وی به مثابه ی فعالیت بارآور، آماج مند و سودمند، نیروی خود را شش برابر کرده است. محصول کار نیز شش برابر شده یعنی به جای ۶ فوند نخ ۳۶ فوند نخ تولید گردیده است. ولی اکنون ۳۶ فوند پنبه فقط همان قدر زمان کار جذب می کند که سابقاً ۶ فوند پنبه جذب

می کرد. پس اکنون ۶ برابر کمتر از کاری که با اسلوب قدیم انجام می یافت، کار جدید به پنبه افزوده می شود و بالنتیجه فقط یک ششم ارزش سابق به آن اضافه می گردد. از طرف دیگر اکنون در محصول، یعنی ۳۶ فوند نخ، ارزش پنبه شش برابر بیشتر وجود دارد. در جریان شش ساعت ریسندگی ارزشی از مواد خام که شش برابر بزرگ تر است ضبط می شود و به محصول منتقل می گردد در حالی که به همین مواد خام شش بار کمتر ارزش جدید اضافه می شود. بدین طریق نشان داده می شود چگونه خاصیتی که کار به وسیله ی آن ارزش ایجاد می کند با خاصیتی که به وسیله ی آن کار، ضمن همان پروسه ی تفکیک ناپذیر، ارزش ضبط می نماید ذاتاً متفاوت است. هر قدر در جریان ریسندگی کار لازم بیشتری در همان مقدار پنبه وارد شود، ارزش جدیدی که به آن افزوده شده است بیشتر خواهد بود ولی هر قدر فوندهای پنبه ای که در همان زمان کار رشته شده است بیشتر باشد مقدار ارزش قدیمی که در محصول ضبط می شود بزرگ تر خواهد بود.

حالا فرض کنیم که بارآوری کار ثابت مانده باشد و بالنتیجه ریسنده برای تبدیل یک فوند پنبه به نخ همان مقدار زمان پیشین را لازم داشته باشد ولی به عکس ارزش مبادله ی پنبه خود تغییر یافته باشد یعنی مثلاً یک فوند پنبه شش برابر بالاتر یا پائین تر از بهای خود ترقی یا تنزل نموده باشد. در هر دو مورد ریسنده به کار خود ادامه می دهد و به همان مقدار پنبه همان مقدار زمان کار و بالنتیجه همان مقدار ارزش می افزاید و نیز در هر دو مورد وی در زمان مساوی همان قدر نخ تولید می کند. ولی با وجود این ارزشی را که از پنبه به نخ یعنی محصول انتقال می دهد یک بار شش مرتبه کمتر و بار دیگر شش برابر بزرگ تر از پیش خواهد بود. همین طور است در صورتی که وسائل کار گران تر یا ارزان تر کردند ولی همواره همان وظیفه را در پروسه ی کار انجام دهند.

هرگاه شرایط فنی پروسه ی ریسندگی ثابت بماند و نیز در ارزش وسائل تولید تغییری حاصل نگردد در آن صورت ریسنده مانند گذشته در همان زمان کار همان

مقدار مواد خام و ماشین با ارزش ثابت مورد مصرف قرار خواهد داد. در این حالت ارزشی را که وی در محصول ضبط می کند با ارزش جدیدی که می افزاید نسبت مستقیم خواهد داشت. وی در دو هفته دو برابر بیشتر از یک هفته کار می افزاید و بالنتیجه دو برابر بیشتر ارزش اضافه می کند و در عین حال دو بار زیادتیر مصالح به کار می برد که خود دو بار بیشتر ارزش دارند و نیز دو برابر بیشتر ماشین ها را با ارزشی دو بار بیشتر فرسوده می کند و بنابر این در محصول دو هفته ای خود دو بار بیشتر ارزش حفظ می کند تا در محصول یک هفته. هنگامی که شرایط تولید مشخصی ثابت است، کارگر هر اندازه زیادتیر ارزش اضافه کند بیشتر ارزش ضبط می نماید ولی ضبط مقدار بیشتری ارزش از آن جهت نیست که وی بیشتر ارزش افزوده بلکه به سبب آن است که او ارزش را در شرایطی یکسان و مستقل از کار ویژه ی خود اضافه نموده است.

با این وجود به طور نسبی می توان گفت که کارگر همواره به همان نسبتی که ارزش جدید می افزاید ارزش های قدیمی را ضبط می کند. خواه بهای پنبه از یک شیلینگ به ۲ شیلینگ ترقی کند و خواه به شش پنس تنزل نماید کارگر، علی رغم هر تغییری که حاصل شود همواره در محصول یک ساعته ی خود فقط نصف ارزش پنبه ای را ضبط می کند که در محصول دو ساعته ی او ضبط می گردد. در صورتی که بارآوری کار ویژه ی کارگر تغییر کند یعنی ترقی یا تنزل نماید، و مثلاً طی یک ساعت کار بیشتر یا کمتر از سابق پنبه برسد، به همان نسبت ارزش بیشتر یا کمتری از پنبه را در محصول یک ساعت کار خود ضبط می نماید. ولی به هر صورت ارزشی را که در ظرف دو ساعت کار ضبط می کند دو برابر بیشتر از ارزشی است که در یک ساعت کار ضبط می نماید.

به استثناء حالتی که ارزش فقط به صورت نشانه ای (سمبولیک) در علائم ارزشی نموده می شود، ارزش تنها در درون یک ارزش مصرف، در درون یک شئی وجود پیدا می کند. (خود انسان نیز اگر تنها به مثابه ی صورت وجودی نیروی کار مورد

توجه قرار گیرد، عبارت از یک محمول طبیعی است که با وجود زنده بودن خود شئی است یعنی چیز با شعوری است و کار نیز به غیر از تظاهر مادی این نیرو چیز دیگری نیست). بنابر این اگر ارزش مصرف از بین برود ارزش نیز از بین خواهد رفت. وسائل تولید با از دست دادن ارزش مصرفشان ارزش خویش را گم نمی کنند زیرا در واقع آن ها ضمن پروسه ی کار فقط از آن جهت چهره ی قدیمی ارزش مصرف خود را از دست می دهند که شکل ارزش مصرف دیگری را در محصول به دست آورند. ولی همان قدر که برای ارزش، وجود یافتن در پیکر یک ارزش مصرف مهم است، همان قدر موضوع این که وی در کدام ارزش مصرف وجود یافته بی اهمیت است. این نکته ای ست که استحاله ی کالاها نیز نشان داد. از این مقدمات چنین نتیجه می شود که طی پروسه ی کار، از وسائل تولید فقط به آن میزانی ارزش به محصول منتقل می گردد که وسائل تولید با از دست دادن ارزش مصرف مستقل خویش ارزش مبادله ی خود را نیز از دست می دهند. وسائل تولید فقط آن ارزشی را به محصول منتقل می کنند که خود آن را به مثابه ی وسیله ی تولید از دست می دهند. ولی عوامل مادی پروسه ی کار از این حیث برخوردهای متفاوتی دارند.

ذغالی که با آن ماشین گرم می شود و هم چنین روغنی که با آن محور چرخ چرب می گردد و مواد مانند آن ها بدون این که اثری از خود به جای گذارند نابود می شوند. رنگ و سایر مواد کمکی ناپدید می شوند ولی در خواص محصول ظاهر می گردند. ماده ی خام اساس و جوهر محصول است ولی تغییر شکل داده است. بنابر این ماده ی خام و مواد کمکی چهره ی مستقلی را که در حین ورود به پروسه ی کار، به صورت ارزش مصرف، دارا بودند از دست می دهند. ولی در مورد وسائل کار مطلب طور دیگر است. افزار، ماشین، بنای کارخانه، ظرف و غیره فقط تا زمانی در پروسه ی کار مورد استفاده هستند که سیمای اولیه ی خود را حفظ کرده باشند و فردا چون دیروز از نو با همان شکل پروسه ی کار وارد گردند. وسائل کار هم چنان که در زمان حیات خود یعنی طی پروسه ی کار سیمای مستقل خویش را در برابر محصول

نگاه می‌دارند پس از مرگ نیز قیافه‌ی خود را حفظ می‌کنند. لاشه‌های ماشین آلات، دست‌افزارها، کارگاه‌ها و غیره همواره جدا و مستقل از محصولاتی که در ایجادشان کمک نموده‌اند وجود دارند. اکنون اگر تمام دورانی که این وسیله‌ی کار خدمت کرده است، یعنی از روزی که وارد کارگاه شده تا روزی که به انبار اسقاط رانده می‌شود، در نظر بگیریم خواهیم دید که در این دوران ارزش مصرف آن به طور کامل به وسیله‌ی کار صرف شده و بالنتیجه ارزش مبادله‌ی آن کاملاً به محصول انتقال یافته است. مثلاً اگر یک ماشین ریسندگی ده سال عمر کرده باشد، طی پروسه‌ی کار ده ساله تمام ارزشش به محصولات ده سال منتقل گردیده است. بنابر این دوران زندگی یک وسیله‌ی کار تعداد کم و بیشی از پروسه‌های کار را، که همواره به کمک آن وسیله از نو تکرار شده‌اند، در بر می‌گیرد. آن چه بر وسیله‌ی کار می‌گذرد همان ماجرائی است که به سر انسان می‌آید. هر انسانی روزانه ۲۴ ساعت می‌میرد ولی از قیافه‌ی هیچ آدمی نمی‌توان دقیقاً تشخیص داد که تا آن وقت چند روز مرده است. معه‌ذا این امر مانع از آن نمی‌شود که شرکت‌های بیمه نتیجه‌گیری‌های بسیار مطمئنی از زندگی متوسط انسان به دست آورند، و بالاتر از آن، به نتایج پر بهره‌ای برسند. در مورد وسیله‌ی کار نیز چنین است. از روی تجربه معلوم است که یک وسیله‌ی کار، مثلاً ماشینی از نوع معین به طور متوسط چقدر عمر می‌کند. اگر فرض شود که ارزش مصرف آن در پروسه‌ی کار شش روز دوام می‌آورد در آن صورت وی به طور متوسط در جریان هر روز $\frac{1}{6}$ ارزش مصرف خود را از دست می‌دهد و بنابر این روزانه $\frac{1}{6}$ ارزش خود را به محصول منتقل می‌نماید. بدین طریق است که فرسودگی هر وسیله‌ی کار حساب می‌شود، مثلاً روزانه چقدر ارزش مصرف از دست داده و به آن نسبت در روز چقدر ارزش خود را به محصول منتقل نموده است.

در این جا به نحو بارزی نشان داده می‌شود که یک وسیله‌ی تولید هیچ گاه بیش از آن مقدار ارزشی که خود در پروسه‌ی کار، با نابود شدن ارزش مصرفش، از

دست می دهد، به محصول منتقل نمی کند. اگر وسیله ی تولید دارای ارزشی نباشد که از دست بدهد، یعنی محصول کار انسانی نباشد، هیچ گونه ارزشی هم به محصول انتقال نمی دهد. در این صورت به مثابه ی عامل تشکیل دهنده ی ارزش مصرف به کار می رود بدون این که تشکیل دهنده ی ارزش مبادله باشد. بنابر این در مورد کلیه ی وسائل تولیدی که در طبیعت بدون مداخله ی انسان وجود دارد، مانند زمین، باد، آب، آهنی که در رگه ی معدن است، چوب جنگل های بکر و غیره، حال بدین منوال است.

این جا پدیده ی جالب دیگری در برابر ما قرار می گیرد. مثلاً ماشینی را فرض کنیم که ارزش آن ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد و طی ۱۰۰۰ روز اسقاط شود. در این مورد هر روز $\frac{1000}{1000}$ ماشین کم می شود و به محصول منتقل می گردد. ولی با این که نیروی حیاتی ماشین در حال تنزل است همواره مجموع آن در پروسه ی کار عمل می کند. بنابر این ثابت می شود که یک عامل پروسه ی کار، یعنی یک وسیله ی تولید، کلاً در پروسه ی کار وارد می شود ولی در پروسه ی ارزش افزائی جزئاً شرکت می کند. در این جا تفاوت بین پروسه ی کار و پروسه ی ارزش افزائی در عوامل مادی آن ها منعکس می گردد چنان که وسیله ی تولید واحد، به مثابه ی عنصر پروسه ی کار، تماماً، و به مثابه ی رکن ارزش آفرینی، فقط جزئاً، در همان پروسه ی تولید به حساب می آید.^{۲۱}

^{۲۱} در این جا صحبت از کارهای تعمیری وسائل تولید از قبیل ماشین و ابنیه و غیره نیست. ماشینی که تعمیر می شود وظیفه ی وسیله ی کار را انجام نمی دهد بلکه خود وظیفه ی مصالح کار را عهده دار می گردد. دیگر با آن کار انجام نمی شود بلکه خود او مورد کار قرار می گیرد تا ارزش مصرفش مرمت شود. این قبیل کارهای تعمیری را می توان برای تسهیل منظوری که داریم همواره در داخل کاری که برای تولید وسیله ی کار لازم است مستتر فرض نمود. در متن سخن بر سر آن فرسودگی است که هیچ پزشکی نمی تواند معالجه کند و رفته رفته به مرگ می انجامد، از آن "سایشی که نمی توان گاه به گاه جای آن را پُر کرد، مانند آن کاردی که بالاخره وقتی برای تعمیر نزد چلنگر برده می شود می گوید دیگر به تیغه ی نو انداختن نمی ارزد." در متن دیدیم که مثلاً ماشینی در هر یک از پروسه های کار بالتمام وارد می شود در صورتی که در پروسه ی ارزش افزائی هم زمان خود فقط جزء جزء داخل می گردد. از این رو می توان درباره ی در همی مفاهیم ذیل قضاوت نمود: "ریکارδο و آن جزء از کار

از سوی دیگر، ممکن است به عکس یک وسیله ی تولید تماماً در پروسه ی ارزش افزایی وارد شود در حالی که فقط جزئی از آن در پروسه ی کار داخل می گردد. فرض کنیم که در پنبه ریزی، از ۱۱۵ فوند پنبه روزانه ۱۵ فوند افت وجود داشته باشد، که نه تنها نخ از آن ها در نمی آید بلکه به باد هوا (devil's dust) تبدیل می شوند. معهذاً اگر این افت ۱۵ درصد عادی است و در کار متوسط حلاجی غیرقابل اجتناب است، ارزش ۱۵ فوند پنبه، با این که هیچ جزئی از نخ را تشکیل نمی دهد، کاملاً مانند ارزش ۱۰۰ فوند پنبه ای که ماده ی اساسی ارزش نخ است، در ارزش نخ وارد می گردد. برای این که بتوان از ۱۰۰ فوند پنبه نخ ساخت لازم بود که ارزش مصرف ۱۵ فوند پنبه به صورت غبار ناپدید گردد. بنابر این نابودی این مقدار پنبه یکی از شرایط تولید نخ به شمار می آید و درست به همین جهت است که ارزش آن در نخ وارد می شود. این حکم درباره ی کلیه ی زباله های پروسه ی کار، لااقل تا این حد صادق است که آن ها مجدداً وسیله ی تولید تازه ای نشوند و بالنتیجه ارزش مصرف جدید و مستقلاً را تشکیل ندهند. هم چنان که در کارخانه های بزرگ ماشین سازی منچستر کوه هائی از تراشه ی آهن دیده می شود که عیناً مانند چوب دم رنده به وسیله ی ماشین های غول پیکر بریده شده اند و شبانه با واگون های

(„Observations on Certain Verbal Disputes in Political Economy particularly Relating to Value, and to Demand and Supply.“ London, ۱۸۲۱, P, ۵۴).

مصنف که فوق العاده از خودراضی است "Wiseacre" (حکمت گر)، هم در مورد درهمی فکری و هم در مورد مشاجره ی قلمی اش از این جهت ذیحق است که نه ریکاردو و نه هیچ اقتصاددان دیگری، چه قبل و چه بعد از او، دو جهت کار را دقیقاً تشخیص نداده است و بنابر این نقش متفاوت آن دو در تشکیل ارزش باز هم کمتر مورد تحلیل قرار گرفته است.

بزرگ از کارخانه به کوره ی آهن گدازی منتقل می گردند و روز بعد از نو به صورت قطعات جسیم آهن از کوره به کارخانه بر می گردند.

در جریان پروسه ی کار، وسائل تولید فقط تا حدی که در شکل ارزش های مصرف گذشته شان، ارزش از دست می دهند، به پیکر جدید محصول ارزش منتقل می کنند. واضح است که حداکثر ارزشی را که ممکن است وسائل مزبور ضمن پروسه ی کار از دست بدهند محدود به مقدار ارزشی است که بدو با آن وارد پروسه ی کار شده اند، یا به عبارت دیگر محدود به زمان کاری است که برای تولید خود آن ها لزوم یافته است. بنابر این وسائل تولید هرگز نمی توانند بیش از آن ارزشی که خود، مستقل از پروسه ی کار مورد عمل، دارا هستند، به محصول ارزش بیافزایند. سودمندی کارافزار، ماشین یا وسیله ی تولید هر قدر باشد، اگر فرضاً قیمت آن ۱۵۰ لیره ی استرلینگ یا معادل ۵۰۰ روز کار باشد، هیچ گاه به مجموع محصولی که در ایجادش شرکت دارد بیش از ۱۵۰ لیره ی استرلینگ نمی افزاید. ارزش وی به وسیله ی پروسه ی کاری که در آن به مثابه ی وسیله ی تولید وارد می شود تعیین نمی گردد، بلکه پروسه ی کاری که وی از آن مانند محصول بیرون آمده است معین ارزش اوست. او در پروسه ی کار فقط به منزله ی ارزش مصرف، به منزله ی چیزی که دارای خاصیت مفیدی است، به کار می رود و بنابر این اگر قبل از ورودش در این پروسه ارزشی نداشته است ارزشی هم به محصول نمی دهد.^{۲۲}

^{۲۲} - از این رو می توان به بی پایگی و بی مزگی نظریه ی ژان باتیست سه پی برد که می خواهد اضافه ارزش (سود، بهره و بهره ی مالکانه) را از "services productifs" (خدمات مولد)ی که وسائل تولید مانند زمین، کارافزار، چرم و غیره به وسیله ی ارزش مصرفشان در پروسه ی کار انجام می دهند، منتزع سازد. آقای ویلهلم روشر (W. Roscher) که هیچ فرصت مداحی دل پذیری را به آسانی از دست نمی دهد مگر آن که آن را سیاه بر سفید ثبت کرده باشد، فریاد بر می دارد که: "ژان باتیست سه بسیار درست متذکر می شود «Traité» جلد اول، فصل چهارم» که ارزش ایجاد شده به وسیله ی چرخ روغن کشی، پس از وضع کلیه ی مخارج، چیز نوئی است که چرخ به وسیله ی آن به وجود آمده است، متفاوت است".

(„Die Grundlagen der Nationalökonomie“, ۳. Aufl. ۱۸۵۸, seite ۸۹. Note).

در حالی که کار بارآور وسائل تولید را تبدیل به عوامل تشکیل دهنده ی محصول تازه ای می کند، حالت تناسخ به ارزش آن ها عارض می گردد. ارزش از پیکر مصرف شده به کالبدی که تازه ایجاد شده است حلول می کند. ولی این تناسخ چنان است که گوئی در پشت سر کار واقعی روی می دهد. کارگر نمی تواند کار جدید بیافزاید و بالنتیجه ارزش بیافریند مگر این که ارزش های کهنه را ضبط کند زیرا وی همواره باید کار را در شکل سودمند معینی اضافه نماید و تا محصولات را به صورت وسائل تولید محصول جدیدی در نیلورد نمی تواند کار را در شکل سودمندی بیافزاید و بدین وسیله ارزش آن ها را به محصول نو انتقال دهد. پس این خود یک موهبت

بسیار درست! "روغنی" که به وسیله ی چرخ کشیده شده چیزی ست که با کار مصرف شده در ساختن چرخ بسیار متفاوت است. آقای روشر تحت نام "ارزش" اشیائی مانند "روغن" را می فهمد زیرا روغن دارای ارزش است ولی چون "در طبیعت" نیز روغن نفتی وجود دارد (ولو این که به طور نسبی به مقدار "خیلی زیاد" یافت نمی شود) وی مطلب دیگری را از آن استنتاج کرده می نویسد: "وی (یعنی طبیعت) تقریباً هیچ گونه ارزش مبادله ای به وجود نمی آورد" (ص ۷۹). قصه ی طبیعت روشری با ارزش مبادله اش به داستان آن باکره ی نادانی می ماند که به بچه دار شدن خود اعتراف داشت ولی می گفت "خیلی بچه ی کوچولوئی بود". همین "دانشمند" (savant serieux) باز در مورد فوق الذکر می گوید: "مکتب ریکاردو می کوشد سرمایه را به مثابه ی "کار مترکم" تحت تابعیت مفهوم کار درآورد. این ماهرانه نیست (!) زیرا (!) آخر (!) صاحب سرمایه (!) کارش بالاتر (!) از این بوده است که فقط چیزی در آورد (!) و (!) آن را حفظ کند (چه چیز را؟) همین (!؟) که از لذات شخصی پرهیز کرده است و مثلاً (!!!) به همین دلیل که وی سود طلب می کند" (در همان نوشته). چقدر واقعاً این "اسلوب آناتومیکو فیزیولوژیک anatomo-physiologique در علم اقتصاد "ماهرانه" است که به مجرد "طلبیدن" ارزش به وجود می آید.

(*) Wilhelm Roscher (۱۸۱۷-۱۸۹۴) اقتصاددان آلمانی که، بنا به گفته ی مارکس، به وسیله ی او اقتصاد عامیانه "شکل استاد مآبانه" به خود گرفت. وی همواره کوشیده است از میان نوشته های دیگران التقاطی به وجود آورد و بدون هیچ گونه انتقادی آن ها را بپذیرد.

(۲۲ a) - "از کلیه ی وسائلی که در پیشه ی کشاورزی مورد استفاده قرار می گیرد، کار انسان... وسیله ای ست که کشاورز باید بیش از همه برای جبران سرمایه اش به روی آن تکیه کند. دو وسیله ی دیگر یعنی سرمایه ای که در مورد دام کشت و کار و... برای اربابه ها، گاواهن ها، کلنگ و بیل و غیره به کار رفته است، بدون صرف مقداری از وسیله ی اولی مطلقاً چیزی نیستند".

(Edmund Burke: „Thoughts and Details on Scarcity, originally presented to the Right Hon. W. Pitt in the month of November ۱۷۹۰. Edit. London, ۱۸۰۰, p. ۱۰)

طبیعی است که نیروی کار فعال یعنی کار زنده در حالی که ارزش اضافه می کند ارزش ضبط می نماید. این موهبتی طبیعی است که برای کارگر خرجی ندارد ولی برای سرمایه دار بسیار سودآورست زیرا ارزش سرمایه ی موجود را حفظ می کند^(۲۲). تا هنگامی که معاملات به خوبی جریان دارند، سرمایه دار به قدری در افزونگری مستغرق است که این هدیه ی رایگان کار را نمی بیند. ولی گسیختگی های قهری پروسه ی کار، بحران ها، این واقعیت را به طور محسوسی به وی نشان می دهند^{۲۳}.

به طور کلی آن چه از وسائل تولید خرج می شود عبارت از ارزش مصرف آن هاست که کار به وسیله ی صرف نمودن آن ها محصولات را به وجود می آورد. اما ارزش آن ها در واقع مصرف نمی شود^{۲۴} و بالنتیجه نمی تواند از نو تولید گردد. این ارزش محفوظ می ماند ولی نه از آن جهت که در پروسه ی کار مورد فعل و انفعالی قرار می گیرد بلکه بدان سبب که ارزش مصرفی که بدو این ارزش در پیکر آن وجود یافته بود نابود می شود ولی فقط در وجود ارزش مصرف دیگری نابود

^{۲۳} - در روزنامه ی تایمز ۲۶ نوامبر ۱۸۶۲ کارخانه داری که در ریسندگی اش ۸۰۰ نفر کارگر کار می کنند و هر هفته به طور متوسط ۱۵۰ عدل پنبه ی هندی و یا تقریباً ۱۳۰ عدل پنبه ی آمریکائی به مصرف می رساند، با لایه و زاری مخارجی را که سالیانه بابت قطع کار کارخانه متحمل می شود برای مردم بیان می کند. این مخارج به ۶۰۰۰ لیره ی استرلینگ بالغ می شود. در میان این مخارج اقلامی وجود دارد که در این جا مورد استفاده ی ما نیست مانند اجاره بهای زمین، مالیات ها، اقساط بیمه، مزد کارگرانی را که برای مدت سال استخدام کرده است از قبیل مدیر، حسابدار، مهندس و غیره. سپس وی ۱۵۰ لیره ی استرلینگ بابت دغال برای گرم کردن گاه گاهی کارخانه و کارانداختن اتفاقی ماشین بخار و هم چنین بابت مزد کارگرانی که باید با کار اتفاقی خود "روانی" ماشین آلات را حفظ کنند، به حساب می آورد. و بالاخره ۱۲۰۰ لیره ی استرلینگ بابت فرسودگی ماشین آلات حساب می کند زیرا به قول او: "هوا و قوانین طبیعی تخریب به مناسبت این که ماشین آلات دیگر نمی چرخند دست از آن جهت خود بر نمی دارند". وی آن گاه با صراحت متذکر می شود که این مبلغ ۱۲۰۰ لیره از آن جهت کم و ناچیز در نظر گرفته شده است که ماشین آلات او در وضع بسیار غیرقابل استفاده ای قرار دارند.

^{۲۴} - "مصرف بار آور: آن جائی است که مصرف یک کالا جزئی از پروسه ی تولید به شمار می آید... در این موارد هیچ گونه مصرف ارزش وجود ندارد." (*)
* - ساموئل نیومان (۱۷۹۶ - ۱۸۴۲) اقتصاددان امریکائی و استاد فن خطابه و نطق.

می‌گردد. بنابر این ارزش وسائل تولید مجدداً در ارزش محصول ظاهر می‌گردد ولی با بیان دقیق‌تر باید گفت که دوباره تولید نمی‌شود. آن چه تولید شده ارزش مصرف نوئی است که ارزش مبادله‌ی قدیمی در آن دوباره ظاهر شده است.^{۲۰}

اما در مورد عامل ذهنی تولید یعنی نیروی فعال کار وضع طور دیگری است. در حالی که کار به وسیله‌ی شکل هدف دار خود ارزش وسائل تولید را به محصول منتقل کرده و ضبط می‌نماید، در هر لحظه‌ای از حرکت خود ارزشی الحاقی یعنی ارزش تازه‌ای به وجود می‌آورد. فرض کنیم پروسه‌ی تولید در نقطه‌ای که کارگر معادل ارزش نیروی کار خود را تولید کرده است قطع شود مثلاً هنگامی که وی با شش ساعت کار ارزشی برابر با ۳ شیلینگ افزوده است. این ارزش عبارت از آن جزئی از ارزش محصول است که زائد بر ارزش وسائل تولید به وجود آمده است. این تنها ارزش نوئی است که از درون این پروسه برخاسته، تنها جزئی از ارزش محصول است که به وسیله‌ی خود پروسه تولید گردیده است. در واقع این ارزش فقط پولی را که سرمایه‌دار برای خرید نیروی کار پرداخته و کارگر آن را برای تهیه‌ی

^{۲۰} - در کتاب ملخصی که در آمریکای شمالی به چاپ رسیده و شاید اکنون چاپ بیستم آن انتشار یافته باشد چنین می‌خوانیم: "مهم نیست که سرمایه از نو در چه شکلی ظاهر می‌شود." پس از شمارش پُرچانه‌ای از انواع ممکنه‌ی ادویه‌ی تولید که ارزش آن‌ها دوباره در محصول ظاهر می‌گردد بالاخره چنین نتیجه‌گیری می‌شود: "انواع مختلف خوراک، پوشاک و مسکن که برای زندگی و راحتی انسان لازم است نیز به همین نحو دگرگون می‌شود، این مواد گاه به گاه مورد مصرف قرار می‌گیرند و ارزش آن‌ها از نو در نیروی تازه‌ای که به جسم و روح انسان دمیده می‌شود ظاهر می‌گردد و سرمایه‌ی جدیدی به وجود می‌آورد که مجدداً در عمل تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد.

(F. Wayland: „Elements of Political Economy,“ p. ۳۱-۳۲)
 با صرف نظر از مطالب عجیب و غریب دیگر به طور مثال این نکته را تذکر دهیم که آن چه در نیروی تجدید یافته‌ی انسان دوباره ظاهر می‌گردد قیمت نان نیست بلکه موادی از آن است که خون را تشکیل می‌دهند. ولی به عکس آن چه به مثابه‌ی ارزش نیرو دوباره ظاهر می‌شود وسائل معیشت نیست بلکه ارزش آن هاست. همان وسائل زندگی اگر قیمت آن‌ها به نصف تقلیل یافته باشد باز همان قدر عضله، استخوان و غیره تولید می‌کنند یا به عبارت دیگر همان نیرو را ایجاد می‌نمایند ولی نه نیروئی به همان ارزش. این خلط مبحث بین "ارزش" و "نیرو" و ایجاد انواع این قبیل ابهامات فریسی کوشش بی‌فایده‌ای است تا مگر از دوباره ظاهر شدن ساده‌ی ارزش‌های پیش پرداخته، اضافه ارزش بیرون بکشند.

وسایل زندگی خود خرج کرده است جبران می کند. نسبت به ۳ شلینگ که خرج شده است ارزش جدید ۳ شلینگ به صورت یک تجدید تولید نمودار می شود ولی این ارزش واقعاً از نو تولید شده است و تجدید تولید آن مانند ارزش وسایل تولید فقط نمود نیست. در این مورد جانشین شدن ارزشی به جای ارزش دیگر به وسیله ی آفرینش جدیدی انجام گردیده است.

ولی با وجود این ما می دانیم که پروسه ی کار از آن نقطه فقط معادل ساده ای برای ارزش نیروی کار تولید نماید و به محمول کار بیافزاید تجاوز می کند. به جای ۶ ساعت که برای این منظور کافی است، پروسه ی کار مثلاً ۱۲ ساعت ادامه می یابد. بنابر این با فعالیت نیروی کار تنها ارزش خاص خود این نیرو تجدید نمی شود بلکه ارزش اضافه بر آن تولید می گردد. این اضافه ارزش عبارت از مازاد ارزش محصول است بر ارزش عوامل تشکیل دهنده ی محصولی که مصرف شده اند، یعنی وسایل تولید و نیروی کار.

در حالی که ما نقش های گوناگونی را که عوامل مختلفه ی پروسه ی کار در تشکیل ارزش محصول ایفا می کنند بیان نمودیم محصول در واقع وظایف اجزاء مختلفه ی سرمایه را در پروسه ی ارزش افزایی خویش متمایز ساختیم. فزونی مجموع ارزش محصول بر جمع ارزش عناصر تشکیل دهنده ی آن، عبارت از فزونی سرمایه ی افزایش یافته است نسبت به ارزش سرمایه ی پیش ریخته ی بدوی. وسایل تولید از یک طرف و نیروی کار از سوی دیگر، فقط آن اشکال وجودی مختلفی هستند که ارزش سرمایه ی بدوی، در حین ترک قالب پولی خود و تبدیل شدنش به عوامل پروسه ی کار، اختیار نموده است.

بنابر این آن جزء از سرمایه که به وسایل تولید، یعنی مواد خام، مواد کمکی و وسایل کار تبدیل می شود، مقدار ارزشی خود را در پروسه ی تولید تغییر نمی دهد. از این جهت من آن را بخش ثابت سرمایه یا به طور اختصار سرمایه ی ثابت می نامم.

اما به عکس آن قسمت از سرمایه که به نیروی کار تبدیل شده است ارزش خود را در پروسه ی تولید تغییر می دهد. این جزء از سرمایه، هم معادل خود را مجدداً تولید می کند و هم چیزی اضافه بر آن، یعنی اضافه ارزش که خود تغییرپذیر است و می تواند بزرگ تر یا کوچک تر باشد. این بخش از سرمایه از مقدار ثابتی که هست دائماً به مقدار متغیری تبدیل می شود. بدین سبب من آن را بخش متغیر سرمایه یا به طور اختصار سرمایه ی متغیر می نامم. همان عناصر سرمایه، که از نقطه ی نظر پروسه ی کار، به صورت عوامل عینی و ذهنی یعنی به صورت وسائل تولید و نیروی کار از یکدیگر متمایز می گردند، از نقطه ی نظر پروسه ی ارزش افزائی، به صورت سرمایه ی ثابت و سرمایه ی متغیر از هم تمیز داده می شوند.

مفهوم سرمایه ی ثابت به هیچ وجه تغییرات ارزشی را در مورد عناصر تشکیل دهنده ی خود نفی نمی کند. فرض کنیم یک فوند پنبه که امروز ۶ پنس می ارزد فردا در نتیجه ی نقصان محصول پنبه، به یک شیلینگ ترقی نماید. پنبه ی قدیمی که هم چنان در جریان کار مورد استفاده است به ارزش ۶ پنس خریداری شده ولی اکنون سهم ارزشی ای که به محصول می افزاید معادل یک شیلینگ است. و نیز آن پنبه ای که در این هنگام رسته شده و شاید هم اکنون به صورت نخ در بازار به گردش در آمده است دو برابر* ارزش ابتدائی خود را به محصول می افزاید. با این وجود دیده می شود که این تغییرات ارزشی مستقل از آن افزایش ارزشی است که در پروسه ی خود ریسندگی عارض پنبه می گردد. اگر پنبه ی قدیمی هنوز در پروسه ی کار وارد نشده بود امکان داشت که اکنون به جای ۶ پنس به مبلغ یک شیلینگ باز فروخته شود. و بالعکس هر قدر پروسه ی کار آن را کمتر فرا گرفته باشد حصول چنین نتیجه ای مطمئن تر است. به همین سبب در اسپیکولاسیون** این خود قانونی است که به هنگام این گونه انقلابات ارزشی بر روی مواد خام، به شکل کمتر تغییر یافته ی

* - دو برابر، از جهت این که یک شیلینگ مساوی با ۱۲ پنس است.

** - Speculation زدوبند و حسابگری های مالی و اقتصادی از قبیل سفته بازی، احتکار و غیره.

آن، احتکار انجام گیرد، یعنی مرجحاً بر نخ تا پارچه و بیشتر بر روی خود پنبه تا نخ. در این جا تغییر ارزشی از پروسه ای سرچشمه می گیرد که پنبه را تولید می کند، نه از پروسه ای که در آن پنبه به مثابه ی وسیله ی تولید به کار می رود و بالنتیجه وظیفه ی سرمایه ی ثابت را انجام می دهد. صحیح است که ارزش هر کالا به وسیله ی مقدار کاری که در آن وجود دارد تعیین می شود ولی این مقدار خود وابسته به شرایط اجتماعی است. اگر زمان کاری که اجتماعاً باید برای تولید کالائی مصرف گردد تغییر کند و مثلاً همان مقدار پنبه، به هنگامی که محصول پنبه بد است، نماینده ی مقدار بیشتری کار نسبت به زمان حاصل خوبی گردد، آن گاه واکنشی نسبت به کالای قدیمی به وقوع می پیوندد زیرا کالای مزبور همواره فقط به مثابه ی نمونه ی مشخصی از جنس خود به شمار می رود^{۲۶} و ارزشش همیشه به وسیله ی کار اجتماعاً لازم و لذا برحسب کاری که در شرایط کنونی اجتماعی ضروری ست اندازه گیری می شود.

و نیز ممکن است ارزش وسائل کاری که در پروسه ی کار مورد استفاده قرار گرفته اند، از قبیل ماشین آلات و غیره، مانند ارزش مواد خام تغییر کند و بنابر این سهم ارزشی ای که این وسائل کار به محصول می دهند نیز تغییر نماید. مثلاً اگر در نتیجه ی اختراع جدیدی ماشین آلات نوع معینی با صرف کار کمتری تولید شوند، در آن صورت کمابیش از ارزش ماشین آلات قدیمی کاسته می شود و بالنتیجه به تناسب آن، ماشین آلات مزبور مقدار کمتری ارزش به محصول انتقال می دهند. ولی در این مورد نیز تغییر ارزشی در خارج از پروسه ی تولیدی، که ماشین مزبور وسیله ی تولید را در درون آن انجام می دهد، سرچشمه می گیرد. در این پروسه هیچ گاه ماشین ارزشی بیش از آن چه که خود، مستقل از این پروسه داراست، انتقال نمی دهد.

^{۲۶} - "کلیه ی فرآورده های از یک نوع فقط در واقع توده ای را تشکیل می دهند که بهای آن کلاً و یک جا و بدون توجه به اوضاع و احوال خاص هر یک تعیین می گردد".
(Le trosne: „De l'Intèrèt Social,“ P. ۸۹۳)

همان طور که تغییر در ارزش وسائل تولید، با وجود واکنشی که این تغییر حتی پس از ورود وسائل مزبور در پروسه ی کار به روی آن ها اعمال می کند، خصلت آن ها را به مثابه ی سرمایه ی ثابت تغییر نمی دهد، به همان قسم تغییر در تناسب بین سرمایه ی ثابت و متغیر نیز به هیچ وجه تأثیری در اختلاف وظیفه ای آن ها ندارد. شرایط فنی پروسه ی کار ممکن است چنان تغییر یابد که مثلاً آن جا که ده نفر کارگر با ده کارافزار کم ارزش مقدار نسبتاً کمی از مواد خام را مورد کار قرار می دادند اکنون یک نفر کارگر با ماشین گران قیمتی صد برابر آن مواد خام رابه کار برد. در این مورد سرمایه ی ثابت، یعنی حجم ارزش وسائل تولید به کار رفته، به مقدار زیادی افزایش یافته است ولی بخش متغیر سرمایه که برای نیروی کار صرف گردیده به مراتب تنزل یافته است. این تغییر تنها رابطه ی مقداری را بین سرمایه ی ثابت و متغیر، یا نسبتی را که برحسب آن کل سرمایه به عناصر ثابت و متغیر تجزیه می گردد، دگرگون می سازد ولی در عوض اختلاف بین ثابت و متغیر را دست نخورده باقی می گذارد.

فصل هفتم:

نرخ اضافه ارزش

۱- درجه ی بهره کشی از نیروی کار

اضافه ارزشی را که سرمایه ی پیش ریخته (س) در پروسه ی تولید به وجود آورده است، یا ارزش افزائی سرمایه ی پیش ریخته، در بادی امر مانند فزونی ارزش محصول به مجموع ارزش عناصر تولیدی آن نموده می شود.

سرمایه ی (س) به دو بخش تجزیه می شود: مبلغی پول (ث) که برای وسائل تولید خرج شده و مبلغ دیگری پول (م) که برای نیروی کار مصرف گردیده است. (ث) آن قسمت از ارزشی را که در سرمایه ی ثابت و (م) آن حصه ای را که در سرمایه ی متغیر به کار رفته است نشان می دهد*. پس بدواً چنین داریم: $s = \theta + m$. سرمایه ی بدوی که مثلاً عبارت از ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است $= ۱۰۰ \text{ لیره } (\theta) + ۹۰ \text{ لیره } (m)$. در پایان پروسه ی تولید، کالائی بیرون می آید که ارزشش مساوی است با $(\theta + m) + \text{ض}$ ، که نمودار اضافه ارزش است. مثلاً $۱۰۰ \text{ لیره } (\theta) + ۹۰ \text{ لیره } (m) + ۹۰ \text{ لیره } (\theta) + ۹۰ \text{ لیره } (m) = ۳۸۰ \text{ لیره}$ استرلینگ (ض). سرمایه ی بدوی (س) به (س) تبدیل شده یعنی از ۵۰۰ لیره ی استرلینگ به ۵۹۰ لیره استرلینگ در آمده است. تفاوت بین این دو مساوی با (ض) یعنی اضافه ارزشی معادل با ۹۰ است. نظر به این که ارزش عناصر تولید مساوی با ارزش سرمایه ی پیش ریخته است،

*- در متن آلمانی کتاب C برای نمودن سرمایه ی پیش ریخته و c برای سرمایه ی ثابت و v برای سرمایه ی متغیر اختیار شده است که به ترتیب معرف اولین حرف کلمات Capital به معنای سرمایه constant به معنای ثابت و variable به معنای متغیر هستند.

گفتن این که فزونی ارزش محصول بر ارزش عناصر تولیدی آن مساوی با ارزش افزائی سرمایه ی پیش پرداخته و یا مساوی با اضافه ارزش تولید شده است، در واقع تکرار همان مطالب به نحو دیگری است.

معذک این همانگونه* محتاج به مطالعه ی عمیق تری است. آن چه با ارزش محصول مقایسه می شود عبارت از ارزش عناصر تولیدی است که برای به وجود آوردن محصول به کار رفته اند. ولی چنان که دیدیم آن قسمت از سرمایه ی ثابت به کار رفته، که از وسائل کار تشکیل می شود، فقط جزئی از ارزش خود را به محصول منتقل می کند در حالی که جزء دیگر آن به شکل وجودی سابق خود هم چنان ادامه می دهد. چون این جزء اخیر هیچ نقشی در ارزش آفرینی ندارد، در این جا باید آن را ندیده انگاشت. به حساب آوردن آن هم هیچ چیز را تغییر نمی دهد. فرض کنیم $10 = 4$ لیره ی استرلینگ و مرکب باشد از مواد خامی معادل 312 لیره ی استرلینگ، مواد کمی مساوی با 44 لیره ی استرلینگ، و نیز سایش ماشین آلات در جریان کار به 45 لیره ی استرلینگ بالغ گردد، در حالی که ارزش ماشین آلات واقعاً مورد استفاده بالغ بر 1054 لیره ی استرلینگ باشد. تحت عنوان سرمایه ی پیش ریخته ای که از جهت ماشین آلات برای تولید ارزش محصول گذاشته شده است، ما فقط ارزشی معادل 45 لیره ی استرلینگ بابت آن چه که ماشین آلات مزبور ضمن عمل خود از دست می دهند و بالنتیجه به محصول منتقل می کنند، به حساب آورده ایم. اگر ما 1000 لیره ی استرلینگ را که در شکل قدیمی خود، مثل ماشین بخار و غیره، باقی مانده اند در این حساب منظور می داشتیم ناچار می بایستی آن را در هر دو طرف به حساب می آوردیم، یعنی هم در طرف ارزش پیش ریخته و هم در طرف ارزش محصول^(۲۱۸) و بدین طریق نتیجه ی محاسبات ما به ترتیب 1500

Tautologie - *

(۲۱۸) - "اگر ارزش سرمایه ی استواری (fixe) را که مورد استفاده است به مثابه ی جزئی از سرمایه ی پیش ریخته حساب کنیم آن گاه باید در آخر سال ارزش باقی مانده ی این سرمایه را مانند جزئی از درآمد سالیانه به حساب آوریم.

لیره ی استرلینگ از یک سو و ۱۵۹۰ لیره ی استرلینگ از سوی دیگر می شد. در این صورت تفاضل یا اضافه ارزش مانند پیش همان ۹۰ لیره ی استرلینگ باقی می ماند. بنابر این ما همواره تحت عنوان سرمایه ی ثابت پیش ریخته برای تولید ارزش، فقط ارزش وسائل تولیدی را مورد نظر قرار می دهیم که طی تولید به مصرف رسیده اند، مگر آن جایی که از مجموع رشته بیان خلاف آن نتیجه شود.

اکنون که این قرار گذاشته شد برگردیم به فرمول $s = t + m$ که به فرمول $s = (t + m) + \text{ض}$ تبدیل گردید و درست از این راه s به s قلب شد. دانسته شد که در مورد ارزش سرمایه ی ثابت آن چه واقع می شود فقط این است که از نو در محصول ظاهر می گردد. بنابر این ارزش محصولی که واقعاً در روند تولید از نو ایجاد گردیده است، با ارزش محصولی که از مجموع پروسه به دست آمده، متفاوت است. بنابر این چنان که در نظر اول پنداشته می شود این ارزش عبارت از $(t + m) + \text{ض}$ یا ۴۱۰ لیره ی استرلینگ $(t) + ۹۰$ لیره ی استرلینگ $(m) + ۹۰$ لیره ی استرلینگ (ض) یعنی ۵۹۰ لیره ی استرلینگ نیست، بلکه ۱۸۰ لیره ی استرلینگ است. چنان چه سرمایه ی ثابت (t) مساوی صفر می بود، یا به عبارت دیگر اگر رشته هائی از صنعت وجود می داشت که سرمایه دار نه وسائل تولید پیش تولید شده، نه مواد خام و مواد کمکی و نه کارافزاری مورد استفاده قرار می داد و فقط موادی که از طبیعت عطا شده است و نیروی کار را مورد استفاده قرار می داد در آن صورت هیچ جزء ثابتی از ارزش به محصول انتقال نمی یافت. آن گاه این رکن ارزش محصول که در مثال ما ۴۱۰ لیره ی استرلینگ است حذف می شد ولی ارزش محصول، که به ۱۸۰ لیره بالغ می شود و ۹۰ لیره اضافه ارزش دربر دارد، همان طور که اگر فرضاً (t) نماینده ی بزرگ ترین مقدار ارزشی می بود، مقدار خود را کاملاً در این مورد نگاه می داشت. در آن صورت چنین می داشتیم: $s = (t + m) = m$ و s یعنی سرمایه ی افزایش یافته $m = \text{ض} + \text{و} s - s$ ، مانند گذشته، ض . اگر به عکس (ض) مساوی صفر می بود یا به عبارت دیگر اگر نیروی کار، که ارزشش به صورت سرمایه ی

متغیر قبلاً پرداخت شده است، فقط برابر خود را تولید می‌کرد، آن گاه $s = t + m$ می‌بود و s (ارزش محصول) $= (t + m) + 0$ می‌شد و بنابر این $s = s$ می‌گردید و در چنین صورتی سرمایه‌ی پیش ریخته موفق به ارزش افزایی نشده بود.

در واقع ما اکنون می‌دانیم که اضافه ارزش فقط نتیجه‌ی تغییری است که عارض ارزش (م) یعنی آن بخشی از سرمایه می‌شود، که جانشین نیروی کار گردیده است و بنابر این $m + s = z + m$ (یعنی m به اضافه‌ی زانده‌ی m). ولی تغییر واقعی ارزش و رابطه‌ای که در درون آن ارزش تغییر می‌یابد از آن جا تاریک و مبهم می‌شود که در نتیجه‌ی افزایش بخش متغیر سرمایه، مجموع سرمایه‌ی پیش ریخته نیز افزایش پیدا می‌کند. سابقاً ۵۰۰ بود و اکنون ۵۹۰ شده است. بنابر این تحلیل مجرد پروسه حکم می‌کند که از بخش ارزش محصول، که در آن فقط ارزش سرمایه‌ی ثابت از نو پدیدار می‌شود، کاملاً صرف نظر گردد و لذا سرمایه‌ی ثابت مساوی با صفر فرض شود ($t = 0$) و بدین طریق یکی از قوانین ریاضی به کار رود، آن چنان که این علم در مورد مقادیر متغیر و ثابت عمل می‌کند یعنی مقادیر ثابت فقط به وسیله‌ی جمع و تفریق با مقادیر متغیر مربوط می‌شوند.

دشواری دیگری نیز از شکل بدوی سرمایه‌ی متغیر ناشی می‌گردد. چنان که مثال پیش گفته را مورد توجه قرار دهیم، $s = 10$ لیره‌ی استرلینگ سرمایه‌ی ثابت + ۹۰ لیره‌ی استرلینگ سرمایه‌ی متغیر + ۹۰ لیره‌ی استرلینگ اضافه ارزش است. ولی ۹۰ لیره‌ی استرلینگ خود مقدار مشخص ثابتی است و بنابر این به نظر ما نامعقول است که آن را به مثابه‌ی مقدار متغیری به حساب آوریم. اما در واقع ۹۰ لیره‌ی استرلینگ (م) یا ۹۰ لیره سرمایه‌ی متغیر در این جا فقط نمودار آن پروسه‌ای است که در این ارزش جریان می‌یابد. بخشی از سرمایه‌ی پیش ریخته، که برای خریداری نیروی کار مصرف گردیده، خود عبارت از مقدار معینی از کار تجسم یافته است و بنابر این مقدار ارزشی ثابتی است، چنان که ارزش نیروی کار فروخته

شده نیز چنین است. ولی در خود پروسه ی تولید، به جای ۹۰ لیره ی استرلینگ پیش ریخته، نیروی کار فعال وارد می شود، کار زنده جانشین کار مرده می گردد. به جای مقداری راكد مقدار سیال و به جای مقداری ثابت مقداری متغیر قرار می گیرد. نتیجه ای که عاید می شود عبارت است از تجدید تولید (م) به اضافه ی زائده ای از (م). از نقطه ی نظر تولید سرمایه داری مجموع این جریان عبارت از حرکت خود به خودی ارزش ثابت اولیه است که به نیروی کار مبدل گردیده است. پروسه و نتیجه ی آن نیز به همین حساب گذاشته می شود. بنابر این اگر فرمول ۹۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی متغیر، یا ارزشی که ارزش افزاست، تضاددار جلوه می کند فقط برای این است که فرمول مزبور مبین یکی از تضادهای ذاتی تولید سرمایه داری ست.

در نظر اول مساوی قرار دادن سرمایه ی ثابت با صفر موجب شگفتی می شود ولی این عملی است که دائماً در زندگی روزانه انجام می گیرد. مثلاً اگر کسی بخواهد منافع انگلستان را در صنعت پنبه حساب کند، قبل از هر چیز قیمتی را که بابت پنبه به آمریکا، هندوستان، مصر و غیره پرداخت شده حذف می کند یعنی ارزش سرمایه ای را که از نو در ارزش محصول ظاهر می شود مساوی با صفر قرار می دهد.

شکی نیست که نسبت اضافه ارزش، نه تنها با جزئی از سرمایه که منشاء بلاواسطه ی آن است و اضافه ارزش معرف تغییرات ارزشی آن جزء به شمار می آید، اهمیت دارد، بلکه نسبت آن با مجموع سرمایه ی پیش ریخته نیز از لحاظ اقتصادی دارای اهمیت بزرگی است. به همین جهت در باره ی این نسبت ما به تفصیل در کتاب سوم بحث خواهیم نمود. برای این که جزئی از سرمایه از راه تبدیل خود به نیروی کار ارزش افزا گردد بایستی جزء دیگری از سرمایه مبدل به وسائل تولید شده باشد. برای این که سرمایه ی متغیر به کار افتد باید به نسبت های شایسته، برحسب خصلت فنی مشخص پروسه ی کار، سرمایه ی ثابت به کار رفته باشد. ولی این واقعیت که در یک پروسه ی شیمیائی قرع و ظروف دیگر لازم است مانع از آن نیست

که به هنگام تجزیه خود قرع ندیده انگاشته شود. تا آن جا که آفرینش و تغییر ارزش به نفسه، یعنی به طور خالص، مورد توجه قرار می گیرد، و سائل تولید، این اشکال مادی سرمایه ی ثابت، فقط ماده ای را به دست می دهند که باید در آن نیروی سیال و ارزش را تثبیت گردد. بنابر این ماهیت این ماده بی تفاوت است، خواه پنبه باشد خواه آهن، هم چنان که ارزش این ماده نیز بی تفاوت است. فقط ماده ی مزبور باید به مقدار کافی وجود داشته باشد برای این که بتواند به هنگام روند تولید مقدار کاری را که مصرف می شود جذب نماید. وقتی این مقدار از ماده موجود شد، چه ارزش آن ترقی کند چه تنزل نماید، و یا حتی مانند زمین و دریا بی ارزش باشد، به پروسه ی آفرینش و تغییر ارزش هیچ خللی وارد نمی شود.^{۲۷}

پس ما بدو بخش ثابت سرمایه را مساوی صفر فرض می کنیم. بنابر این سرمایه ی پیش ریخته از (ث + م) به (م) و ارزش محصول (ث + م) + ض به ارزش تولید شده (م + ض) تحویل می شود. اگر فرض شود که ارزش تولید شده = ۱۸۰ لیره ی استرلینگ است و این مبلغ معرف کار سیالی است که طی تمام مدت روند تولید جریان یافته است، آن گاه باید ارزش سرمایه ی متغیر را که = ۹۰ لیره ی استرلینگ است از آن کم کنیم تا اضافه ارزش را که = ۹۰ لیره ی استرلینگ می شود به دست آوریم. در این جا رقم ۹۰ لیره ی استرلینگ = ص، مقدار مطلق اضافه ارزش تولید شده را نشان می دهد. ولی بدیهی است که مقدار نسبی آن، یعنی نسبتی که برحسب آن سرمایه ی متغیر افزایش یافته است، به وسیله ی رابطه ی

^{۲۷} - زیر نویس چاپ دوم. هم چنان که لوکرس (* Lucrèce) می گوید، این نکته مسلم است که "هیچ چیزی از هیچ به وجود نمی آید." "nil posse creari de nihilo" "آفرینش" عبارت از تبدیل نیروی کار به کار است. نیروی کار به نوبه ی خود قبل از هر چیز عبارت از مواد طبیعی است که مبدل به ارگانیسم انسانی شده است.
 (*) - لوکرسیوس کاروس (تیتوس) Lucretius Carus (Titus) بالوکرس (۵۵-۹۸ قبل از میلاد) شاعر رومی که به مناسبت منظومه اش به نام De rerum natura (درباره ی اشیاء طبیعی) شهرت یافته است. در این منظومه وی کوشیده است فلسفه ی اپیکور را به شکل شاعرانه ای بیوراند.

بین اضافه ارزش و سرمایه ی متغیر، یعنی در رابطه ^ضم، تعیین می گردد. بنابر این در مثال فوق الذکر این مقدار ۹۰/۹۰ یا ۱۰۰٪ است. این ارزش افزائی برحسب نسبت سرمایه ی متغیر، یا مقدار نسبی اضافه ارزش را، من نرخ اضافه ارزش می نامم^{۲۸}.

ما سابقاً دیدیم که کارگر طی قسمتی از پروسه ی کار فقط ارزش نیروی کار خود، یعنی ارزش وسایل زندگی لازم خویش را تولید می کند. نظر به این که کارگر در محیطی به تولید می پردازد که بر پایه ی تقسیم اجتماعی کار قرار گرفته است، وی وسایل زندگی خود را، نه به طور مستقیم بلکه در شکل کالای معینی، مثلاً نخ، تولید می کند، یعنی در شکل ارزشی که برابر با ارزش وسایل معیشت وی یا با پولی است که به وسیله ی آن وسایل مزبور را خریداری می نماید. آن بخش از روزانه ی کار که کارگر بدین منظور مصرف می کند، برحسب ارزش متوسط وسایل زندگی روزانه ی وی و بنابر این برحسب زمان کاری که به طور متوسط هر روز برای تولید این وسایل لازم است، بزرگ تر یا کوچک تر می شود. اگر ارزش وسایل زندگی روزانه ی وی به طور متوسط نماینده ی ۶ ساعت کار تجسم یافته باشد، در آن صورت کارگر باید به طور متوسط روزانه شش ساعت کار کند تا آن وسایل را تولید نماید. فرضاً اگر او نه برای سرمایه دار، بلکه به حساب شخصی خودش مستقلاً کار می کرد، باز، در صورت یکسان ماندن شرایط، می بایستی مانند گذشته به طور متوسط همان جزء از اجزاء قابل تقسیم روز را کار کند تا ارزش نیروی کار خود را تولید نماید و از آن راه آن چه را که برای معیشت وی، یا برای تجدید تولید دانهی وسایل زندگی شخصی او

^{۲۸} - به همان طریقی که انگلیسی ها نرخ بهره (rate of profits) با نرخ سود (rate of interest) و غیره استعمال می کنند. در کتاب سوم خواهیم دید که با شناختن قوانین اضافه ارزش نرخ بهره به آسانی درک می شود، در صورتی که اگر راه معکوس اختیار شود نه این فهمیده می شود نه آن (ni l'un ni l'autre).

^(۲۸a) - زیرنویس چاپ دوم. مصنف در این جا اصطلاحات اقتصادی جاری را به کار می برد. خواننده به خاطر دارد که در صفحه ی ۲۳ و بعد ثابت شده است که در واقع سرمایه دار پولی به کارگر "پیشکی" نمی پردازد بلکه به عکس کارگر است که به سرمایه دار مساعده می دهد. (ف. انگلس)

ضروری است به دست آورد. ولی نظر به این که در جزئی از روز کار، که وی ارزش روزانه ی نیروی کار را، مثلاً به قیمت ۳ شیلینگ، تولید می کند، فقط معادل آن ارزشی را که سرمایه دار قبلاً پرداخته است^(۲۸) به وجود می آورد، و بنابر این به وسیله ی ارزش نو آفریده تنها ارزش سرمایه ی متغیر پیش ریخته را جبران می نماید، این تولید ارزش به طور ساده به صورت تجدید تولیدی جلوه می کند. بنابر این من آن قسمت از روزانه ی کار را که در جریان آن این تجدید تولید واقع می شود، زمان کار لازم و آن کاری را که در همان مدت صرف می گردد کار لازم می خوانم^{۲۹}. برای کارگر لازم ست زیرا مستقل از شکل اجتماعی کار است. برای سرمایه و جهان وی لازم ست زیرا وجود دائمی کارگر پایه و مبنای آن است.

بدیهی است مرحله ی دوم پروسه ی کار، یعنی هنگامی که کارگر از حدود کار لازم تجاوز می کند، نیز برای وی مستلزم کار است، ولی صرف نیروی کار برای او هیچ ارزشی به بار نمی آورد. این مرحله موجد اضافه ارزش است، که با تمام دل ربائی یک آفرینش از عدم، به سرمایه دار لبخند می زند. من این بخش از روزانه ی کار را زمان کار زائد و کاری را که طی این مدت انجام می شود اضافه کار (surplus labour) می نامم. هم چنان که درک ارزش به طور کلی، به مثابه ی زمان کار منعقد شده یا کار تجسم یافته، برای شناسائی ارزش اهمیت قطعی دارد، درک این نکته، که اضافه ارزش فقط تبلور زمان کار زائد یا تجسم اضافه کار است، نیز برای شناسائی اضافه ارزش حائز اهمیت اساسی است. فقط شکلی که در درونش این اضافه کار از تولید کننده ی بلاواسطه یعنی کارگر ربوده می شود، ساخت های

^{۲۹} - تاکنون در این نوشته کلمه ی "زمان کار لازم" را در مورد زمانی که اجتماعاً برای تولید کالا به طور کلی لازم ست به کار برده ایم. از این پس اصطلاح مزبور را در مورد زمان کار لازم برای تولید کالای خاصی که عبارت از "نیروی کار" است استعمال خواهیم کرد. البته استعمال اصطلاحات فنی واحد در معانی مختلف موجب اشکال است ولی هیچ علمی نمی تواند از آن پرهیز کند. به طور نمونه ممکن است بخش های عالی ریاضیات را با قسمت های ابتدائی آن مقایسه نمود.

اقتصادی- اجتماعی، مانند جامعه ی برده داری و جامعه ی مزدوری، را از یکدیگر متمایز می سازد.^{۳۰}

نظر به این که ارزش سرمایه ی متغیر مساوی با ارزش نیروی کار بست که به وسیله ی مزبور خریداری شده است و چون ارزش این نیروی کار تعیین کننده ی بخش لازم روزانه ی کار است و نیز اضافه ارزش به نوبه ی خود منوط به بخش باقی مانده ی روزانه ی کار می گردد، چنین نتیجه می شود که: نسبت اضافه ارزش به سرمایه ی متغیر مانند نسبت اضافه کار است بر کار لازم یا به عبارت دیگر نرخ اضافه ارزش $\frac{\text{اضافه کار}}{\text{کار لازم}}$ هر دو تناسب مبین رابطه ی واحد با اشکال مختلفند، یک بار در شکل کار تجسم یافته و بار دیگر به شکل کار سیال.

بنابر این نرخ اضافه ارزش بیان دقیقی است برای تعیین درجه ی بهره کشی از نیروی کار به وسیله ی سرمایه یا از کارگر به وسیله ی سرمایه دار (۳۰a).

۳۰- آقای ویلهلم توکودیدس روشر Wilhelm Thukydides Roscher با نبوغی واقعاً گوتشد منشانه (*اشاره به یوهان کریستف گوتشد Johann Christoph Gottsched زیبا شناس و تذکره نویس ادبیات آلمانی قرن هیجدهم است که به مثابه ی نمونه ی برجسته ی دانسمند نمایان معرفی شده است) کشف می کند، که اگر به وجود آمدن اضافه ارزش یا اضافه محصول، و بالنتیجه انباشتی که از آن ناشی می شود، امروز مرهون "پس انداز" سرمایه داری ست، از آن جهت است که وی "مثلاً سود مطالبه می کند" به عکس "در درجات نازل تمدن... ضعیفاً به وسیله ی قویاً مجبور به پس انداز می شوند."

(„Die Grundlagen etc.“ S. ۷۸)

معلوم نیست مجبور به پس انداز کار می شوند؟ یا به صرف جوئی از اضافه محصولاتی که وجود خارجی ندارند؟ علاوه بر نادانی واقعی، بی جرأتی مداحانه در برابر تحلیل وجدانی ارزش و اضافه ارزش و نیز تا اندازه ای ترس از این که مبدا به نتایجی برسند که مورد پسند پلیس نباشد، روشر و همکاران او را وادار می کند که اضافه ارزش را بر پایه ی آن جهات کم و بیش حق به جانبی قرار دهند، که به وسیله ی آن سرمایه دار می کوشد اضافه ارزش های موجود مورد تصرف خود را، توجیه نماید.

(۳۰a) - زیر نویس چاپ دوم- با این که نرخ اضافه ارزش مبین دقیقی برای درجه ی بهره کشی از نیروی کار است، بیان کننده ی مقدار مطلق استثمار نیست. مثلاً اگر کار لازم مساوی با پنج ساعت باشد و اضافه ارزش نیز مساوی پنج ساعت، درجه ی بهره کشی ۰۰٪ است. مقدار بهره کشی در این جا به وسیله ی پنج ساعت اندازه گیری شده است. ولی اگر به عکس کار لازم مساوی ۶ ساعت و اضافه ارزش نیز مساوی ۶ ساعت باشد درجه ی استثمار هم چنان ۱۰۰٪ باقی می ماند در صورتی که مقدار استثمار به میزان ۲۰٪ افزایش یافته یعنی از پنج ساعت به ۶ ساعت ترقی نموده است.

بنا به فرض ما ارزش محصول مساوی بود با (۱۰ £ لیره ی استرلینگ (ث) + ۹۰ لیره ی استرلینگ (م) + ۹۰ لیره ی استرلینگ (ض) و سرمایه ی پیش ریخته = ۵۰۰ لیره ی استرلینگ. نظر به این که اضافه ارزش مساوی ۹۰ و سرمایه ی پیش ریخته برابر با ۵۰۰ است بنا به اسلوب عادی محاسبه می توان چنین نتیجه گرفت که نرخ اضافه ارزش (که آن را با نرخ بهره اشتباه می کنند) برابر با ۱۸٪ است، رقمی که حقارت نسبی آن ممکن است آقای کری* و هماهنگ طالبان دیگر را به هیجان آورد. اما در واقع نرخ اضافه ارزش مساوی با $\frac{ض}{س}$ یا $\frac{ض}{ث+م}$ نیست بلکه مساوی با $\frac{ض}{م}$ است بنابر این برابر با $\frac{۹۰}{۵۰۰}$ نیست بلکه مساوی با $\frac{۹۰}{۹۰} = ۱۰۰\%$ یعنی مساوی با پنج برابر درجه ی ظاهری است شمار است. با این که در مثال مورد بحث ما نه هنوز از مقدار مطلق روزانه ی کار آگاهی داریم، نه از دوره های پروسه ی کار (روز، هفته و غیره) و نه بالاخره تعداد کارگرانی را می دانیم که آن ها را سرمایه ی متغیر ۹۰ لیره ی استرلینگ در آن واحد به حرکت در می آورد، با این وجود نرخ اضافه ارزش $\frac{ض}{م}$ در نتیجه ی امکان تحویش به تناسب $\frac{اضافه کار}{کار لازم}$ ، رابطه ی دو بخش روزانه ی کار را نسبت به یکدیگر دقیقاً به ما نشان می دهد. این نسبت ۱۰۰٪ است. بنابر این کارگر نیمی از روز را برای خود و نیم دیگر را برای سرمایه دار کار کرده است.

پس به طور خلاصه اسلوب محاسبه ی نرخ اضافه ارزش از این قرار است: ارزش محصول را تماماً در نظر می گیریم و از آن میان ارزش سرمایه ی ثابت را که، جز دوباره برگشتن کار دیگری انجام نمی دهد، مساوی با صفر فرض می کنیم. مجموع ارزشی که باقی می ماند تنها محصول ارزشمندی است که در جریان ارزش آفرینی واقعاً به وجود آمده است. اگر اضافه ارزش را داشته باشیم آن را از این محصول

* - هانری چارلس کری Henry Charles (۱۷۹۳ - ۱۷۷۹) - اقتصاددان آمریکائی - مخالف سرسخت تنوری ریکاردو درباره ی بهره ی زمین. وی بدو از هواداران آزادی تجارت بود ولی بعداً به طرف داری از حمایت گمرکی برخاست.

ارزشمند کم می کنیم تا سرمایه ی متغیر را به دست آوریم. در صورتی که سرمایه ی متغیر در دست باشد و بخواهیم اضافه ارزش را پیدا نماییم به عکس عمل می کنیم. اگر هر دو رقم در دست باشد، آن گاه باید عمل نهائی را انجام داد، یعنی نسبت اضافه ارزش به سرمایه ی متغیر: $\frac{ص}{م}$ را حساب کرد.

هر قدر این اسلوب ساده به نظر رسد باز بد نیست که خواننده رابه وسیله ی برخی مثال ها به کنه آن آشنا کنیم و از این راه وی را در مورد شیوه ی فکری نامائوس به تمرین وا داریم.

بدواً مثال یک کارخانه ی ریسندگی را مورد توجه قرار می دهیم که دارای ۱۰۰۰۰ دوک است و با پنبه ی آمریکائی نخ نمره ی ۳۲ می ریسد و هر دوک در هفته یک فوند نخ تولید می کند. افت آن ۶٪ است و بنابر این در هر هفته ۱۰۶۰۰ فوند پنبه تبدیل به ۱۰۰۰۰ فوند نخ و ۶۰۰ فوند آشغال می شود. در آوریل سال ۱۸۷۱ قیمت هر فوند این پنبه از قرار ۷ پنس و $\frac{۳}{۴}$ بود و بنابر این بهای ۱۰۶۰۰ فوند آن به ۳۴۲ لیره ی استرلینگ بالغ می گردید. بهای ۱۰۰۰۰ دوک به ضمیمه ی ماشین ریسندگی و ماشین بخار از قرار هر دوک یک لیره ی استرلینگ است. فرسودگی ماشین آلات به میزان ۱۰٪ است = ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ یا هر هفته ۲۰ لیره استرلینگ. اجاره بهای کارخانه ۳۰۰ لیره ی استرلینگ یا ۶ لیره در هفته است. ذغال، (از قرار ۴ فوند در ساعت و در هر اسب بخار، از مجموع نیروی یک صد اسب بخاری که به وسیله ی (اندیکاتور) نموده می شود، و ۶۰ ساعت در هفته به انضمام گرم کردن عمارت)، ۱۱ تن در هفته از قرار هر تنی ۸ شیلینگ و ۶ پنس، که هفته ۴/۵ لیره ی استرلینگ تمام می شود. گاز یک لیره ی استرلینگ در هفته، روغن ۴/۵ لیره در هفته و بنابر این مجموع مواد کمکی هفته ای ۱۰ لیره خرج برمی دارد. پس بخش ارزشی ثابت به ۳۷۸ لیره ی استرلینگ در هفته بالغ می گردد. دستمزد هفتگی بالغ بر ۵۲ لیره ی استرلینگ است. بهای نخ از قرار هر فوندی $\frac{۱۲-۱}{۴}$ پنس یا ۱۰۰۰۰ فوند = ۵۱۰ لیره ی استرلینگ است. اضافه ارزش یعنی ۵۱۰-

۴۳۰ = ۸۰ لیره ی استرلینگ. ما بخش ارزشی ثابت را که در ۳۷۸ لیره است برابر با صفر فرض می کنیم زیرا این بخش در ایجاد ارزش هفتگی نقشی ایفا نمی کند. باقی می ماند آن محصول ارزشمندی که هر هفته به میزان $۱۳۲ = ۵۲ (م) + ۸۰$ (ض) لیره ی استرلینگ ایجاد می گردد. پس نرخ اضافه ارزش عبارت است از $\frac{۸۰}{۵۲} = \frac{۱۱}{۱۳} = ۸۴\%$. بنابراین برای یک روزانه ی متوسط کار ده ساعته چنین خواهیم داشت.

$$\text{کار لازم} = \frac{۳۳۱}{۳۳} \text{ ساعت و اضافه کار} = \frac{۲}{۳۳} \text{ ساعت} = ۳۱\%$$

جکب* با فرض این که بهای هر کوارتر** گندم ۸۰ شیلینگ و بازده متوسط هر آکر*** ۲۲ بوشل**** است، به نحوی که هر آکر معادل ۱۱ لیره ی استرلینگ درآمد دارد، محاسبه ی ذیل را برای سال ۱۸۱۵ به دست داده است که چون قلم های مختلفه را قبلاً پا به پا کرده است دارای نقائص بسیاری است، ولی به هر حال برای منظور ما کفایت می کند.

^{۳۱} - زیرنویس چاپ دوم- مثالی که در چاپ اول راجع به یک ریسندگی در سال ۱۸۶۰ داده شده محتوی پاره ای اشتباهات فاکتی است. تاریخ های دقیقی که در متن آورده شده توسط یکی از کارخانه داران منچستر به من داده شده است. لازم به تذکر است که در انگلستان اسب بخار قدیم برحسب قطر سیلندر حساب می شد در صورتی که اسب بخار جدید از روی نیروی واقعی ای که اندیکاتور نشان می دهد حساب می شود.

* - Willam Jacob آمارگر انگلیسی (۱۷۶۲-۱۸۵۱).

** - Quarter، که معنای لغوی آن یک چارک است، واحد قدیم برای توزین غلات و مواد خشک و برابر با ۱۰۰ لیتر است.

*** - Acre واحد قدیم اندازه گیری زمین در مورد کشاورزی در برخی از کشورهای اروپای غربی از جمله در فرانسه و انگلستان بین ۴۰ آر و نیم تا ۵۲ آر.

**** - Bushel مساوی ۱۲ لیتر و نیم. هر ۸ بوشل معادل یک کوارتر است.

(۳۱a) - محاسبات فوق فقط به مثابه ی توضیح اعتبار دارد. در واقع فرض شده است که قیمت ها برابر با ارزش ها هستند. در کتاب سوم خواهیم دید که این تساوی حتی برای قیمت های متوسط نیز به این سهولت انجام نمی گیرد.

تولید ارزش در هر آکر

بذر (کندم)	۱ لیره ی استرلینگ و ۹ شیلینگ	عشریه، در صد و عوارض	۱ لیره و ۱ شیلینگ
کود	۲ لیره ی استرلینگ و ۱۰ شیلینگ	بهره ی مالکانه	۱ لیره و ۸ شیلینگ
دستمزد	۳ لیره ی استرلینگ و ۱۰ شیلینگ	بهره ی اجاره دار و سود	۱ لیره و ۲ شیلینگ
جمع	۷ لیره و ۹ شیلینگ	جمع	۳ لیره و ۱۱ شیلینگ

در این جا اضافه ارزش، با این فرض دائمی که قیمت محصول مساوی با ارزش آن است، بین اقلام مختلفی از قبیل بهره، سود و عشریه و غیره تقسیم شده است. چون این اقلام برای ما یکسان است همه را با هم جمع می کنیم و اضافه ارزشی معادل ۳ لیره و ۱۱ شیلینگ به دست می آوریم. مبلغ ۳ لیره ی استرلینگ و ۱۹ شیلینگ بابت بذر و کود را ما به مثابه ی بخش ثابت سرمایه برابر با صفر فرض می کنیم. باقی می ماند سرمایه ی متغیری، که معادل ۳ لیره و ۱۰ شیلینگ گذاشته شده است و به جای آن ارزش جدیدی برابر با ۳ لیره و ۱۰ شیلینگ + ۳ لیره و ۱۱ شیلینگ تولید گردیده است. بنابراین $\frac{۳ \text{ لیره و } ۱۱ \text{ شیلینگ}}{۳ \text{ لیره و } ۱۰ \text{ شیلینگ}}$ به بیش از ۱۰۰٪ بالغ می گردد. کارگر بیش از نصف روزانه ی کارش را صرف تولید اضافه ارزشی می کند که اشخاص مختلف تحت بهانه های گوناگون آن را بین خود تقسیم می کند^(۳۱a).

۲- نمودار ارزش محصول در اجزاء متناسب محصول

اکنون برگردیم به مثالی که به ما نشان داد چگونه سرمایه دار از پول سرمایه می سازد. کار لازم کارگر ریسنده اش به شش ساعت بالغ می گردید و اضافه کار نیز به همان مقدار و بنابر این درجه ی بهره کشی از نیروی کار به ۱۰۰٪ رسید.

محصول دوازده ساعته ی روزانه ی کار ۲۰ فوند نخ به ارزش ۳۰ شیلینگ است. بیش از ۰/۸ این نخ ارزش (۲۴ شیلینگ)، تنها از ارزش وسایل تولید مصرف شده ای تشکیل می شود، که دوباره در محصول ظاهر گردیده است (۲۰ فوند پنبه از قرار ۲۰ شیلینگ، دوک و غیره از قرار ۴ شیلینگ)، یا به عبارت دیگر مربوط به سرمایه ی ثابت است. ۰/۲ دیگر که باقی می ماند عبارت از ۶ شیلینگ ارزش نویی است که ضمن پروسه ی ریسندگی زائیده شده و نیمی از آن جانشین ارزش روزانه ی نیروی کار پیش پرداخته، یعنی سرمایه ی متغیر و ۳ شیلینگ است و نیم دیگر اضافه ارزشی، به مقدار ۳ شیلینگ، تشکیل می دهد. پس مجموع ارزش ۲۰ فوند نخ به شرح زیر ترکیب یافته است:

نخ - ارزش ۳۰ شیلینگ = ۲۴ شیلینگ (ث) + ۳ شیلینگ (م) + ۳ شیلینگ (ض)
 نظر به این که مجموع این ارزش در مجموع محصول ۲۰ فوند نخ بروز کرده است ناچار باید عناصر مختلفی از ارزشی در اجزاء متناسب محصول قابل بیان باشند.
 اگر یک ارزش ۳۰ شیلینگی در ۲۰ فوند نخ وجود داشته باشد، ۰/۸ این ارزش، یا بخش ثابت ۲۴ شیلینگی آن، در ۰/۸ محصول یعنی ۱۶ فوند نخ وجود پیدا می کند. از این مقدار $\frac{13}{3}$ فوند معرف مواد خام یعنی پنبه ی رشته شده به مبلغ ۲۰ شیلینگ است و $\frac{2}{3}$ آن نماینده ی ارزش مواد کمکی و وسایل کار مصرف شده از قبیل دوک و غیره به مبلغ ۴ شیلینگ.

بنابر این $\frac{13}{3}$ فوند نخ، در مجموع محصول ۲۰ فوندی، نماینده ی کلیه ی پنبه ی رشته شده و مواد خامی است که در تمام محصول به کار رفته است و لاغیر. صحیح است که در این مقدار نخ فقط $\frac{13}{3}$ فوند پنبه به ارزش $\frac{13}{3}$ شیلینگ وجود دارد، ولی $\frac{6}{3}$ شیلینگ ارزشی که به آن ملحق شده، معادل $\frac{6}{3}$ فوند پنبه ی دیگری است که در تولید نخ وارد گردیده است. بنابر این چنان است که گونی بخش اخیر $\frac{6}{3}$ فوند به کلی از پنبه عاری است و پنبه ی تمام محصول در $\frac{13}{3}$ فوند نخ متراکم شده است. در مقابل چنان می نماید که گونی اکنون در این

فوند نخ، حتی ذره ای از ارزش مواد کمکی و وسائل تولید، و اثری از ارزش جدیدی، که در جریان ریسندگی ایجاد شده، وجود ندارد.

هم چنین $\frac{2}{3}$ فوند نخ، که بقیه ی سرمایه ی ثابت (برابر با ۴ شیلینگ)، را دربر دارد جزء ارزش مواد کمکی و وسائل کاری که در تمام محصول ۲۰ فوندی نخ مصرف شده است نماینده ی چیز دیگری نیست.

بدین طریق $\frac{8}{10}$ محصول یا ۱۶ فوند نخ، با این که از لحاظ جسمانی ارزش مصرف تلقی می گردند و به مثابه ی نخ مانند اجزاء دیگر محصول، به وسیله ی ریسندگی به وجود آمده اند، در ارتباط با این بیان، محتوی هیچ گونه کاری که ضمن پروسه ی ریسندگی جذب نموده باشند نیستند. مثل این است که گویا بدون ریسندگی به نخ تبدیل شده اند و هیکل نخي آن ها رویا و فریبي بیش نیست. در واقع هنگامی که سرمایه دار این نخ ها را به ۲۴ شیلینگ می فروشد تا وسائل تولید خود را از نو بخرد، آن گاه معلوم می شود که این ۱۶ فوند نخ جز پنبه، دوک، ذغال و غیره، تغییر شکل داده اند، چیز دیگری نیستند.

به عکس آن $\frac{0}{2}$ محصول یا ۴ فوند نخي که باقی مانده دیگر نماینده ی چیزی جز ارزش نوزاد ۶ شیلینگی، که در مدت ۱۲ ساعت روند ریسندگی تولید شده است، نیست. آن چه از ارزش مواد خام و وسائل کار مصرف شده در آن ها وجود داشت قبلاً برداشت شده و در پیکر ۱۶ فوند نخ جای داده شده است. تمام کار ریسندگی که در ۲۰ فوند نخ تجسم یافته، در $\frac{0}{2}$ محصول متمرکز گردیده است، چنان که گوئی ریسنده چهار فوند نخ را در هوا رشته، یا با پنبه و دوکی کار کرده است، که بدون دخالت انسان، خود به خود در طبیعت وجود داشته و به محصول هیچ گونه ارزشی نیافزوده است.

از این ۴ فوند نخ، که بدین طریق ارزش تمام محصول روزانه ی پروسه ی ریسندگی را دربر دارد فقط نیمی نماینده ی نیروی کار مصرف شده، و بنابر این

نماینده ی سرمایه ی متغیر ۳ شیلینگ است، و نیم دیگر یعنی ۲ فوند نخ تنها معرف اضافه ارزش ۳ شیلینگ است.

نظر به این که ۱۲ ساعت کار ریسنده در ارزشی معادل ۶ شیلینگ تجسم می یابد، در محصول نخ که ۳۰ شیلینگ ارزش دارد ۶۰ ساعت کار مجسم شده است. این ۶۰ ساعت کار در ۲۰ فوند نخ وجود یافته است که از آن میان $\frac{۸}{۱۰}$ یا ۱۶ فوند آن محمل مادی ۴۸ ساعت کاری ست که قبل از پروسه ی ریسندگی انجام گرفته، یعنی کاری که در وسائل تولید نخ تحقق یافته است. و بالعکس $\frac{۲}{۱۰}$ یا ۴ فوند دیگر آن محمل مادی ۱۲ ساعت کاری ست که در خود پروسه ی ریسندگی صرف گردیده است.

ما فوقاً دیدیم که ارزش نخ مساوی با مجموع ارزش جدیدی است که در اثنای تولید آن به وجود آمده به اضافه ی ارزش هائی که قبلاً در وسائل تولید آن وجود داشته است. اکنون نشان داده شد که چگونه می توان عوامل ارزش محصول را، که از جهت وظیفه یا از لحاظ مفهوم با یکدیگر متفاوتند، در قسمت های متناسب خود محصول بیان کرد.

این تجزیه ی محصول، یعنی تجزیه ی حاصل پروسه ی تولید به مقداری از محصول که فقط نماینده ی کار محتوی در وسائل تولید، یا بخش سرمایه ی ثابت باشد، و به مقدار دیگری که فقط نماینده ی کار لازم اضافه شده در پروسه ی تولید، یا بخش سرمایه ی متغیر باشد، و هم چنین به مقداری که فقط معرف اضافه کار یا اضافه ارزشی باشد که در اثنای خود پروسه افزوده شده است، به همان اندازه که ساده است حائز اهمیت است، چنان که بعدها انطباق آن به مسائل پیچیده تری، که تاکنون حل نشده مانده است، نشان خواهد داد.

ما تاکنون مجموع محصول را به مثابه ی نتیجه ی آماده ی روزانه ی کار ۱۲ ساعته تلقی نموده ایم. ولی ممکن است که همپای پروسه ی آفرینش آن نیز برویم و

با این حال محصولات جزء را به مثابه ی اجزاء مختلفی ی محصول، که از لحاظ وظیفه با یکدیگر متفاوتند، مورد نظر قرار دهیم.

ریسنده در ۱۲ ساعت ۲۰ فوند نخ تولید می کند و بنابر این در یک ساعت $\frac{۱۲}{۳}$ و در ۸ ساعت $\frac{۱۳}{۳}$ فوند نخ یعنی جزئی از محصول را به وجود می آورد که محتوی کل ارزش پنبه ای ست که طی تمام روزانه ی کار رشته شده است. به همین طریق محصول جزئی که در حین یک ساعت و ۳۶ دقیقه ی بعد به وجود می آید و مساوی با $\frac{۲۲}{۳}$ فوند نخ است نماینده ی ارزش وسائل تولیدی ست که طی ۱۲ ساعت کار به مصرف رسیده است. و هم چنین ریسنده طی یک ساعت و ۱۲ دقیقه ی بعد ۲ فوند نخ مساوی با ۳ شیلینگ تولید می کند، یعنی محصولی مساوی با مجموع ارزشی که وی در ظرف شش ساعت کار لازم به وجود می آورد. بالاخره وی در آخرین $\frac{۶}{۵}$ ساعت باز ۲ فوند نخ ایجاد می کند که ارزش آن برابر با اضافه ارزشی است که وی طی نصف روز اضافه کار خود به وجود آورده است. کارخانه دار انگلیسی این نوع محاسبه را برای استفاده ی داخلی خود به کار می برد و مثلاً می گوید که طی ۸ ساعت اول، یا $\frac{۲}{۳}$ روزانه ی کار، پنبه ی خود را درآورده است و غیره. چنان که دیده شد این فرمول صحیح است و در واقع همان فرمول اولی است که از مکان، یعنی در جایی که اجزاء محصول به طور آماده پهلوی یکدیگر قرار گرفته اند، به زمان، یعنی هنگامی که آن ها به دنبال یکدیگر تولید می شوند، انتقال یافته است. ولی ممکن است که این فرمول با تصورات عجیبی نیز همراه گردد، به ویژه در مغز آن کسانی که عملاً در پروسه ی ارزش افزائی ذی نفع اند و به ایجاد سوءتفاهم نظری در این باره نیز کمتر علاقه ندارند. مثلاً ممکن است چنین تصور شود که ریسنده ی ما طی ۸ ساعت اول روزانه ی کارش ارزش پنبه و در یک ساعت و ۳۶ دقیقه ی بعد ارزش وسائل کار مصرف شده و در یک ساعت و ۱۲ دقیقه ی بعد از آن ارزش مزد کار را تولید یا جبران می کند و فقط آن "آخرین ساعت" مشهور

را صرف تولید اضافه ارزش برای کارفرما می نماید. بدین طریق برای ریسنده معجزه ای دوگانه قائل می شوند: وی در همان لحظه ای که پنبه، دوک، ماشین بخار، ذغال، روغن و غیره را تولید می کند، به وسیله ی همان ها مشغول رشتن است و از یک روز کار، با درجه ی شدت معین، ۵ روز کار با همان شدت بیرون می آورد. زیرا در حالت مورد بحث ما برای تولید موادخام و وسائل کار $\frac{۲۴}{۶}$ ساعت، مساوی با ۴ روزانه ی کار ۱۲ ساعته ضرورت پیدا می کند و تبدیل آن ها به نخ نیز یک روز کار ۱۲ ساعته دیگر را ایجاب می نماید.

مثال ذیل، که شهرت تاریخی یافته است، نشان می دهد که حرص طعمه خواری باور داشتن به چنین معجزاتی را پیش می آورد و هرگز دست رد به سینه ی تتوری ساز نیرنگ بازی، که برای اثبات چنین معجزاتی بر می خیزد، نمی زند.

۳- "آخرین ساعت" سنیور*

در یکی از صبح های خوش سال ۱۸۳۶ ویلیام ناسو سنیور، که به مناسبت دانشش در علم اقتصاد و سبک جذابش شهرت یافته بود و تا حدی می توان وی را کلورن** اقتصاددانان انگلیسی خواند، از شهر آکسفورد به منچستر احضار شد تا به جای آن که در آکسفورد علم اقتصاد تدریس کند خود را در این جا علم اقتصاد بیاموزد. صاحبان کارخانه جات وی را، مانند مشت زن اجیر خود، علیه قانون کارخانجات*** که تازه تصویب شده بود، و از آن بالاتر علیه تبلیغاتی که در باره ی

*- ویلیام ناسو سنیور William Nasseau Senior (۱۷۹۷-۱۸۷۶) - اقتصاددان انگلیسی که بنا به توصیف مارکس "تلاخوان وضع موجود و بالنتیجه اقتصاد عامیانه و سخن گوی بورژوازی نوحاسته است".

** - Clauren نام استعاری نویسنده ی داستان های احساساتی آلمانی کارل هوین Karl Heun است (۱۷۷۱-۱۸۵۴).

*** Factory Act مصوب مجلس انگلستان در سال ۱۸۳۳ درباره ی مقررات مربوط به کارگاه ها و کارخانجات.

ده ساعت کار به وقوع می پیوست، انتخاب نموده بودند. آنان با تیز بینی عملی عادی خود دریافته بودند که جناب استاد هنوز، **Wanted a good deal of finishing** (احتیاج به برق و جلانی حساسی دارد). به همین جهت اعزام او را به منچستر تجویز کردند. جناب استاد نیز به نوبه ی خود آن چه را که از دروس کارخانه داران منچستر آموخته بود در مناظره نامه ای* تحت عنوان

“Letters on the Factory Act, as it affects the cotton manufacture. London, ۱۸۳۷”

(نامه هائی درباره ی آثار قانون کارخانه جات نسبت به کارخانه ی پنبه ریزی) به سبک زیبایی انشاء نمود. در این نوشته می توان، از جمله، مطالب آموزنده ی ذیل را خواند:

“با قانون کنونی، هیچ کارخانه ای، که افرادی کمتر از ۱۸ سال در استخدام دارد، نمی تواند روزانه بیش از یازده ساعت و نیم کار کند یعنی ۱۲ ساعت در پنج روز اول و ۹ ساعت در روز شنبه. ولی تحلیل زیرین نشان می دهد که در چنین کارخانه ای مجموع سود سره (خالص) از آخرین ساعت ناشی می شود. یک کارخانه دار ۱۰۰/۰۰۰ لیره ی استرلینگ می گذارد از این قرار: ۸۰/۰۰۰ برای بنای کارخانه و ماشین آلات، ۲۰/۰۰۰ برای مواد خام و دستمزد. اگر گردش سرمایه سالی یک بار و سود ناسره ۱۵٪ فرض شود، عملکرد سالیانه ی کارخانه باید عبارت از کالاهائی

معادل ۱۱۵/۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد ... $\frac{۵}{۱۱۵}$ یا $\frac{۱}{۲۳}$ این ۱۱۵/۰۰۰ لیره ی استرلینگ در هر ۲۳ نیم ساعت کار روزانه تولید می شود. از این $\frac{۲۳}{۲۳}$ ، که تمام مبلغ ۱۱۵/۰۰۰ لیره را دربر می گیرد (constituting the whole ۱۱۵/۰۰۰ Pfd.St) تنها $\frac{۲۰}{۲۳}$ آن، یعنی ۱۰۰/۰۰۰ لیره ی استرلینگ از مجموع ۱۱۵/۰۰۰، جانشین سرمایه می شود. $\frac{۱}{۲۳}$ یا ۵/۰۰۰ لیره ی استرلینگ از

۱۵/۰۰۰ لیره ای، که سود ناسره (!) است، فرسودگی کارخانه و ماشین آلات را

جبران می نمایند. $\frac{23}{100}$ باقی مانده یعنی دو نیم ساعت آخر هر روز سود سره ای معادل ۱۰٪ تولید می کنند. بنابر این با فرض ثابت ماندن قیمت ها، اگر کارخانه می توانست به جای $11\frac{1}{5}$ ساعت ۱۳ ساعت کار کند، با افزودن $2/600$ لیره ی استرلینگ به سرمایه ی سیار، سود سره به بیش از دو برابر ترقی می کرد. از طرف دیگر اگر ساعات کار روزانه یک ساعت تقلیل می یافت سود سره از بین می رفت و در صورتی که $1\frac{1}{2}$ ساعت از آن کم می شد، سود ناسره هم ناپدید می گردید.^{۳۲}

۳۲- سنیر در اثر پیش گفته صفحه ی ۱۲ و ۱۳- ما وارد مطالب شگفت انگیزی که در منظور ما تأثیری ندارد نمی شویم مثلاً درباره ی این نظریه بحث نمی کنیم که کارخانه داران جبران فرسودگی ماشین آلات و غیره را یعنی جبران یکی از اجزاء تشکیل دهنده ی سرمایه را به مثابه ی بهره ی خود تلقی می کنند، اعم از این که سره یا ناسره، پاک یا ناپاک باشد. و نیز درباره ی صحت و سقم ارقامی که ذکر شده است چیزی نمی گوئیم. لئونارد هورنر Leonard Horner در ۱۸۳۷ London "Letter to Mr Senior etc." ثبت کرده است که ارقام مزبور بیش از آن به اصطلاح "تحلیل" ارزشی ندارند. لئونارد هورنر، که از سال ۱۸۳۳ یکی از کمیسرهای تحقیق در مناسبات کارخانه جات (Factory Inquiry Commissioners) بود و تا سال ۱۸۵۹ سمت بازرس کارخانه جات و یا در واقع سانسور کارخانه ها را داشت، خدمات جاویدانی نسبت به طبقه ی کارگر انگلستان نمود. وی علاوه بر آن که در تمام طول حیات خود علیه کارخانه داران متعصب مبارزه کرد، با وزرانی نبرد نمود، که برایشان شمارش "آراء" ازبایان کارخانه دار در مجلس عوام به مراتب بیشتر از ساعات کار "دست های کارگران" اهمیت داشت.

(ملحقه به زیرنویس ۳۲)- بیان سنیر، قطع نظر از مغلوط بودن محتویش، مبهم است. در واقع آن چه او خواسته بگوید از این قرار است: کارخانه دار روزانه ۱۱ ساعت و نیم یا $23\frac{1}{2}$ نیم ساعت کارگر را به کار وامي دارد. کار سالیانه ی کارگر نیز مانند کار روزانه اش مرکب از ۱۱ ساعت و نیم یا $23\frac{1}{2}$ نیم ساعت است (ضرب در عده ی روزهای کار در جریان سال). با قبول این مقدمه $23\frac{1}{2}$ نیم ساعت های مزبور محصول سالیانه ای معادل $115/000$ لیره ی استرلینگ تولید می کنند. $\frac{1}{2}$ ساعت کار $\frac{1}{23\frac{1}{2}}$ $\times$ $115/000$ لیره را، و $\frac{20}{23}$ ساعت کار $\frac{20}{23}$ $\times$ $115/000$ لیره = $100/000$ لیره را به وجود می آورند، یعنی فقط جبران سرمایه ی پیش ریخته را می کنند. باقی می ماند ۳ نیم ساعت کار که $\frac{3}{23\frac{1}{2}}$ $\times$ $115/000$ = $15/000$ لیره است و سود ناسره را تولید می کند. از این ۳ نیم ساعت کار، نیم ساعت آن $\frac{1}{23\frac{1}{2}}$ $\times$ $115/000$ لیره = $5/000$ لیره ی استرلینگ است که فقط فرسودگی کارخانه و ماشین آلات را جبران می نماید. آخرین دو نیم ساعت کار یعنی آخرین ساعت، $\frac{2}{23\frac{1}{2}}$ $\times$ $115/000$ لیره = $100/000$ لیره، یعنی

و این را جناب استاد "تحلیل" می نامد! اگر وی به ندبه و زاری کارخانه داران باور داشت، اگر او اعتقاد می داشت که کارگران بهترین اوقات روز را صرف تولید و بالنتیجه تجدید تولید یا جبران ارزش ابنیه، ماشین آلات، پنبه، دُغال و غیره می کنند، آن گاه هرگونه تحلیلی زائد می بود. او فقط می توانست جواب دهد: آقایان! اگر شما به جای ۱۱ ساعت و نیم ۱۰ ساعت کارگران را به کار وا دارید، در صورتی که شرایط دیگر به حال خود باقی بماند، مصرف روزانه ی پنبه، ماشین آلات و غیره به تناسب یک ساعت و نیم تقلیل خواهد یافت و بنا بر این شما درست همان قدر که از دست می دهید منفعت خواهید کرد. کارگران شما در آینده یک ساعت و نیم کمتر از سابق برای تجدید تولید یا جبران ارزش سرمایه ی پیش ریخته صرف خواهند نمود. ولی اگر وی اظهارات کارخانه داران را قبول نداشت و به مثابه ی یک نفر کارشناس، تحلیلی را لازم می شمرد، در آن صورت قبل از هر چیز لازم بود که از آقایان کارخانه دار خواهش کند در مورد مسئله ای که فقط مربوط به رابطه ی بین سود سره و مقدار روزانه ی کار است، ماشین آلات، ساختمان ها، مواد خام و کار را، این طور مخلوط و درهم نریزند بلکه لطفاً سرمایه ی ثابتی را که در ساختمان، ماشین، مواد خام و غیره وجود دارد در یک طرف قرار دهند و سرمایه ای را که بابت مزد کار پرداخت شده است در سوی دیگر. آن گاه اگر به این نتیجه می رسید که طبق محاسبات کارخانه داران، کارگر در ظرف $\frac{2}{3}$ ساعت کار، یا یک ساعت، دستمزد را از نو تولید می کند یا جبران می نماید، در آن صورت تحلیل کننده باید چنین ادامه می داد:

بنا به اظهار شما کارگر در ساعت ما قبل آخر دستمزد خود و در آخرین ساعت اضافه ارزش یا بهره ی خالص شما را تولید می کند. نظر به این که وی در فواصل زمانی مساوی ارزش های مساوی تولید می نماید، محصول ساعت ما قبل آخر دارای

سود سره را ایجاد می کنند. سنپور در متن نوشته ی خود آخرین $\frac{2}{3}$ محصول را تبدیل به قسمتی از روزانه ی کار می کند.

ارزشی مساوی محصول آخرین ساعت است. به علاوه کارگر مادامی ارزش تولید می کند که کار مصرف نماید و مقدار کار وی از روی زمان کارش اندازه گیری می شود. بنا به اظهار شما این مدت روزانه ۱۱ ساعت و نیم است. وی بخشی از این ۱۱ ساعت و نیم را صرف تولید یا جبران دستمزد خود می کند و بخش دیگر را برای تولید بهره ی خالص شما مصرف می نماید و به غیر از این در اثنای روزانه ی کار عمل دیگری انجام نمی دهد. ولی نظر به این که طبق اظهار شما، دستمزد وی و اضافه ارزشی که به شما تقدیم می کند، دارای ارزش مساوی هستند، ناچار وی دستمزد خود را در $\frac{5}{3}$ ساعت و بهره ی سره ی شما را در اثنای $\frac{5}{3}$ ساعت دیگر تولید می نماید. و باز نظر به این که ارزش نخی که در ظرف دو ساعت تولید می شود مساوی با مجموع ارزش دستمزد وی به اضافه ی بهره ی خالص شماست، بایستی ارزش این نخ با ۱۱ ساعت و نیم اندازه گیری شود، یعنی محصول ساعت ما قبل آخر ضرب در $\frac{5}{3}$ و هم چنین محصول آخرین ساعت. این جاست که به نقطه ی گری می برخورد می کنیم. بنابر این دقت کنیم! یک ساعت کار ما قبل آخر، مانند نخستین ساعت کار، عبارت از ساعت کاری عادی ست (بی کم و زیاد) *Ni Plus ni moins*. بنابر این چگونه ریسنده می تواند در ظرف یک ساعت کار، نخی تولید کند که ارزش آن، نماینده ی پنج ساعت و سه ربع کار باشد؟ در واقع چنین معجزه ای هم از وی به ظهور نمی رسد. آن چه وی به صورت ارزش مصرف در ظرف یک ساعت کار تولید می کند عبارت از مقدار مشخصی نخ است. ارزش این نخ به وسیله ی پنج ساعت و سه ربع کار اندازه گیری شده است که چهار ساعت و سه ربع آن، بدون این که عمل وی در این کار دخالتی داشته باشد، در وسائل تولیدی قرار گرفته است، که طی هر ساعت مصرف می شود از قبیل پنبه، ماشین و غیره، و $\frac{4}{3}$ آن یعنی یک ساعت به وسیله ی خود او افزوده شده است. پس اگر دستمزد وی در پنج ساعت و سه ربع تولید می شود و محصول نخ یک ساعت ریسندگی نیز محتوی پنج ساعت و سه ربع است، هیچ گونه سحر و جادویی نیست اگر ارزش محصول پنج ساعت و سه

ربع ریسندگی وی برابر با ارزشی باشد که او در ظرف یک ساعت ریسندگی تولید می نماید. ولی اگر عقیده داشته باشید که کارگر ذره ای از مدت روزانه ی کار خود را برای تجدید تولید یا "جبران" ارزش پنبه، ماشین آلات و غیره به هدر می دهد به کلی در اشتباه هستید. از آن جا که وی با کار خود، از پنبه و دوک نخ می سازد و از آن جا که او می رسد، ارزش پنبه و دوک خود به خود به نخ منتقل می گردد. این به حساب کیفیت کار اوست نه به پای کمیت آن.

بی شک کارگر در ظرف یک ساعت ارزش بیشتری از پنبه و غیره را به نخ منتقل می کند تا طی نیم ساعت، ولی این فقط بدان جهت است که وی در یک ساعت بیشتر از نیم ساعت پنبه می رسد. پس درست بفهمید: گفته ی شما مبنی بر این که کارگر ارزش دستمزد خود را در ساعت ماقبل آخر و سود ویژه را طی آخرین ساعت تولید می کند، معنای دیگری جز این ندارد که در محصول نخ دوساعت از روزانه ی کار وی، اعم از این که ساعات مزبور اول باشد یا آخر، ۱۱ ساعت و نیم کار تجسم یافته است، یعنی درست همان قدر ساعات کاری که تمام روزانه ی کار او را در بر می گیرد. و نیز گفته ی شما مبنی بر این که طی نخستین پنج ساعت و سه ربع روزانه ی کار دستمزد وی و در آخرین پنج ساعت و سه ربع بهره ی سره ی شما تولید می شود، غیر از این معنایی ندارد که شما بهای پنج ساعت و سه ربع اول را می پردازید و بهای پنج ساعت و سه ربع آخر را نمی پردازید. من از بهای کار به جای نیروی کار صحبت می کنم تا با اصطلاحات خودتان سخن گفته باشم.

حالا آقایان نسبت بین زمان کاری را که می پردازید و زمان کاری را که نمی پردازید با هم مقایسه کنید خواهید دریافت که این نسبت عبارت از نصف روز به نصف دیگر است یعنی ۱۰۰٪ و این خود بی شک نرخ ملوسی است. و نیز جای کوچک ترین تردیدی نیست که اگر شما "بازوان" خود را، به جای ۱۱ ساعت و نیم، ۱۳ ساعت به بیگاری وادارید و در کمال سادگی یک ساعت و نیم اضافه را ضمیمه ی کار زائد نمائید، چیزی که برای شما مانند دو سیب یکسان است، آن گاه

قسمت کار زائد از پنج ساعت و سه ربع به هفت ساعت و یک ربع ترقی می کند و بنابر این نرخ اضافه ارزش از ۱۰۰٪ به $\frac{۲-۱۲۶}{۲۳}$ ٪ افزایش می یابد. بالعکس اگر انتظار داشته باشید که نرخ بهره ی شما، در نتیجه ی افزایش یک ساعت و نیم از صد به ۲۰۰٪ و بیشتر بالا رود، یعنی به "بیش از دو برابر" ترقی کند، جوش بیهوده ای زده اید.

از طرف دیگر- واقعاً قلب انسانی چیز شگفت انگیزی است به ویژه هنگامی که انسان دل خود را در میان همیانش حمل کند- اگر از این وحشت داشته باشید که با تقلیل روزانه ی کار از ۱۱ ساعت و نیم به ۱۰ ساعت و نیم تمام بهره ی خالص شما از بین برود، آن گاه جداً باید شما را در زمره ی بدبینان دیوانه خواند و لاغیر. نظر به این که بنا به فرض کلیه ی شرایط به حال خود باقی می مانند و تنها پنج ساعت و سه ربع کار زائد به ۴ ساعت و سه ربع تقلیل می یابد، باز نرخ اضافه ارزش کاملاً قابل احترامی به میزان $\frac{۸۲-۱۴}{۲۳}$ ٪ به دست می آید. اما این "آخرین ساعت" که در مورد آن بیش از آن چه الفیون* در باره ی آخرالزمان گفته اند، داستان سرانی کرده اید

*- نام Chiliastes یا Millénaristes (الفیون) به جماعتی از مسیحیان اطلاق می شود که عقیده داشتند در سال هزارم میلاد مسیح جهان به پایان می رسد و از نو عیسی مسیح ظهور خواهد نمود.

(۳۲a)- اگر سننور ثابت می کند که سود سره ی کارخانه داران و موجودیت صنایع پنبه ریزی و قدرت بازار جهانی انگلستان به "آخرین ساعت کار" بستگی دارد، دکتر اندریویور (Dr. Andrew Ure) به نوبه ی خود ثابت می کند که علاوه بر آن، اگر کودکان و جوانان کمتر از ۱۸ سال را ۱۲ ساعت کامل در هوای گرم و اخلاقاً پاک کارخانه نگاه ندارند و آن ها را "یک ساعت" زودتر در دنیای سرد و جلف خارج رها کنند، تنبلی و فساد استقامت روانی آن ها را از بین خواهد برد. از سال ۱۸۴۸ بازرسان کارخانه جات این که خسته شوند در گزارش های شش ماهه ی خود دائماً در باره ی "آخرین ساعت، ساعت اسرارآمیز آخر" اسباب دردسر کارخانه داران بودند. آقای هاوِل Howell در گزارش ۳۱ مه ۱۸۵۵ خود چنین می گوید: "اگر حساب ماهرانه ی ذیل درست می بود (وی از سننور نقل قول می کند) می بایست از سال ۱۸۵۰ به بعد هر کارخانه ی پنبه ریزی در انگلستان با ضرر کار کرده باشد".

(Reports of the Insp. of Fact. for the half year ending ۳۰th April ۱۸۵۵, "p. ۱۹-۲۰)

سراسر یاوه است "all bosh". حذف آن نه به "سود ویژه ی" شما لطمه می زند و نه به "صفای روحی" آن دختران و پسران خردسالی که شما به کار می گمارید (۳۲a).

هنگامی که در سال ۱۸۴۸ قانون ده ساعت کار به پارلمان آمد کارخانه داران عریضه ی اعتراض آمیزی را به امضاء عده ای از کارگران عادی کتان بافی های پراکنده ی قراء بین کنت نشین های دارست Dorset و سامرست Somerset رساندند، که از جمله در آن چنین تصریح شده بود: "کسانی که این عریضه را به شما تقدیم می کنند، و همه پدر خانواده اند، بر این عقیده اند که اضافه کردن یک ساعت به مدت عدم اشتغال اثری جز این ندارد که فرزندان آن ها را به فساد بکشاند زیرا تنبلی مادر کلیه ی مفاسد است". در این باره گزارش کارخانه به تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۸۴۸ متذکر می شود که: "هوای کتان بافی هائی که در درون آن فرزندان این اولیاء مهربان و با تقوی کار می کنند چنان از ذرات غبار و الیاف مواد خام اشباع است که حتی توقف ده دقیقه را در کارگاه فوق العاده نامطبوع می سازد زیرا چنین توقفی فقط به قیمت تحمل رنج آور ترین احساس امکان پذیر است. بلافاصله گوش، لوله ی بینی و دهان را ابری از غبار کتان فرا می گیرد و در مقابل آن هیچ امکان گریزی نیست. کار خود نیز به سبب حرکت سرسام آور ماشین ها دائماً حرکات سریع و ماهرانه ای را ایجاب می کند که تحت بازرسی و دقت خستگی ناپذیری قرار گرفته اند. به نظر می رسد که اطلاق کلمه ی "تنبلی" از طرف اولیاء اطفال به فرزندان خود، که پس از وضع مدت غذا ده ساعت تمام برای اشتغال به چنین کار در آن چنان هوائی به جای خود میخ کوب شده اند، تا حدی بی رحمانه است... این کودکان از کارگران کشاورزی دهات مجاور بیشتر کار می کنند... باید بر این اظهارات پر از سنگدلی درباره ی "تنبلی و فساد اخلاق"، به مثابه ی کامل ترین ریاکاری ها و شرم آورترین عوام فریبی ها، داغ ننگ کوبید... آن بخش از مردم، که تقریباً دوازده سال پیش، حیرت زده از آن چه با اطمینان تمام علناً تحت حمایت عالی ترین مراجع و به صورت کاملاً جدی اعلام می شد، آگاهی یافتند دائر بر این که مجموع "نفع خالص" کارخانه داران از "آخرین ساعت" کار ناشی می شود و بنابر این تقلیل یک ساعت از روزانه ی کار موجب فتنای نفع خالص می گردد، اگر اکنون مطلع شوند که کشف اصلی درباره ی خواص "آخرین ساعت" از آن تاریخ به حدی تکمیل شده که "اخلاق" و "سود" را یکسان دربر می گیرد و به نحوی است که اگر مدت کار کودکان به ده ساعت تقلیل یابد اخلاق اطفال همراه با نفع خالص کارفرمایان به نیستی سوق داده می شود و این هر دو به این آخرین ساعت مقدر بستگی دارد، آن گاه دیگر به دیدگان خویش هم اعتماد نخواهند نمود."

(Report of Insp. of Fact. for ۳۱ st Oct. ۱۸۴۸, p. ۱۰۱)

سپس همین گزارش شواهدی از "اخلاق" و "تقوای" این آقایان کارخانه داران ذکر می کند، زد و بندها، نیرنگ ها، تطمیع، ارعاب و تزویرها و وسائل دیگری را افشاء می کند که اینان برای وادار ساختن عده ی معودی از کارگران فریب خورده به کار می برند تا آن عرایض کذائی را به امضاء آن ها رسانده و سپس آن ها را به عنوان عرضحال تمام رشته ی صنعت و با چند کنت نشین به پارلمان تقدیم دارند. نکته ای که وضع کنونی آن به اصطلاح "علم" اقتصاد را به نحو بارزی مشخص می سازد این است که نه سنبل خودش، که بعدها با حرارت تمام به نفع تصویب قانون کار برخاست و این مایه ی افتخار اوست، و نه مخالفان سابق و لاحق وی نتوانستند کلیه ی فریب و نیرنگ "کشف بدیع" را بیابند. ناچار به بیان تجربه و عمل متوسل شدند. ولی why و wherefore (چون و چرا) هم چنان به صورت سری نهفته باقی ماند.

هنگامی که زنگ "آخرین ساعتک" شما واقعاً به صدا در آمد، آن گاه یادی از استاد اکسفوردی بکنید. ولی اکنون امیدوارم در جهان بهتری بیش از این از آشنائی با شما مستفیض گردم. خداحافظ! ۳۳....

همان نوائی، که با "آخرین ساعت" کشف شده ی سنیور در سال ۱۸۳۶، سر داده شد، در ۱۵ آوریل ۱۸۴۸ به وسیله ی جیمس ویلسون* که یکی از سردمداران اقتصاددانان است، در مجله ی اکونومیست لندن، به صورت مباحثه علیه قانون ده ساعت کار، از نو ساز گردید.

۴- اضافه محصول

ما آن قسمت از محصول را (۱۰) از ۲۰ فوند نخ یا ۲ فوند نخ در مثال بند ۲ (این فصل) که معرف اضافه ارزش است، اضافه محصول می نامیم (Surplus Produce, Produit net) هم چنان که نرخ اضافه ارزش به وسیله ی رابطه اش با بخش متغیر سرمایه تعیین می گردد نه در رابطه ی با مجموع آن، همان طور هم مقدار اضافه محصول از سنجش آن با محصول کل به دست نمی آید بلکه از رابطه اش با آن قسمت از محصول که نماینده ی کار لازم است حاصل می شود. هم

۳۳- با این حال جناب استاد از مسافرت منچستر خود سود کمی هم برد! در "Letters on the Factory Act"، تمام نفع خالص، "بهره" و "سود" و حتی چیزی هم بیشتر "so mething more" به یک ساعت کار مزد ناگرفته ی کارگرستگی پیدا می کند! یک سال پیش از آن در کتاب خود تحت عنوان: "Outlines of Political Economy"، که به منظور استفاضه ی دانشجویان اکسفورد و کاسب کاران تربیت شده تألیف نموده بود، برخلاف نظریه ی ریکاردو، دائر بر این که ارزش برحسب زمان کار تعیین می گردد، چنین "کشف" کرده بود که بهره از کار سرمایه دار و سود از "پارسائی" و "امساک" وی ناشی می شود. این یاهو ی کهنه ای بود ولی کلمه ی "امساک" تازگی داشت. آقای روشر Roscher این کلمه را به درستی با استعمال لغت Enthaltung (خودداری) به زبان آلمانی برگرداند. هم میهنان وی از قبیل ویرت ها Wirth، شولتز ها Schulz و میکلس های دیگر، که به زبان لاتین کمتر مجهز بودند، با استعمال کلمه ی Entsagung (انصراف) به آن لباس رهبانیت پوشاندند.

* James Wilson (۱۸۰۵-۱۹۰۰) - اقتصاددان انگلیسی، هوادار آزادی تجارت و مؤسس مجله ی معروف اکونومیست Economist.

چنان که تولید اضافه ارزش هدف تعیین کننده ی تولید سرمایه داری بوده است، همان طور هم درجه ی ترقی ثروت با مقدار مطلق محصول سنجیده نمی شود بلکه از روی مقدار نسبی اضافه محصول اندازه گیری می شود^{۳۴}.

مجموع کار لازم و کار زائد، یعنی بخش هائی از زمان که در آن کارگر ارزش جانشین نیروی کار خود و اضافه ارزش تولید می کند، مقدار مطلق زمان کار وی، یا به عبارت دیگر روزانه ی کار (working day) را تشکیل می دهد.

۳۴ - "برای کسی که دارای سرمایه ای به مبلغ ۲۰/۰۰۰ لیره است و بهره ی آن سالیانه به ۲/۰۰۰ لیره بالغ می گردد، مسئله ی این که سرمایه اش ۱۰۰ یا ۱/۰۰۰ کارگر را مشغول سازد و یا کالای تولید شده به ۱۰/۰۰۰ یا ۲۰/۰۰۰ لیره فروخته شود، کاملاً یکسان است، به شرط این که فرض شود که میزان بهره اش در هیچ مورد به پائین تر از ۲/۰۰۰ لیره تنزل نمی کند. آیا نفع واقعی یک ملت نیز چنین نیست؟ به فرض این که درآمد خالص یک ملت، عواید و بهره های وی یکسان بمانند، مسئله ی این که جمعیت این ملت مرکب از ۱۰ یا ۱۲ میلیون نفر است دارای کوچک ترین اهمیتی نیست.

(Ricardo: Principles etc. p. ۴۱۶)

خیلی پیش از ریکاردو و آرتور یانگ Arthur Young یکی از متعصبین مسئله ی اضافه محصول، نویسنده ی درازنویس پرگو و عاری از منطق که شهرتش به نسبت عکس شایستگی وی قرار گرفته است، از جمله چنین گفته بود: "برای یک کشور مدرن چه سودی خواهد داشت اگر زمین تمام یک ایالتش با اسلوب قدیم رومی و به وسیله ی دهقانان کوچک و مستقل در منتهای خوبی هم زراعت شود؟ چنین وضع چه هدفی به غیر از انسان تولید کردن خواهد داشت. " the mere purpose of breeding men " امری که به خودی خود فاقد هرگونه هدف است.

(Arthur Young: „Political Arithmetic etc.“ London ۱۷۷۴, p. ۴۷)

یادداشت الحاقی به زیرنویس ۳۴ - این شگفت آور است "که تمایل نیرومندی وجود دارد دائر بر این که درآمد خالص (net Wealth) را به مثابه ی امر نافع برای طبقه ی کارگر معرفی نمایند، به این دلیل که به وی امکان کار کردن می دهد. اما بدیهی است که اگر هم چنین باشد از آن جهت نیست که خالص است."

(Th. Hopkins)* (: „On Rent of Land etc“, London, ۱۸۲۸, p. ۱۲۶)

(*) - توماس پکینس - اقتصاددان انگلیسی که نوشته هایش در فاصله ی بین سال های ۱۸۱۰ و ۱۸۶۰ انتشار یافته است. نامبرده یکی از اقتصاددانانی است که بهره ی زمین را نتیجه ی انحصار مالکیت زمین دانسته است.

فصل هشتم:

روزانه ی کار

۱ - حدود روزانه ی کار

ما بر مبنای این فرض حرکت کردیم که نیروی کار مطابق ارزشش خرید و فروش می شود. این ارزش مانند ارزش هر کالای دیگر برحسب زمان کاری که برای تولیدش لازم است تعیین می شود. پس اگر برای تولید وسائل زندگی متوسط روزانه ی کارگر شش ساعت لازم باشد در آن صورت وی باید به طور متوسط شش ساعت در روز کار کند تا نیروی کار روزانه ی خود را تولید نماید، یا ارزشی را که در حین فروش نیروی کار به دست آورده است از نو تولید کند. در این صورت بخش لازم روزانه ی کار وی شش ساعت است و بنابر این اگر شرایط یکسان بمانند این خود مقدار معلومی است. ولی با داشتن آن هنوز مقدار خود روزانه ی کار به دست نیامده است.

فرض کنیم که خط $a \text{ --- } b$ نماینده ی مدت یا طول زمان کاری باشد که لازم است یعنی شش ساعت. برحسب این که کار ۱، ۳ یا ۶ ساعت و غیره از خط ab تجاوز نماید سه خط مختلف به دست می آید که نماینده ی سه روزانه ی کار مختلف ۷ ساعته، ۹ ساعته و ۱۲ ساعته است بدین قرار:

روزانه کار I : $a \text{ --- } b \text{ ----- } c$

روزانه ی کار II : $a \text{ --- } b \text{ ----- } c$

روزانه ی کار III : $a \text{ --- } b \text{ ----- } c$

خطوط امتداد یافته ی bc معرف طول کار زانند. نظر به این که روزانه ی کار = $ab + bc$ یا ac ، روزانه ی کار برحسب تغییر مقدار bc متغیر است. چون ab معلوم است نسبت bc به ab را همواره می توان اندازه گرفت. این نسبت در روزانه ی کار I ، در روزانه ی II $\frac{3}{4}$ و در روزانه ی III $\frac{1}{2}$ خواهد بود. بالاخره چون نرخ اضافه ارزش وابسته به نسبت زمان کار لازم است به وسیله ی این تناسب نرخ اضافه ارزش به دست می آید. این نرخ در سه روزانه ی کار مختلف به ترتیب چنین است: $\frac{162}{3}$ ، 50 و 100% . به عکس نرخ اضافه ارزش نمی تواند به تنهایی مقدار روزانه ی کار را برای ما مشخص سازد. مثلاً اگر نرخ مزبور به 100% بالغ گردد ممکن است روزانه ی کار 8 ، 10 ، 12 ساعت و غیر آن باشد. این نرخ اضافه ارزش نشان می دهد که دو بخش روزانه ی کار یعنی کار لازم و کار زائد از نظر مقدار مساوی هستند ولی مشخص نمی سازد که هر کدام از این بخش ها دارای چه مقداری است.

بنابر این روزانه ی کار مقدار ثابتی نیست بلکه متغیر است. یکی از بخش های روزانه ی کار منوط به زمان کاری است که دانماً برای تجدید تولید خود کارگر لازم است ولی مجموع مقدار این روزانه با طول یا مدت کار زائد تغییر می کند. پس روزانه ی کار قابل تشخیص است ولی به خودی خود مشخص نیست^{۳۰}.

اگر چه روزانه ی کار مقدار ثابتی نیست و سیالیت دارد ولی از طرف دیگر فقط در درون مرزهای مشخصی می تواند تغییر نماید. معهداً مرز حداقل آن قابل تعیین نیست. بدیهی است اگر ما خط امتداد یافته ی cb یا کار زائد را مساوی با صفر فرض کنیم، آن گاه مرز حداقلی به دست می آید که عبارت از همان قسمت از روز است که کارگر باید ضرورتاً برای تأمین معیشت خود کار کند. ولی براساس شیوه ی تولید

^{۳۰} - "روزانه ی کار مقدار غیرمشخصی است و ممکن است طولانی یا کوتاه باشد." ("An Essay on Trade and Commerce, Containing Observations on Taxes etc." London, ۱۷۷۰. p. ۷۳)

سرمایه داری همواره کار لازم فقط جزئی از روزانه ی کار را تشکیل می دهد و روزانه ی کار هیچ گاه تا این حداقل کوتاه نمی شود. به عکس روزانه ی کار دارای مرز حداکثری است و در وراء حدود معینی قابل تمدید نیست. این مرز حداکثر قهراً از دو جهت محدود است: نخست در نتیجه ی حد جسمانی نیروی کار- هر انسان در مدت روز طبیعی که ۲۴ ساعت است فقط می تواند مقدار مشخصی از نیروی حیاتی خود را مصرف نماید. چنان که یک اسب، اگر روزها را سر هم بگذاریم، فقط ممکن است روزانه ۸ ساعت کار کند. در جریان بخشی از روز لازم است که نیرو استراحت کند، بخوابد و در جزئی دیگر انسان باید احتیاجات جسمانی خویش، از قبیل خوراک، شست و شو، لباس پوشیدن و غیره، را رفع نماید. علاوه بر این حدود کاملاً جسمانی، امتداد روزانه ی کار با حدود معنوی نیز برخورد پیدا می کند. کارگر برای رفع نیازمندی های معنوی و اجتماعی خویش، که نوع و تعداد آن به وضع عمومی فرهنگ بستگی دارد، احتیاج به وقت و زمان دارد. بنابر این، تغییرات روزانه ی کار در درون این حدود طبیعی و اجتماعی سیر می کند. ولی این هر دو مرز دارای ماهیت بسیار انعطاف پذیری هستند و وسیع ترین میدان را برای بازی ممکن می سازند. به همین جهت است که ما به روزانه های کار ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۸ ساعته و بنابر این به طول زمان های مختلفه ای بر می خوریم.

سرمایه دار نیروی کار را به قیمت روز آن خریداری کرده است و ارزش مصرف آن نیرو، در جریان روزانه ی کار، از آن اوست. بنابر این وی این حق را به دست آورده است که کارگر را در مدت یک روز برای خود به کار وادارد. ولی روزانه ی کار چیست؟^{۳۶} در هر حال کمتر از یک روز طبیعی است. ولی چقدر؟ سرمایه دار

^{۳۶} - این سؤال به مراتب مهم تر از سؤال مشهوری ست که سر رابرت پیل Sir Robert Peel در اطاق بازرگانی بیرمنگام نموده است: "What is a pound?" (یک لیره چیست؟)، یعنی سؤالی که تنها از این جهت امکان طرح یافته است که پیل درباره ی ماهیت پول همان قدر بی اطلاع بوده که خرده شیلینگ چپان بیرمنگام (* "little shilling men").

درباره ی این *ultima Thule (مرز جهان) که حد ضروری روزانه ی کار است نقطه ی نظر ویژه ی خود را دارد. وی به مثابه ی سرمایه دار جز سرمایه ی شخصیت یافته چیز دیگری نیست. روح او همان روح سرمایه است. ولی سرمایه یک نیروی محرک دارد و بس و آن گرایش وی به ارزش افزائی، ایجاد اضافه ارزش، فرو کشیدن بزرگ ترین مقدار ممکن از کار زائد به وسیله ی بخش ثابت خود، یعنی وسائل تولید است.^{۳۷} سرمایه کار مرده ای است که مانند وامپیر* تنها با مکیدن کار زنده جان می گیرد و هر قدر بیشتر کار زنده بمکد بیشتر زنده می ماند. زمانی که در اثنا ی آن کارگر به کار مشغول است عبارت از زمانی است که سرمایه دار نیروی کار مورد خریداری را به مصرف می رساند.^{۳۸} اگر کارگر زمانی را که در اختیار دارد برای خود کار کند از سرمایه دار دزدیده است.^{۳۹}

(*) - اشاره به هواداران بانگ دار معروف بیرمنگام توماس اتوود Th. Atwood است که در نیمه ی اول قرن نوزدهم درباره ی استرداد قرضه های دولتی توصیه می کرد که دولت به طور رسمی قروض خود را تا آخرین شیلینگ بپردازد ولی محرمانه از طلای پول بکاهد. * Thule نامی است که در قدیم رومی ها به جزیره ای افسانه ای واقع در شمال اروپا داده اند و این جزیره را مانند کوه قاف سرحد جهان تصور می کردند.^{۳۷} "این وظیفه ی سرمایه دار است که با سرمایه ی به کار رفته بزرگ ترین مقدار ممکن کار را بیرون بکشد."

(J. G. Courcelle- Seneuil: „Traité théorique et pratique des entreprises industrielles.“ ۲ème Edit. Paris ۱۸۵۷. p. ۶۳).

** - وامپیر Vampire در خرافه ی اروپائیان مرده ای ست که از گور بر می خیزد و خون زندگان را می مکد.

^{۳۸} - "یک ساعت کاری که روزانه از دست برود موجب زیان فراوان برای یک دولت تجارت پیشه است." - "مصرف اشیاء تجملی بین زحمت کشان فقیر این دولت پادشاهی، به ویژه در میان پائین ترین کارگران مانوفاکتور ها بسیار زیاد است. آنان بدین منظور وقت خود را نیز به مصرف می رسانند، چیزی که از همه ی اشیاء تجملی زیان مندتر است."

"An Essay on Trade and Commerce etc." London, ۱۷۷۰. p. ۴۷, ۱۵۳
^{۳۹} - "اگر کارگر آزاد یک لحظه استراحت کند، اقتصاد ناپاکی که او را با دیدگان نگران تعقیب می کند، مدعی می شود که کارگر از مال او دزدیده است."

(N. Linguet)* („Theorie des lois civiles etc.“ London, ۱۷۶۷. vol II. p. ۴۶۶).

بنابر این سرمایه دار به قانون مبادله ی کالاها متکی می شود. وی مانند هر خریدار دیگر می کوشد تا حداکثر فائده را از ارزش مصرف کالای خود بیرون آورد. ولی ناگهان بانگ کارگری که در میان فروش و فشار پروسه ی تولید خاموش مانده بود بلند می شود.

کالایی که من به تو فروخته ام از این جهت با خیل کالاهای دیگر تفاوت دارد که مصرف آن خود، ارزش ایجاد می کند و نیز ارزشی به وجود می آورد که بیش از بهای خود اوست. به همین سبب است که تو آن را خریده ای. آن چه برای تو ازدیاد سرمایه جلوه می کند، برای من مصرف زائد نیروی کار است. در بازار، تو و من فقط یک قانون را می شناسیم و آن قانون مبادله ی کالاهاست. مصرف نمودن کالا از آن فروشنده نیست که آن را منتقل نموده است بلکه متعلق به خریدار است که آن کالا را تصرف می کند. بنابر این به مصرف رساندن نیروی کار روزانه ی من از آن توست. ولی من باید به وسیله ی بهای روزانه ی نیروی کارم امکان داشته باشم که هر روز آن نیرو را تجدید نمایم تا باز بفروشم. قطع نظر از فرسودگی های طبیعی مربوط به سن و غیره، من بایستی قادر باشم فردا نیز با همان وضع عادی نیرو، سلامتی و آمادگی مانند امروز کار کنم. تو همواره بر مبنای انجیل مرا به "صرفه جوئی" و "پرهیز" دعوت می کنی. بسیار خوب من مانند یک مدیر مدبر و مقتصد می خواهم از یگانه دارائی خود، که نیروی کار من است، با صرفه جوئی استفاده کنم و از هرگونه تبذیر و اسراف در آن بپرهیزم. من می خواهم هر روز فقط آن مقدار از این نیرو را به جریان انداخته، به حرکت در آورم و به کار تبدیل کنم که با مدت عادی و تکامل سالم آن متناسب باشد. تو می توانی با دراز کردن زیاد از اندازه ی روزانه ی کار در ظرف یک روز نیروی کار مرا چنان به جریان اندازی که تا سه روز هم جبران آن برای من میسر نباشد. آن چه تو بدین طریق از جهت کار به دست می آوری، من

(*) - سیمون نیکلا هانری لنگه (۱۷۳۶ - ۱۷۹۴) نویسنده ی فرانسوی که علیه نظریات بورژوا- لیبرال روشن گران عصر خود و علیه تسلط بورژوازی که در زمان وی آغاز شده بود برخاست.

از جهت جوهر کار از دست می‌دهم. استفاده از نیروی کار من و تاراج آن دو چیز کاملاً متفاوتند. اگر به طور متوسط دوران زندگی کارگر میانه‌حالی که در مقیاس عادی کار کند به ۳۰ سال بالغ شود، آن گاه ارزش نیروی کار من که تو آن را روز به روز می‌پردازی عبارت از $\frac{1}{365 \times 30}$ یا $\frac{1}{10950}$ مجموع ارزش آن خواهد بود. حالا اگر تو این نیروی کار را در ظرف ۱۰ سال مصرف کنی، به جای آن که روزانه $\frac{1}{3650}$ ارزش مجموع نیروی کار را بدهی $\frac{1}{10950}$ آن، یا به عبارت دیگر $\frac{1}{3}$ ارزش روزانه‌ی آن را می‌پردازی و بنابر این هر روز $\frac{2}{3}$ ارزش کالای مرا می‌دزدی. تو به من یک روز نیروی کار می‌پردازی در حالی که به مقدار سه روز از آن مصرف می‌کنی. این مخالف قرارداد ما و مغایر با قانون مبادله‌ی کالاهاست. بنابر این من روزانه‌ی کاری با اندازه‌ی عادی مطالبه‌ی کنم و این خواست را من بدون مراجعه به قلب و رأفت تو مطرح می‌سازم زیرا در مورد مسائل پولی جانی برای احساسات وجود ندارد. ممکن است تو بورژوازی نمونه‌ای باشی، شاید هم عضو انجمن حمایت حیوانات هستی و از این بالاتر بوی تقدست جهانگیر است ولی تو در برابر من نماینده‌ی آن چیزی هستی که هیچ دلی در سینه‌اش نمی‌تپد. آن چه در این میان طپش به نظر می‌رسد ضربان قلب خود من است و بس. خواست من روزانه‌ی عادی کار است، زیرا من؛ مانند هر فروشنده‌ی دیگری، ارزش کالای خود را مطالبه‌ی می‌کنم.^{۴۰}

^{۴۰} - به هنگام اعتصاب بزرگ کارگران ساختمان لندن (London builders) در ۱۸۶۰-۶۱، به منظور تقلیل روزانه‌ی کار به ۹ ساعت، کمیته‌ی آن‌ها اعلامیه‌ای صادر نمود که مضمون آن تقریباً نزدیک به دادخواست کارگر ما بود. در اعلامیه‌ی مزبور، با لحنی که خالی از استهزاء نیست، به این مطلب اشاره شده که سر م. پتو Sir M. Peto، حریص‌ترین کارفرمای ساختمان (building masters) "بوی تقدسش جهانگیر است". (این همان پتوئی است که پس از ۱۸۶۷ عاقبت کارش مانند اشتروسبرگ (*) گردید).

(*) - بتل هنری اشتروسبرگ Bethel Henry Strousberg - یکی از سرمایه‌داران و سفته‌بازان معروف آلمانی قرن نوزدهم که به ویژه در مورد ساختمان راه آهن دست داشت و در پایان کارش ورشکست به تقلب شناخته شد.

چنان که دیده می شود، صرف نظر از مرزهای انعطاف پذیر، برای روزانه ی کار هیچ گونه سرحدی از ماهیت و نفس مبادله ی کالا ناش نمی شود، و بالنتیجه هیچ گونه حدودی نیز برای کار اضافی از آن منتزع نمی گردد. وقتی سرمایه دار در جستجوی این است که تا سرحد امکان به طول روزانه ی کار بیافزاید و اگر ممکن شود یک روز را به دو روز تبدیل نماید، از حق خود به مثابه ی خریدار دفاع می کند. از سوی دیگر ماهیت خاص کالای فروخته شده خریدار را در مصرف نمودن آن محدود می سازد و نیز کارگر که می خواهد روزانه ی کار را در میزان عادی آن محدود نماید به مثابه ی یک نفر فروشنده از حق خویش دفاع می نماید. پس در این جا تعارضی است، حق در برابر حق قرار گرفته است و هر دو حق با مهر قانون مبادله ی کالاها تسجیل گردیده اند. میان دو حق متساوی زور حکم می کند. از این جهت است که در تاریخ تولید سرمایه داری، عادی ساختن روزانه ی کار به صورت مبارزه ای برای تعیین حدود روزانه ی کار تجلی می نماید. مبارزه ای که بین مجموع سرمایه داران، یعنی مجموع طبقه ی سرمایه دار، و مجموع کارگران، یعنی طبقه ی کارگر، در می گیرد.

۲- جوع اضافه کار. کارخانه دار و بویار*

اضافه کار را سرمایه خود کشف نکرده است. هر جا بخشی از جامعه انحصار وسائل تولید را در دست دارد، کارگر اعم از این که آزاد باشد یا نباشد، مجبور است به زمان کاری که برای تأمین زندگی خویش لازم دارد مقداری کار اضافی ضمیمه کند

* - Bojar, Bojard - نجبا و مالکین بزرگ زمین در روسیه ی قدیم و کشورهای دانوبی و بالکانی.

تا موجبات زندگی مالک وسائل تولید را ایجاد نماید^{۴۱}. خواه این مالک کالوس کاغادوس^{۴۲} (نجیب زاده) آنتی باشد، خواه تنوکرات آتروسک^{۴۳}، سیویس رومانوس^{۴۴} (شهرنشین رومی)، بارون نورماندی، پرده دار آمریکائی، بویار والاشی^{۴۵}، و خواه زمین دار جدید، یا سرمایه دار^{۴۶}. با وجود این روشن است که اگر در ساخت اقتصادی- اجتماعی معینی، برتری نه با ارزش مبادله بلکه با ارزش مصرف محصولات باشد، آن گاه اضافه کار محدود و به دانه تنگ تر یا وسیع تری از نیازمندی ها می گردد. ولی از نفس خصلت خود تولید هیچ گونه احتیاج بی حد و حصری نسبت به اضافه کار سرچشمه نمی گیرد. به همین سبب است که در دوران باستان هنگامی که به چنگ آوردن ارزش مبادله در قالب پولی آن مطرح می شود، افزون کاری^{۴۷} به شکل وحشتناکی، در مورد طلا و نقره، بروز می کند. در چنین جامعه ای کار اجباری تا سر حد مرگ، شکل رسمی افرون کاری می گردد. در این

^{۴۱} - "آن ها که کار می کنند... در واقع، هم میهمانی که توانگر نام دارند، و هم خود غذا می دهند." ادموند بورکه (لندن ۱۸۰۰ ص ۲ „Thoughts and Details on Scarcity“)

^{۴۲} - Kalos Kagados (در متن به حروف یونانی نوشته شده است).

^{۴۳} - Etrurie - Thèocrate étrusque - تنوکراسی حکومت پیشوایان دین است و اتروری نام یکی از ایالات قدیم ایتالیا است که امروز توسکان Toscan نام دارد. ساکنین آن ایالت اتروسک خوانده می شوند. این ایالت در عهد باستان دارای حکومتی بوده که به وسیله ی روحانیان اداره می شده است.

^{۴۴} - Civis Romanus

^{۴۵} - Valachie. ایالتی از رومانی که قبل از الحاق به مولد اوی Moldavie در ۱۸۷۸ و تشکیل دولت رومانی شاهزاده نشین مستقلی بوده است.

^{۴۶} - نی بور Niebuhr در کتاب تاریخ روم خویش بسیار ساده لوحانه می نویسد: "نمی توان از خود پنهان داشت که ابنیه و آثار اتروسک، که خرابه های آن هنوز در این زمان ما را به شگفتی می اندازد، وجود ارباب فئودال و رعیت سرف را در دولت های کوچک (!) مفروض می سازد". سیسموندی عمیق تر می گوید که: "توری های بروکسل" ملازمه با وجود سرمایه دار و کارگر مزدور دارد.

^{۴۷} - افزون کاری، که عبارت از اضافه کار به طور اعم و صرف نظر از شیوه ی تولید حاکم است، ترجمه ی کلمه ی آلمانی Überarbeit (متن کتاب) است که در زبان فرانسه survavail ترجمه شده است.

مورد کافی است به نوشته ی دیودوروس سیکولوس*** مراجعه شود^۴. با وجود این چنین وضعی در جهان باستان استثنائی است. ولی اقوامی که تولید آن ها هنوز بین اشکال دانی بندگی، رعیتی و غیره، قرار گرفته است همین که به بازاری بین المللی کشیده می شوند که تحت سلطه ی شیوه ی تولید سرمایه داری است و در نتیجه ی این وضع فروش محصولات آن ها به خارج به صورت مهم ترین نفع آن ها در می آید، آن گاه در نزد آن ها فجایع وحشیانه ی بردگی، سرواژ و غیره با صناعات و فجایع اضافه کار متمدن در می آمیزد. به همین سبب هنگامی که در دولت های جنوب آمریکا تولید به طور عمده معطوف به ارضاء احتیاجات مبرم بود، کار سیاه پوستان جنبه ی معتدل و پدرا نه داشت ولی به تدریج که صدور پنبه مبدل به نفع حیاتی این دولت ها شد، افزون کاری سیاه پوست و مصرف کردن زندگی وی در مدت کار هفت ساله جزء جدائی ناپذیر سیستم حساب شده ای گردید. دیگر مطلب بر سر این نبود که به وسیله ی وی حجم معینی محصول سودمند به دست آید. اکنون سخن بر سر تولید خود اضافه ارزش بود. وضع مشابهی در مورد کار رعیتی مثلاً در امیرنشین های دانوبی وجود داشت.

مقایسه ی جوع اضافه کار در امیرنشین های دانوبی با همین جوع در کارخانه های انگلیسی به طور ویژه جالب است زیرا اضافه کار در سرواژ دارای شکل مستقلى و قابل لمسی است.

فرض کنیم که روزانه ی کار مشتمل بر ۶ ساعت کار لازم و ۶ ساعت کار زائد باشد. در این صورت کارگر آزاد هفته ای ۶×۶ یا ۳۶ ساعت اضافه کار تحویل

*** - Diodorus Siculus یا Diodore de Sicile مورخ مشهور یونانی نیمه ی دوم سده ی اول قبل از میلاد هم زمان با اوگوست امپراطور روم.

^۴ - "نمی توان این تیره بختان را (آن ها که در معادن طلاى بین مصر، حبشه و عربستان کار می کنند) دید و قهرأ نسبت به سرنوشت رقت بار آنان متأثر نشد. اینان حتی نمی توانند به نظافت بدن خود و یا پوشاندن آن بپردازند. در آن جا هیچ گونه مراعاتی نسبت به بیماران، معلولین، سالخوردگان و حتی نسبت به ناتوانی زنان در بین نیست. همه ی آن ها باید به زور تازیانه کار کنند و آن قدر کار کنند تا مرگ به سیه روزی و رنج های آنان پایان بخشد".

(کتاب سوم فصل ۱۳ صفحه ۲۶۰، "Bibliothèque historique": Diodorus Siculus)

می دهد. عیناً به آن می ماند که وی سه روز برای خود و سه روز مجاناً برای سرمایه دار کار کرده باشد. ولی این مرئی نیست. اضافه کار و کار لازم درهم می آمیزند. بنابر این ممکن است همین رابطه را مثلاً بدین طریق بیان کرد که کارگر در هر دقیقه ۳۰ ثانیه برای خود و ۳۰ ثانیه برای سرمایه دار کار می کند و بر این قیاس. در مورد بیگاری جریان به نحو دیگر است. کار لازمی که مثلاً دهقان والاشی برای معاش خود انجام می دهد از اضافه کاری که برای بویار انجام می دهد مکاناً جداست. یکی را روی مزرعه ی خود انجام می دهد و دیگری را روی ملک ارباب. بنابر این هر دو جزء زمان کار، به طور مستقل در کنار یکدیگر وجود دارند. در شکل بیگاری اضافه کار دقیقاً از کار لازم متمایز است. بدیهی است این تفاوت در شکل بروز، به هیچ وجه تغییری در رابطه ی کمی اضافه کار و کار لازم به وجود نمی آورد. سه روز کار اضافی همواره سه روز کاری باقی می ماند که برای خود کارگر، پدید آورنده ی هیچ گونه معادلی نیست، خواه اسم آن بیگاری باشد یا کار مزدوری. با وجود این حرص اضافه کار برای سرمایه داران به صورت هجوم در جهت طولانی کردن خارج از حد روزانه ی کار بروز می کند ولی نزد بویار به طور ساده در صید مستقیم روزهای بیگاری جلوه گر می شود^{۴۴}.

^{۴۴} - آن چه در دنبال این مطالب ذکر خواهد شد مربوط به شرایط ایالات رومانی پیش از تغییراتی است که بعد از جنگ کریمه به وقوع پیوسته است.

(۴۴a) - (یادداشت چاپ سوم) - آن چه گفته شد برای آلمان، به ویژه برای منطقه ی پروس که در خاور رود الب قرار گرفته، نیز صادق است. در قرن پانزدهم دهقان آلمانی تقریباً همه جا مجبور به تأدیه خراجی به صورت کار و محصول بود ولی گذشته از این، لاقل عملاً شخص آزادی به شمار می آمد. کولون های آلمانی در براندنبورگ، پومرانی، سیلزی و پروس شرقی حتی از لحاظ حقوقی نیز آزاد شناخته شده بودند. پیروزی اربابان فئودال در جنگ دهقانان به این وضع خاتمه داد. تنها دهقانان مغلوب شده ی جنوب نبودند که به صورت سرف درآمدند. از اواسط قرن شانزدهم دهقانان آزاد پروس شرقی، براندنبورگ، پومرانی و سیلزی و کمی پس از آن دهقانان شلزوئیک- هولشتاین Meitzen: „Der Boden des“ به زندگی سرواژ تنزل یافتند. - جلد چهارم

(Maurer: „Fronhöfe preussischen Staate“ - Haussen: „Leibeigenschaft in Schleswig Holstein“). فریدریش انگلس

در امیرنشین های دانوب بیگاری همراه با بهره ی جنسی و متفرعات دیگر سرواژ وجود داشت ولی خود به منزله ی خراج اساسی ای بود که به طبقه ی حاکمه پرداخت می شد. در جاهانی که وضع چنین است به ندرت بیگاری از سرواژ ناشی می شود ولی به عکس اکثراً سرواژ از بیگاری سرچشمه می گیرد^(a4). چنان که در ایالات رومانی وضع بدین منوال بوده است. شکل تولید بدوی آن ها بر پایه ی مالکیت اشتراکی استقرار یافته بود، ولی نه مالکیت اشتراکی در شکل اسلاوی یا هندی آن. بخشی از زمین ها به مثابه ی مالکیت آزاد خصوصی به وسیله ی اعضاء جامعه مستقلاً کشت و زرع می شد و بخش دیگر ager publicus (زمین عمومی)- مشترکاً توسط آن ها کار می شد. قسمتی از محصولات این کار اشتراکی به عنوان ذخیره برای روز بد حاصلی و سایر حوادث نگاه داشته می شد، و قسمتی هم به خزانه ی دولتی برای جبران مخارج جنگی، مخارج مذهبی و سایر وظایف عمومی تأدیه می گردید. به مرور ایام سرداران و روحانیان هم املاک مشترک و هم عوارض مربوطه به آن املاک را غصب کردند. کار دهقانان آزاد در روی املاک مشترکشان به بیگاری برای دزدان املاک مشترک مبدل گشت. در عین حال مناسبات سرواژ گسترش یافت، ولی فقط در عمل و بدون هیچ گونه پایه ی قانونی تا زمانی که روسیه، این آزادی بخش جهان، تحت عنوان الغاء سرواژ، مناسبات مزبور را به صورت قانونی درآورد. طبیعتاً قانون بیگاری که به وسیله ی ژنرال کیسلف* اعلام گردید، از جانب خود بویارها دیکته شده بود. بدین طریق روسیه با یک تیر دو نشان زد. هم اشراف امیرنشین های دانوب را تحت استیلا درآورد و هم کف زدن های تأییدآمیز لیبرال های احمق سراسر اروپا را به خود جلب نمود.

بنا بر "Reglement organique" (آئین نامه ی سازمانی)- نام این قانون بیگاری چنین است- هر دهقان والاشی علاوه بر سیاهه ای از پرداخت های جنسی که به تفصیل ذکر شده، به قرار زیرین مدیون این به اصطلاح مالک زمین است: ۱- ۱۲

روز بیگاری به طور کلی ۲- یک روز کار کشاورزی ۳- یک روز برای حمل و نقل چوب. یعنی جمعاً ۱۴ روز در سال. با شَم عمیقی از علم اقتصاد، روزانه ی کار به مفهوم عادی خود در نظر گرفته نشده بلکه به معنای زمان کاری گرفته شده است که برای به دست آوردن محصول متوسط روزانه لازم است. ولی محصول متوسط روزانه چنان موزیانه تعیین گردیده است که هیچ غولی در ۲۴ ساعت به انجام آن قادر نیست. از این رو "آنین نامه"، با خشکی واقعی ای که خاص تمسخر روسی است، اعلام می دارد که غرض از ۱۲ روزانه ی کار، محصول ۳۶ روز کار دستی است و منظور از یک روز کار زراعتی ۳ روز است و باید از یک روز برای حمل و نقل چوب سه برابر آن را فهمید. جمعاً ۴۲ روز بیگاری. بر این مقدار بیگاری (ژبوازی)* نیز افزوده می شود و آن عبارت از انجام خدماتی است که مالک زمین می تواند به منظور رفع احتیاجات فوق العاده ی تولید تحمیل نماید.

هر ده باید به تناسب ساکنین خود همه ساله عده ی مشخصی را برای ژابوژی تعیین نماید. این بیگاری برای هر دهقان والاشی در حدود ۱۴ روز تخمین زده می شود. بدین طریق بیگاری مذکور به ۵۶ روزانه ی کار در سال بالغ می گردد. ولی نظر به بدی آب و هوا، سال کشاورزی در والاشی فقط ۲۱۰ روز است که از آن میان باید ۴۰ روز بابت یکشنبه ها و اعیاد و به طور متوسط ۳۰ روز بابت هوای نامساعد، یعنی جمعاً ۷۰ روز را کسر نمود. باقی می ماند ۱۴۰ روزانه ی کار. نسبت بیگاری به کار لازم: $\frac{۵۶}{۸۴}$ یا $\frac{۲}{۳}$ ۶۶٪ نرخ اضافه ارزشی به دست می دهد که به مراتب از آن چه بر کارگر کشاورزی یا کارگر کارخانه ی انگلیسی حاکم است، کمتر است. ولی باید دانست که این فقط بیگاری ای است که در قانون تصریح گردیده است و با روحی "لیبرال منشانه" تراز قانونگزاری انگلستان، "آنین نامه ی سازمائی" طرق تخلف از مقررات مزبور را تسهیل کرده است. پس از آن که آنین نامه ی مزبور ۱۲ روز را تبدیل به ۵۴ روز نموده، کار اسمی هر یک از این ۵۴ روز را به نحوی

مقرر داشته است که همواره باید قسمتی از کار یک روز به روز بعد بیافتد. مثلاً در یک روز باید مساخت زمینی وجین شود که برای انجام آن، به ویژه در مورد زمین های ذرت زار، دو برابر وقت لازم است. کاری که قانوناً برای برخی از امور کشاورزی تعیین گردیده به نحوی است که روزانه ی کار در ماه مه آغاز می گردد و در ماه اکتبر پایان می یابد. برای مولد او ی* شرایط باز هم سخت تر است. یکی از بویارها که از باده ی پیروزی سرمست بود فریاد می زد که: "۱۲ روز بیگاری مقرر در آئین نامه ی سازمانی به ۳۶۵ روز در سال بالغ می گردد!"^{۴۰}.

اگر آئین نامه ی سازمانی امیرنشین های دانوب بیان مثبتی از جوع اضافه کار بود و هر ماده ی آن به این جوع صورت قانونی می داد، قوانین کارخانه های انگلستان Factory Act بیان منفی همین جوع هستند. این قوانین به وسیله ی محدودیت ماهرانه ی روزانه ی کار از طرف دولت، به هجوم سرمایه به سوی بهره کشی بی حد و حصر نیروی کار عنان می زنند، و این عمل از جانب دولتی انجام می شود که بر آن سرمایه داران و زمین داران تسلط دارند. صرف نظر از جنبش کارگری ای که بیش از پیش تهدیدآمیز شده بود، این محدودیت کار در کارخانه ها را، همان ضرورتی که موجب فرو ریختن کوانو* در کشتزارهای انگلستان گردید، ایجاب نمود. همان حرص و آز کورکورانه ای، که در یک مورد زمین کشتزارها را فرسوده می ساخت، در زمینه ی دیگر ریشه ی نیروی حیاتی ملت را مورد تاخت و تاز قرار

* - Moldau, Moldavie - نام ایالت دیگری از رومانی.

^{۴۰} - جزئیات بیشتری را در این باره می توان در کتاب ا. رنیو E. Regnault تحت عنوان: „Histoire politique et sociales des principautés Danubiennes“, paris, ۱۸۵۵, p. ۳۰۳, ۳۲۱ et suiv. (تاریخ سیاسی و اجتماعی امیرنشین های دانوب) به دست آورد.

* - Guano - کلمه ای ست که از زبان پروئی (آمریکای جنوبی) گرفته شده و به معنای فضولات مرغان آبی است. پس از سال ۱۸۴۰ مقدار زیادی از این فضولات که در جزائر ساحلی پر و انباشته شده بود به وسیله ی اروپائیان خریداری گردید و با کشتی به کشورهای اروپا حمل شد. فضولات مزبور به مثابه ی کود در کشتزارها به کار رفت و استعمال آن عمومیت یافت.

می داد. اشاعه ی ادواری بیماری ها با همان صراحتی که مسئله ی کاهش قد و قامت سربازان در آلمان و فرانسه نشان داد، این حقیقت را آشکار ساخته بود.^{۴۶}

قانون کارخانه جات ۱۸۵۰ که هم اکنون (۱۸۶۷) نیز قوه ی قانونی دارد، به عنوان متوسط کار هفتگی، ده ساعت در روز را مجاز شمرده است بدین قرار: برای پنج روز اول هفته ۱۲ ساعت، از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۶ عصر، ولی از این ۱۲ ساعت باید نیم ساعت برای صبحانه و نیم ساعت برای ناهار کسر شود. باقی می ماند ۶۰ ساعت کار بدین قرار: ۱۰ ساعت و نیم برای ۵ روز اول هفته، ۷ ساعت و نیم برای آخرین روزهای هفته.^{۴۷} قانون کارمندان ویژه ای را برای مراقبت در اجرای مقررات خود پیش بینی نموده است. اینان بازرسان کاری هستند که وابسته به وزارت کشورند و پارلمان گزارش های آن ها را هر شش ماه یک بار منتشر می سازد. بنابر این گزارش های مزبور آمارهای رسمی منظمی، درباره ی جوع سرمایه داران برای به چنگ آوردن اضافه کار، به دست می دهند.

^{۴۶} - "به طور کلی و در حد و معینی می توان گفت که موجودات ارگانیک، هنگامی که قدشان از متوسط نوع خود تجاوز می کند، در حال رشدند. قامت انسانی، به محض این که تکامل به وسیله ی شرایط طبیعی یا اجتماعی جلوگیری شود، کوتاه می شود. در کلیه ی کشور های اروپائی که خدمت وظیفه وجود دارد و از زمانی که این خدمت برقرار شده است قامت متوسط جوانان و به طور کلی شایستگی آنان برای خدمت نظامی کاهش یافته است. پیش از انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه حداقل قدی که برای سرباز پیاده نظام معین شده بود ۱۶۵ سانتی متر بود. این حداقل به وسیله ی قانون ۱۰ مارس ۱۸۱۸ به ۱۵۷ و به وسیله ی قانون ۲۱ مارس ۱۸۵۲ به ۱۵۶ سانتی متر متوالیاً تقلیل یافت. در فرانسه هر سال بیش از نیمی از مشمولین به مناسبت عدم کفایت قد و یا به علت معلول بودن معاف می شوند. در ایالت ساکس قد قانونی نظامی، در ۱۷۸۰، ۱۷۸ سانتی متر بود. در ۱۸۶۷ به ۱۵۵ سانتی متر تقلیل یافته و در پروس ۱۵۷ سانتی متر است. آماری که به وسیله ی دکتر مایر Dr. Meyer تنظیم شده و در روزنامه ی Bayrische Zeitung انتشار یافته نشان می دهد که در پروس، برحسب متوسطی که شامل ۹ سال می شود، از ۱۰۰۰ فراخوانده به خدمت وظیفه، ۷۱۶ نفر غیر شایسته برای خدمت نظام تشخیص داده شدند که از آن میان ۳۱۷ نفر به مناسبت عدم کفایت قد لازم و ۳۳۹ نفر به جهت معلول بودن معافیت یافتند. در سال ۱۸۵۸ شهر برلن موفق نشد که سهمیه ی خود را در مورد تدارک افراد ذخیره تحویل دهد زیرا ۱۵۶ نفر کسر داشت."

(J. von Liebig: „Die Chemie in ihrer Anwendung auf Agrikultur und Physiologie“, ۱۸۶۲, ۷ Aufl. Bd I. S. ۱۱۷- ۱۱۸).

^{۴۷} - تاریخ قانون کارخانه جات (Factory Act) ۱۸۵۰ در جریان همین فصل خواهد آمد.

پس لحظه ای به سخن بازرسان کار گوش فرا دهیم^{۴۸}.

"کارفرمای حیلہ گر کار را یک ربع ساعت، گاهی زودتر و گاهی دیرتر، پیش از ساعت شش صبح آغاز می کند و نیز عصر یک ربع ساعت، گاه زودتر و گاه دیرتر، به کار خاتمه می دهد. وی پنج دقیقه از ابتدا و انتهای اسماً نیم ساعتی که جهت صبحانه مقرر گردیده بر می دارد و ۱۰ دقیقه هم از اول و آخر یک ساعتی که برای ناهار در نظر گرفته شده کش می رود. روز شنبه پس از ساعت ۲ بعد از ظهر کار را یک ربع، گاه بیشتر و گاه کمتر، ادامه می دهد. بدین طریق سود وی به شرح زیرین بالغ می گردد:

^{۴۸} - من در باره ی دوران آغاز صنعت بزرگ تا ۱۸۴۵، جز به طور گذرا، صحبتی نمی کنم. برای اطلاعات بیشتری در این مورد به کتاب فردریش انگلس تحت عنوان: (وضع طبقه ی کارگر در انگلستان)

"Die Lage der arbeitenden Klasse in England"

چاپ لایپزیک سال ۱۸۴۵، مراجعه شود. واقعاً انگلس روح شیوه ی تولید سرمایه داری را دریافته است. برای پی بردن به این حقیقت به Factory Reports و به Reports on Mines (گزارش های کارخانه جات و گزارش های درباره ی معادن) که از ۱۸۴۵ به بعد انتشار یافته مراجعه شود. یک مقایسه ی سطحی نوشته ی انگلس با گزارش های رسمی ای، که ۱۸ تا ۲۰ سال پس از انتشار اثرش از طرف "Children's Employment Commission" (کمیسیون تحقیق درباره ی کار کودکان، ۱۸۶۳/۶۷) منتشر گردیده، نشان می دهد که وی به چه نحو شگفت انگیزی وضع را در جزئیات آن ترسیم نموده است. در واقع این گزارش ها به رشته هائی از صنعت پرداخته اند که تا سال ۱۸۶۲ قانون کارخانه جات در آن ها راه نیافته بود و هنوز هم کاملاً اجرا نمی شود. بنابر این در مورد وضعی که انگلس تشریح کرده تغییرات کمابیش بزرگی از این جهت وارد نشده است. من مثال های خود را به طور عمده از دوره ی آزادی تجارت بعد از ۱۸۴۸ اختیار کرده ام، یعنی از آن دوره ی بهشت آسائی که درباره اش پا دوان مغلق گو و بی سواد آزادی تجارت برای آلمان ها این همه داستان سرائی می کنند. به علاوه انگلستان در این جا فقط از آن جهت در صف مقدم قرار داده شده است که وی نماینده ی کلاسیک تولید سرمایه داری است و تنها کشوری است که آمار منظم رسمی درباره ی مسائل مورد بحث در اختیار دارد.

پیش از ساعت ۶ صبح	۱۵ دقیقه
پس از ساعت ۶ بعد از ظهر	۱۵ دقیقه
بابت مدت صبحانه	۱۰ دقیقه
بابت ناهار	۲۰ دقیقه

۶۰ دقیقه

در روزهای شنبه:

پیش از ساعت ۶ صبح	۱۵ دقیقه
بابت صبحانه	۱۰ دقیقه
پس از ساعت ۲ بعد از ظهر	۱۵ دقیقه

(مجموع سود هفتگی: ۳۴۰ دقیقه)

یا پنج ساعت و ۴۰ دقیقه در هفته، که در مجموع ۵۰ هفته ی کار، پس از وضع دو هفته برای روزهای تعطیل یا تعطیلات تصادفی، بالغ بر ۲۷ روزانه ی کار می شود^{۹۴}."

"اگر روزانه ی کار هر روز پنج دقیقه بیشتر از مدت عادی مقرر ادامه یابد، آن گاه سالیانه دو روز و نیم بر روزهای تولید اضافه می شود"^{۹۵}. "در صورتی که در عرض روز، با به دست آوردن مقدار زمانی از این طرف و مقدار دیگری از آن

^{۹۴} - „Suggestions etc. by Mr. L. Horner, Inspector of Factories, im: „Factories Regulation Act. Ordered By the House of Commons to be printed ۹. Aug. ۱۸۵۹“, p. ۴-۵.
(پیشنهادهات و غیره آقای ل. هورنر بازرس کارخانه جات در اجراء قانون تنظیم کارخانه جات که به دستور مجلس عوام در ۹ اوت ۱۸۵۹ طبع شده است).
^{۹۵} - „Reports of the Insp. Of Fact, ۳۱ dt, Oct. ۱۸۵۶“, P. ۳۵.

طرف، یک ساعت زیادت‌ر استفاده شود، آن گاه ۱۲ ماه سال تبدیل به ۱۳ ماه می‌گردد»^{۵۱}.

بدیهی است بحران‌ها، که موجب گسستگی کار می‌شوند و فقط "زمان کوتاهی" تنها در اثنای برخی از روزهای هفته کار انجام می‌گیرد، به هیچ وجه تغییری در گرایش مربوط به دراز کردن روزانه‌ی کار ایجاد نمی‌کنند. هر اندازه که معاملات کمتر گردد، باید سودی که از معاملات انجام شده حاصل می‌شود بیشتر باشد. هر قدر کمتر بتوان زمان کار را طولانی کرد، بیشتر باید به زمان کار زائد افزود. بازرسان کارخانه جات درباره‌ی دوران بحران بین ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸ چنین گزارش می‌دهند:

"شاید غیرمنطقی به نظر رسد که انواع کار اضافی در زمانی وقوع می‌یابد که وضع امور بازرگانی چنین بد است، ولی درست همین کسادی بازار افراد بی‌بندوبار را به تخلفات می‌کشاند تا بدین طریق برای خود سود فوق العاده‌ای تأمین نمایند..."
لئونارد هارنر می‌گوید: "در همان زمان که در منطقه‌ی مأموریت من ۱۲۲ کارخانه به طور قطع از کار افتاده‌اند، ۱۴۳ کارخانه ایستاده‌اند و همه‌ی کارخانه‌های دیگر مدت کوتاهی به کار اشتغال دارند، اضافه کار، مافوق آن چه طبق قانون مقرر گردیده است، هم چنان ادامه دارد" ^{۵۲}. آقای هاول می‌گوید:

"با این که در اغلب کارخانه جات، نظر به وضع بد معاملات، فقط نیمه وقت کار می‌شود، مانند گذشته همان مقدار شکایات به من می‌رسد مبنی بر این که روزانه نیم ساعت یا سه ربع ساعت از وقت کارگران به مناسبت هجوم به مهلت قانونی غذا و استراحت آن‌ها ربوده (snatched) می‌شود" ^{۵۳}.

^{۵۱} - „Reoprt etc. ۳۰th April ۱۸۵۸“, p. ۹.
^{۵۲} - „Reoprt etc. ۳۰th April ۱۸۵۸“, p. ۴۳.
^{۵۳} - همان گزارش صفحه ۲۵

عین همین پدیده به مقیاس کوچک تری در اثنای بحران وحشتناک پنبه، که از سال ۱۸۶۱ تا سال ۱۸۶۵ ادامه یافت، تکرار می گردد.^{۴۰}

"هنگامی که در ساعات غذاخوری و یا زمان غیرقانونی دیگر ما کارگرانی را در سر کار می یابیم، به ما می گویند که کارگران به هیچ وجه نمی خواهند کارخانه را ترک کنند و حتی به زور باید آن ها را وادار به قطع کارشان (تمیز کردن ماشین آلات و غیره) نمود، به ویژه در روزهای شنبه بعداز ظهر. ولی اگر این "دست ها" پس از خاموش شدن ماشین ها باز در کارخانه می مانند فقط از آن جهت است که به آن ها بین ساعت ۶ صبح و ۶ عصر، که ساعات قانونی کار محسوب می شوند، به هیچ وجه فرصتی برای اجراء این قبیل کارها داده نمی شود"^{۴۱}.

^{۴۰} - "Report etc, for the half year ending ۳۰th April ۱۸۶۱" مراجعه شود به ملحقه ی گزارش شماره ۲ مورخ ۳۱ اکتبر ۱۸۶۲ صفحات ۷، ۵۲ و ۵۳. تخلفات از قانون در نیمه ی آخر سال ۱۸۶۳ باز هم بیشتر می شود. مقایسه کنید با:

„Reports etc. Ending ۳۱st, Oct. ۱۸۶۳“ p. ۷.

^{۴۱} - "Reports etc. ۳۱st, Oct. ۱۸۶۰" p. ۲۳. برای نشان دادن این که با چه تعصبی کارگران در برابر هر تعطیل کاری در کارخانه ایستادگی می کنند، (آن چنان که کارخانه داران در دادگستری مدعی شده اند)، داستان شگفت انگیز زیرین گویاست:

در آغاز ژوئن سال ۱۸۳۸ شکایاتی به امین صلح (دادگاه بخش) دیوس بیوری Dewsbury (یورکشایر) واصل گردید که صاحبان ۸ کارخانه واقع در حوالی بتلی Batley مقررات قانون کارخانه جات را نقض کرده اند. برخی از این آقایان متهم بودند به این که ۵ پسر بچه ی ۱۲ تا ۱۵ ساله را از روز جمعه ساعت ۶ صبح تا ساعت چهارشنبه شب به کار واداشته اند بدون این که به این کودکان به غیر از غذاخوردن و یک ساعت خواب در نصف شب فرصت استراحتی داده باشند. و این کودکان مجبور بوده اند این کار مداوم ۳۰ ساعته را در محلی انجام دهند که shoddy- hole یعنی (سوراخ کلاف نام دارد). چنین است نام این بیغوله- محلی که در آن جا کلاف های پشم باز می شوند و حتی کارگران بزرگ سال نیز، که در فضائی پر از غبار و انواع کثافات کار می کنند، مجبورند برای حفظ ریه های خویش دائماً دهان خود را با دستمالی ببندند. آقایان متهمین به جای آن که سوگند یاد نمایند اطمینان دادند- زیرا خصلت کواکر (*). بودن این مردان باوجدان دین دار مانع از آن بود که سوگند یاد کنند- که از روی رحمت و شفقت نسبت به اطفال بینوا به آن ها اجازه ی چهار ساعت خواب داده اند ولی این کودکان لجوج به هیچ وجه حاضر به خوابیدن نشده اند! آقایان کواکرها به ۲۰ لیره ی استرلینگ جریمه محکوم شدند. در ایپن (**). همین کواکرها را در نظر دارد وقتی می گوید:

„Fox full fraught in seeming sanctity, That feared an oath, but like the devil would lie, That look;d like Lent, and had the holy leer, And durst not sin! Before he said his prayer!“.

"بهره ی اضافی ای که در نتیجه ی کار فوق العاده ی بیش از زمان قانونی نصیب کارخانه داران می گردد، در بسیاری از آنان چنان وسوسه می کند که امکان مقاومت در برابر آن ندارند. اینان حساب می کنند که با یاری بخت گیر نخواهند افتاد و به هنگام کشف تخلف، حقارت جریمه و مخارج دادگاه، همواره باز برای آن ها موازنه ی سودمندی را تأمین می کند"^{۵۶}.

"هنگامی که زمان اضافی به وسیله ی تعدد دزدی های کوچک "a multiplication of small thefts"- در جریان روز به دست می آید، بازرسان برای کشف دلایل دچار مشکلات فوق العاده می شوند"^{۵۷}. این "دزدی های کوچک" سرمایه داران از وقت غذا و استراحت کارگران را بازرسان "petty pilferings of minutes" (دقیقه بلند کنی کوچک)^{۵۸} و "snatching a few minutes" (کش رفتن چند دقیقه ای) نیز می نامند و یا چنان که، کارگران در اصطلاح فنی خود نامگذاری کرده اند، به (نک زدن و الک کردن وقت غذا) "niöbling and cribbling at meal-times" موسوم شده است.^{۶۰}

چنان که دیده می شود ایجاد اضافه ارزش به وسیله ی اضافه کار در چنین محیطی به هیچ وجه سرّ مگو نیست. "یکی از کارخانه داران محترم به من می گفت اگر

(روباهی به ظاهر تقدس آراسته که از سوگند می ترسید ولی مانند شیطان دروغ گفتن می توانست، با حالت پرهیز و نگاهی فروتن، جرأت ارتکاب هیچ گناه پیش از اداء نماز نداشت).

(*) - Trembleurs یا Quaker (لرزان از غضب خداوند)- نام سلک مذهبی منزله طلبی است که بیشتر در انگلستان و آمریکا نفوذ دارد.

(**) - جان درایدن John Dryden (۱۶۳۱-۱۷۰۰) شاعر درباری و منتقد انگلیسی.

^{۵۶} - "Rep. Etc. ۳۱st. ۱۸۵۶", p. ۳۴

^{۵۷} - همین گزارش صفحه ی ۳۵

^{۵۸} - همین گزارش صفحه ی ۴۸

^{۵۹} - همان جا

^{۶۰} - همان جا

شما برای من روزانه فقط ۱۰ دقیقه وقت اضافی قرار دهید، سالیانه ۱/۰۰۰ لیره ی استرلینگ به جیب من خواهید ریخت" ^{۶۱}. "ذرات زمان عوامل سود هستند" ^{۶۲}. در این زمینه هیچ چیز گویاتر از نامگذاری های کارگران نیست. اینان آن ها را که مدت کامل کار می کنند "full timers" (تمام وقتان) و اطفال کمتر از ۱۳ سال را، که فقط حق ۶ ساعت کار کردن دارند، "half timers" (نیم وقتان) می خوانند ^{۶۳}. در این جا دیگر کارگر چیزی جز زمان کار شخصیت یافته نیست. کلیه ی تفاوت های انفرادی در "تمام وقتان" و "نیم وقتان" حل می شود.

۳- رشته هائی از صنعت انگلستان بدون محدودیت قانونی در

مورد بهره کشی

ما تاکنون تمایل دراز کردن روزانه ی کار و جوع گرگ آسا برای اضافه ارزش را در زمینه ای مورد مطالعه قرار داده ایم که تجاوزات خارج از اندازه، بنا به گفته ی یک اقتصاددان بورژوازی انگلیسی، از لحاظ سنگدلی و بی رحمی هیچ دست کمی از آن چه اسپانیولی ها به سر سرخ بوستان آمریکائی آوردند ^{۶۴} ندارد. این تجاوزات بی حد و اندازه مآلا سرمایه را در زنجیر مقررات قانونی قرار داد. اکنون نظری به

^{۶۱} - ۴۸ P. ۱۸۵۶, ۳۱st Oct. Rep. Etc.

^{۶۲} - "آن ها عوامل سوداند." ۵۶, p. ۳۰th April ۱۸۶۰, Rep. Of the Insp. Etc.

^{۶۳} - این اصطلاح چه در کارخانه و چه گزارش های مربوط به کارخانه جات رسمیت یافته

است.

^{۶۴} - "آزمندی سودجویانه ی کارخانه داران موجب ارتکاب بی رحمی هائی می شود که به زحمت از آن چه اسپانیولی ها به هنگام فتح آمریکا برای به چنگ آوردن طلا، مرتکب شده اند، کمتر است."

(John wade: History of the Middle and Working Classes, London, ۱۸۳۳, ۳e edit. P. ۱۱۴)

قسمت تنوریک این کتاب، که نوعی از اصول علم اقتصاد است، برای زمان خود دارای برخی جنبه های بدیع است. ولی بخش تاریخی آن دزدی شرم آوری است از اثر سرم. ایدن

History of the Poor, London, ۱۷۹۹, sir M. Eden تحت عنوان:

برخی از شعب تولید بیاندازیم که در آن جا مکیدن نیروی کار، یا امروز هنوز بی بند و بار است و یا تا دیروز چنین بوده است.

"آقای براوتون Broughton، یکی از امنای صلح، به عنوان رئیس میتینگ که در شهرداری نوتینگام در تاریخ ۱۴ ژانویه ی ۱۸۶۰ تشکیل شده بود، اظهار داشت که قسمتی از مردمان شهرنشین شاغل در کارخانه جات توری سازی دچار چنان درجه ای از فقر و سیه روزی هستند که دنیای متمدن از آن بی اطلاع است... از ساعت ۳، ۴ صبح کودکان ۹ ساله و ده ساله از خوابگاه چرکین خویش بیرون کشیده می شوند و مجبور می گردند برای بخور و نمیر تا ساعت ۱۰، ۱۱ و ۱۲ شب کار کنند. اعضاء بدن آنان پژمرده می شود، قامتشان خمیده و چهره شان بهت زده می گردد. وجود انسانی آن ها در خمودگی سنگ آسیائی فرو می رود آن چنان که تنها دیدار آن ها بدن را به لرزه در می آورد. برای ما به هیچ وجه جای شگفتی نیست که آقای مالت Mallett و کارخانه داران دیگر علیه این قبیل مباحثات به اعتراض برخاسته اند... آن سیستمی که کشیش محترم مونتگو ولی Montagu Valpy تشریح نمود عبارت از سیستم بردگی نامحدود است، بردگی چه در زمینه ی اجتماعی و چه در زمینه ی مادی، معنوی و فرهنگی... چه باید اندیشید درباره ی شهری که میتینگ علنی بر پا می کند و خواستش این است که زمان کار روزانه ی مردان به ۱۸ ساعت محدود گردد!... ما این همه علیه درخت کاران ویرجینا و کارولین داد سخن می دهیم، ولی مگر بازار برده فروشان آن ها، با تمام فجایع تازیانه ها و دادوستد گوشت انسانیش، از این کشتار تدریجی موجودات بشری، که در این جا به منظور تأمین منافع سرمایه داران از ساختن تور صورت و یقه انجام می شود، شرم آورتر است؟"^{۶۰}

کارخانه ی گوزه گری (Pottery) استافورد شایر طی ۲۲ سال اخیر مورد سه بازجویی پارلمانی قرار گرفته است. نتایج این بازجویی ها در گزارش آقای اسکریون

^{۶۰} - روزنامه ی دبلی تلگراف لندن مورخ ۱۷ ژانویه ی ۱۸۶۰

London: „Daily Telegraph“

Scriven جزء گزارش بازرسان کار کودکان " Children's Employment Commissioners " نقل شده، در گزارش ۱۸۶۰ دکتر گرینهاو Dr. Greenhow که به دستور مدیریت پزشکی شورای سری Privy Council در (۱۱۳-۱۱۲ I, "Public Health, 3rh Report ") انتشار یافته، ذکر شده است و بالاخره در گزارش ۱۸۶۳ آقای لونج Longe جزء

"First Report of the Children's Employment Commission "

به تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۸۶۳ آمده است. برای منظور من کافی است که از گزارش های ۱۸۶۰ و ۱۸۶۳ چند شهادت از قول خود اطفالی که مورد استثمار قرار گرفته اند بیاورم. از وضع کودکان می توان به شرایط بزرگ سالان، زنان و دختران جوان، به ویژه در شعبه ی خاصی از صنعت که در جنب آن پنبه ریزی ها کار دل پسند و سلامتی جلوه می کنند، پی برد^{۶۶}.

ویلهم وود، که ۹ ساله است، " هنگامی شروع به کار کرد که ۷ سال و ۱۰ ماه داشت". از ابتدا وی "ran moulds" بود (وی کالای قالب گرفته ی آماده را به خشک گاه می برد و سپس قالب خالی را بر می گرداند)، وی هر روز هفته ساعت ۶ صبح به کارخانه می آید و تقریباً در ساعت ۹ شب کارش پایان می یابد. "من هر روز هفته تا ساعت ۹ شب کار می کنم. به همین قرار مثلاً طی ۷-۸ هفته ی اخیر". یعنی ۱۵ ساعت کار برای کودکی ۷ ساله! ج. مری J. Murray، پسر ۱۲ ساله ای می گوید: "من قالببر و چرخ گردانم (I run moulds and turn jigger). من صبح ها ساعت ۶ و گاه ساعت ۴ می آیم. من تمام شب گذشته را تا امروز ساعت ۸ صبح کار کرده ام. از شب پیش تاکنون به رختخواب نرفته ام. شب گذشته علاوه بر من ۸ یا ۹ پسر دیگر کار می کردند. همه به استثناء یکی از آن ها امروز صبح به کار باز گشتند. من هفته ای ۳ شیلینگ و ۶ پنس دریافت می کنم. هنگامی که تمام شب کار می کنم اضافه اجرتی دریافت نمی کنم. من در این هفته دو شب تمام کار

^{۶۶} - با کتاب انگلس: "Lage etc." صفحات ۲۴۹ تا ۵۱ مقایسه شود.

کرده ام". فرنی ها و Fernyhough پسر ده ساله ای می گوید: "من هیچ وقت یک ساعت تمام برای ناهار خوردن در اختیار ندارم. اغلب فقط نیم ساعت وقت ناهار دارم آن هم در روزهای پنج شنبه، جمعه و شنبه"^{۶۷}.

دکتر گرینهاو اظهار می دارد که در نواحی که در نواحی کوزه سازی Stoke - upon - Trent (استوک اپون ترنت) و ولس تنتون Wolstanton، عمرها فوق العاده کوتاه است. با این که در بخش استوک فقط ۳۰/۶٪ و در بخش ولسن تنتون تنها ۳۰/۴٪ از جمعیت ذکور بالاتر از ۲۰ سال در کارخانه های کوزه گری اشتغال دارند، معذک در بخش استوک بیش از نصف و در بخش دیگر دوسوم از مجموع مرگ و میر مردان، ناشی از بیماری های ریوی، مربوط به کوزه گران است. دکتر بوتروید Boothroyd، پزشک ناحیه ی هانلی Hanley می گوید: "هر یک از نسل های کارگران کوزه گری کوتاه تر و ضعیف تر از نسل پیشین می گردد". هم چنین پزشک دیگری، آقای مک بین Mc Bean اظهار می دارد: "از ۲۵ سال پیش که من در میان کوزه گران مشغول به معالجه هستم، تشخیص می دهم که انحطاط این طبقه دائماً در نتیجه ی کوتاه شدن قامت و کاهش وزن تشدید می گردد". این اظهاراتی است که از گزارش ۱۸۶۰ دکتر گرینهاو اتخاذ گردیده است"^{۶۸}.

از گزارش سال ۱۸۶۳ بازرسان شرح زیرین استخراج گردیده است: دکتر ج. ت. آرلج Arledge، سر پزشک بیمارستان استافورد شایرشمالی North Staffordshire می گوید: "اگر کوزه گران مرد و زن را به مثابه ی طبقه ای در نظر گیریم، آن ها جمعیتی را تشکیل می دهند که از لحاظ جسمانی و معنوی انحطاط یافته اند. اینان معمولاً کوتاه قامت، زشت اندام و اکثراً دارای سینه های معیوب هستند. این افراد زود پیر می شوند، و نسبتاً جوان می میرند. بلغمی مزاج و کم خونند و این نقص جسمانی آن ها به وسیله ی حملات مداوم سوء هاضمه، اختلالات جگر،

^{۶۷} - "Children's Employment Commission. First Report etc. ۱۸۶۳" P. ۱۶, ۱۹, ۱۸.

^{۶۸} - "Public Health. ۳rd Report etc.", P. ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۲.

کلیه و روماتیسم نمایان می گردد. ولی قبل از هر چیز دیگر آن ها مستعد گرفتن امراض ریوی از قبیل ذات الریه، سل، سینه پهلوی و تنگ نفس هستند. حتی نوعی از تنگ نفس مخصوص آن هاست که به نام تنگ نفس یا سل کوزه گران معروف است. خنازیر* که غده ها، استخوان ها و سایر قسمت های بدن را مورد حمله قرار می دهد، بیماری است که بیش از دو سوم کوزه گران به آن مبتلا می شوند. اگر انحطاط ساکنین این ناحیه بیش از این نیست تنها بدان سبب است که جمعیت از نواحی مجاور به این جا روی می کند و ازدواج هائی با نژادهای سالم تر انجام می گیرد". آقای چارلس پیرسون Charles Pearson که تا این اواخر در همین بیمارستان جراح بود به بازرس لانچ Longe از جمله چنین می نویسد: "من از روی آمار صحبت نمی کنم ولی طبق مشاهدات شخصی خود نظر می دهم. باید بگویم که هر بار چشم من به این کودکان بیچاره ای می افتد که سلامت آن ها برای ارضاء حرص و آز اولیاء آن ها و کارفرمایان فدا شده است، هیجان و تأثر مرا فرا می گیرد". وی علل بیماری های کوزه گران را بر می شمرد و در پایان عمده ترین آن ها یعنی ساعات طولانی کار را ذکر می نماید. کمیسیون در گزارش خود چنین اظهار امیدواری می کند که: "امید است صنعتی که در دیده ی جهانیان مقام ارجمندی دارد، بیش از این مایل به تحمل چنین ننگی نگردد که موفقیت بزرگش را همراه با انحطاط جسمانی و انواع عیوب بدنی و حتی مرگ نارس جامعه ی کارگرانی کنند که کار و مهارت آنان ارکان این نتایج درخشانند"^{۶۹}. آن چه ما درباره ی کوزه گران انگلستان گفتیم در مورد کوزه گران اسکاتلند نیز صدق می کند^{۷۰}.

کبریت سازی از سال ۱۸۳۳ آغاز شده است، یعنی سالی که طریقه ی نصب گوگرد به روی ساقه های نازک چوب کشف گردیده است. از سال ۱۸۴۵ این صنعت به سرعت در انگلستان بسط یافت. این صنعت بدواً در محله های پر جمعیت لندن ایجاد

* - Skrophulose یا Scrofula, Scrofulose

^{۶۹} - صفحات ۲۴ و ۲۵ و "Children's Employment Commission, ۱۸۶۳, XI

^{۷۰} - همان سند، صفحه XLVI I

گردید و از آن جا به منچستر، بیرمنگام، لیورپول، بریستول، نورویچ، نیوکاسل، گلاسکو سرایت نمود. این صنعت با خود بیماری تشنج فکین* را به همراه آورد، بیماری ای که یکی از پزشکان وین در سال ۱۸۶۵ به مثابه ی بیماری مخصوص کبریت سازان کشف نمود. نیمی از کارگران کبریت سازی پسران کمتر از ۱۳ سال و دختران کمتر از ۱۸ سالند. کارخانه ی کبریت سازی به مناسبت ناسالم بودن و کار زننده اش چنان بد شهرت یافته است که تنها بینواترین بخش طبقه ی کارگر، بیوه زنان نیم گرسنه و غیره، حاضر می شوند اطفال خود را به آن جا بفرستند، کودکانی که "لاغر و پریده رنگ، نیمه مرده از گرسنگی، به کلی ژنده پوش و تربیت نیافته اند"^{۷۱}. از میان کسانی که بازرس وایت White شهادت آن ها را استماع نموده است، ۲۷۰ نفر کمتر از ۱۸ سال، ۵۰ نفر کمتر از ۱۰ سال، ۱۰ نفر به زحمت ۸ سال و پنج نفر تازه ۶ سال داشته اند. روزانه ی کار بین ۱۲ تا ۱۵ ساعت بوده است همراه با شب کاری و غذای غیر مکفی که معمولاً در کارگاه های مسموم از بخار گوگرد صرف می شده است. اگر دانته* این قبیل کارگاه ها را مشاهده می کرد، شاداید و فجایعی را که در دوزخ خیالی خود تصور کرده است، چند برابر می دید.

در کارخانه ی کاغذ دیوارسازی، بدترین نقش ها به وسیله ی ماشین به روی کاغذ چاپ می شود ولی ظریف ترین نقش ها با دست انجام می گیرد. از آخر اکتبر تا پایان ماه آوریل بحبوحه ی فصل کار است. اکثراً در این دوران کار تقریباً بلاانقطاع از ساعت ۶ صبح تا ساعت ده عصر و حتی بیشتر از آن در شب امتداد دارد.

Mundspierre, Trisme *

^{۷۱} - همان سند. صفحه LIV .

* - دانته الی گیری Dante Alighieri (۱۲۶۵-۱۳۲۱) - بزرگ ترین شاعر ایتالیایی در دوران زوال قرون وسطی. اثر مشهور او "کمدی الهی" است که در آن تضادهای دوران گذار جامعه ی ایتالیا از فئودالیسم قرون وسطائی به جامعه ی بورژوائی منعکس شده است..

ج. لیچ J. Leach اظهار می کند: "زمستان گذشته (۱۸۶۲)، شش نفر از ۱۹ دختر جوان کارگر، به مناسبت این که در نتیجه ی کار، فوق العاده بیمار شده بودند، دیگر به کار برنگشتند. برای این که بتوانم دیگران را بیدار نگاه دارم مجبورم دائماً به آن ها داد و فریاد کنم." و. دفی W. Duffy می گوید: "کودکان اغلب از شدت خستگی نمی توانستند چشم های خود را باز نگاه دارند و در واقع ما خود نیز اکثراً به زحمت چنین توانائی را داریم". ج. لایت بورن J. Lightbourne اظهار می نماید: "من ۱۳ سال دارم... در زمستان گذشته ما تا ساعت ۹ شب و زمستان قبل از آن تا ساعت ۱۰ شب کار می کردیم. زمستان گذشته چنان پاهای مجروح من درد می کرد که نمی توانستم از فریاد کردن جلوگیری کنم". ج. اپسدن G. Apsden می گوید: "پسر بچه ای که این جاست هفت سال بیش نداشت و من عادت کرده بودم که او را به هنگام آمدن و رفتن قلمدوش کرده از برف بگذرانم... وی معمولاً ۱۶ ساعت در روز کار می کرد... چه بسا اتفاق افتاد که من اجباراً به زانو درآمدم تا به او غذا بدهم زیرا وی پهلوی ماشین خود ایستاده بود و حق نداشت آن را ترک کند و یا از کار بیاندازد". اسمیت مدیر یکی از کارخانه های منچستر که خود در آن صاحب سهم بود اظهار می کند: "ما بدون این که برای ناهار دست بکشیم کار می کنیم (مقصود او کارگرانی هستند که برای "ما" کار می کنند) به نحوی که کار روزانه ی ده ساعت و نیمه در ساعت ۴/۵ عصر پایان می یابد و از آن به بعد زمان اضافی است"^{۷۲}. (آیا این آقای اسمیت هم طی این ده ساعت و نیمی که به حساب خود می گذارد غذا نمی خورد؟). ما (همین آقای اسمیت) ندرتاً قبل از ساعت ۶ عصر دست می کشیم

^{۷۲} - نباید این عبارت را درمعنای اضافه کار خودمان تلقی نمود. این آقایان ۱۰ ساعت و نیم کار را به مثابه ی روزانه ی عادی کار تلقی می کنند که ضمن آن اضافه کار عادی نیز جای گرفته است. سپس کار اضافی شروع می شود که برای آن کمی بیشتر مزد می دهند. بعدها خواهیم دید که طی روزانه ی به اصطلاح عادی کار، بهای استفاده از نیروی کار پائین تر از ارزش آن پرداخته می شود به طوری که وقت اضافی فقط یک نیرنگ سرمایه دار است برای این که از کارگر کار اضافی بیشتری بیرون کشد. گذشته از این، به فرض این که طی "روزانه ی عادی کار" بهای نیروی کار مورد استفاده تماماً پرداخت گردد باز تغییری در اصل مطالب حاصل نخواهد شد.

(یعنی از مصرف کردن ماشین های انسانی مان) به طوری که در تمام سال ما با وقت اضافی کار می کنیم.... کودکان و بزرگسالان (۱۵۲ پسر و دختر کمتر از ۱۸ سال و ۱۴۰ بزرگ سال) بدون استثناء طی ۱۸ ماه اخیر به طور متوسط دست کم ۷ روز و پنج ساعت در هفته کار کرده اند، یا هفته ای ۷۸ ساعت و نیم. برای شش هفته ای که در دو ماه امسال پایان یافت (۱۸۶۳) حد متوسط بالاتر از آن بود- ۸ روز یا ۸۴ ساعت در هفته!". با وجود این همین آقای اسمیت، که از به کار بردن ضمیر جمع شاهانه بدش نمی آید با تبسم بر لب می افزاید: "کار ماشینی آسان است". ولی آن هائی که پرس دستی را به کار می برند از جانب خود می گویند: "کار دستی صحتی تر از کار ماشینی است". خلاصه آن که کارخانه داران با نفرت تمام علیه پیشنهاد "متوقف ساختن ماشین ها، لااقل به هنگام غذا" معترضند. - آقای اتلی Otle، مدیر کارخانه ی کاغذ دیوارسازی بورو Borough (لندن) می گوید: "قانونی که اجازه دهد از ساعت ۶ صبح تا ۹ عصر کار شود برای ما بسیار خوش آیند است ولی قانون کارخانه جات با محدود ساختن کار از ساعت ۶ صبح تا ۶ عصر برای ما مطبوع! نیست... ما به هنگام ناهار ماشین ها را متوقف می سازیم (واقعاً چه سخاوتی). این توقف موجب زیان چندانی در مورد کاغذ و رنگ نمی شود...". ولی به احساس همدردی می افزاید: "من می توانم دلیلی نبودن زیان وابسته به این امر را درک کنم". در گزارش کمیسیون ساده لوحانه اظهار نظر می شود که وحشت برخی از "مؤسسات درجه ی اول" از این که وقت تلف شود (یعنی وقتی که صرف تصرف کار دیگری می شود)، و بالنتیجه "منافع به هدر رود" به هیچ وجه "دلیل کافی" برای آن نمی تواند باشد که اطفال کمتر از ۱۳ و جوانان پائین تر از ۱۸ سال، طی ۱۲ تا ۱۸ ساعت از ناهار خوردن محروم گردند و در مورد تغذیه ی آن ها همان طور عمل کنند که گویی ذغال و آب به ماشین می ریزند، یا صابون به پشم می زنند

و یا روغن به چرخ اضافه می کنند و غیره یا به عبارت دیگر آن ها را در اثنای پروسه ی تولید به طور ساده مانند مواد کمکی و سائل کار تلقی نمایند^{۷۳}.

هیچ یک از رشته های صنعت انگلستان به قدر ناتوانی این قدر عقب افتاده نیست (صرف نظر از ماشین نان پزی که تازه دارد راه خود را می گشاید). عقب افتادگی در این رشته به حدی است که می توان همان شیوه های تولید عتیق قبل از مسیحیت را، که شعرای عهد امپراطوری رم توصیف کرده اند و تا امروز حفظ شده است، در این رشته دید. ولی همان چنان که قبلاً متذکر شدیم، برای سرمایه جنبه ی فنی پروسه ی کاری که به چنگ می آورد بدو یکسان است. وی در ابتدا آن چه را که می یابد همان طور که هست می پذیرد.

تقلب باور نکردنی ای که در امر نان، به ویژه در لندن، بروز کرد، بدو به وسیله ی کمیسیون تحقیق مجلس عوام، در گزارش سال ۵۶- ۱۸۵۵ مربوط به "تقلب در مواد غذایی" و هم چنین در نوشته ی دکتر هسل Dr. Hassal، تحت عنوان "Adulterations detected"، افشاء گردید^{۷۴}. در نتیجه ی این افشاگری قانون ۶ اوت ۱۸۶۰ تحت عنوان:

„for preventing the adulation of articles of food and drink“

(برای ممانعت از تقلب در خواربار و نوشابه) تصویب گردید. این قانونی بی تأثیری بود زیرا طبعاً منتهای مراعات و ملاحظه را درباره ی بازرگانان آزاد مبذول می داشت که خرید و فروش کالاهای تقلبی را وسیله ی "تحصیل نان شرافتمندانه ی" خویش کرده بودند "to turn honest penny"^{۷۵}. خود کمیسیون به نحو کمابیش

^{۷۳} - „Children's Employment Commission“ ۱۸۶۳, Evidence PP. ۱۲۳, LIV. ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۴۰.

^{۷۴} - زاجی که بسیار نرم ساینده شده و یا با نمک مخلوط گردیده، کالای رایج تجارتی است که به نام پر معنای "()" (مایه ی نانو) معروف است.

^{۷۵} - چنان که می دانیم، دوده شکل بسیار نیرومندی از کاربون است و نوعی از کود را تشکیل می دهد که بخاری پاک کن های سرمایه دار به اجاره داران انگلیسی می فروشند. در سال ۱۸۶۲ هیئت منصفه ی انگلستان "Juryman" می بایست، طی محاکمه ای که جریان داشت، این نکته را روشن سازد که آیا در صورتی که دوده ای، بدون اطلاع خریدار، با ۹۰٪

ساده لوحانه ای، نظریه ی خود را ابراز داشت مبنی بر این که تجارت آزاد به طور عمده عبارت است از دادوستد با مواد تقلبی یا با آن چه که انگلیسی ها به شوخی "مواد سوفسطائی شده" می نامند. در واقع این نوع "سوفسطائی" بهتر از پروتاگوراس* می تواند سیاه از سفید و سفید از سیاه بسازد و بهتر از اله آتها** قادر است به یک چشم به هم زدن ad oculos خیال بودن واقعیت را اثبات نماید.^{۷۶}

amis du commerce" تصمیم گرفتند

که چنین دوده ای دوده ی تجاری "واقعی" است و شکایت اجاره دار را مردود دانسته و علاوه بر آن وی را به تأدیه خسارت محاکمه محکوم نمودند.

* - Protagoras (۴۸۱-۴۱۱ قبل از میلاد) - یکی از فلاسفه ی سوفسطائی یونان. وی انسان را در مرکز تعلیمات خود قرار می داد و معتقد بود که "انسان مقیاس همه چیز است". چون در وجود خدایان تردید نمود مورد اتهام و محاکمه قرار گرفت.

** - Elèates - گروهی از فلاسفه ی یونان قدیم (پایان سده ی ششم و اوایل قرن پنجم پیش از میلاد) منتسب به اله آ Elèa (جنوب ایتالیا)، ناحیه ای که این مکتب از آن جا آغاز شده است و حکمای معروفی از قبیل گزنوفان Xenophan (مؤسس مکتب)، پارمنید Parmenide و زنون Zenon از آن جا برخاسته اند. مکتب اله آتی برخلاف مذهب جاری یونان باستان عقیده ی وحدت وجود را تبلیغ نموده است ولی به نظر نمایندگان این مکتب، وجود یگانه غیرقابل تغییر و بی حرکت است. از این جهت این مکتب در برابر نظریات دیالکتیکی هراکلیت Heraclite قرار گرفت و اصولاً سرچشمه ی معرفت را اندیشه ی صرف دانست و نقش محسوسات را در درک حقیقت منکر گردید (پارمنید). این مکتب دانش متافیزیکی را تکامل بخشید و به وسیله ی زنون طریقه ی جدل و استدلال را علیه کثرت وجود و علیه امکان حرکت به وجود آورد که گر چه نفساً مخالف دیالکتیک بود ولی راه مباحثه و تفکر را درباره ی اصل وجود باز نمود و موجب تحول در دیالکتیک باستان گردید. به همین سبب زنون را پدر دیالکتیک خوانده اند.

^{۷۶} - شیمی دان فرانسوی، شوالیه Chevallier، در مورد تقلب در کالاهای بیش از ۶۰۰ قلم جنس را مورد مطالعه قرار می دهد و برای بسیاری از آن ها ده، بیست طریقه ی مختلف تقلب می شمارد. وی اضافه می کند که تمام طرق را نمی شناسد و نیز کلیه ی آن چه را که خود می داند نمی آورد. برای قند ۶ طریقه ی تقلب ذکر می کند، ۹ طریقه برای روغن زیتون، ۱۰ تا برای کره، ۱۲ تا برای نمک، ۱۹ تا برای شیر، ۲۰ تا برای نان، ۲۳ تا برای عرق، ۲۴ تا برای آرد، ۲۸ تا برای شوکولات، ۳۰ تا برای شراب، ۳۲ تا برای قهوه و غیره. خود خداوند نیز نمی تواند از دچار شدن به چنین سرنوشتی مستثنی شود. به کتاب روار دوکار Rouard de Card تحت عنوان: „De la falsification des substances sacramenteles“, Paris ۱۸۵۶ (درباره ی تقلب در اشیاء مربوط به مراسم مذهبی) مراجعه شود.

به هر حال کمیسیون چشم مردم را درباره ی "نان روزانه ی" آنان و لذا درباره ی ناتوانی ها باز کرد. در همین زمان فریاد شاگرد ناتوهای لندن از زیادی کار و غیره در میتینگ های عمومی و به وسیله ی عریضی که به پارلمان ارسال داشتند، بلند شد. فریاد داد خواهی اینان چنان مبرم بود که آقای ه. س. ترمن هیره H. S. Tremenheere ، عضو کمیسیون ۱۸۶۳ پیش گفته، به سمت کمیسر بازرسی کشوری مأمور رسیدگی به این امر گردید. گزارش وی^{۷۷} که به وسیله ی اظهارات شهود تکمیل یافته بود، به جای دل مردم معده ی آن ها را تحریک نمود. انگلیسی تورات خوان این نکته را می دانست که اگر انسان، بنا به رحمت الهی، سرمایه دار، لرد زمین دار، و یا شهریه خوار ساده نباشد، ناچار است که نان خود را با عرق جبین به دست آورد. ولی این نکته ی دیگر را نمی دانست که وی باید با نان روزانه ی خویش مقدار معینی هم عرق انسانی صرف کند و نانی بخورد که، صرف نظر از زاج و شن و کلوخ و مواد مطبوع معدنی دیگر، با چرک زخم ها، با تار عنکبوت، اجساد حشرات و مایه ی فاسد آلمانی، خمیر شده است. به همین سبب بدون هیچ گونه مراعاتی در مورد اصل بسیار مقدس "آزادی کسب و تجارت"، ناتوانی که تا آن تاریخ "آزاد" بود تحت مراقبت بازرسان دولتی قرار داده شد (پایان دوره ی اجلاس ی پارلمان در سال ۱۸۶۳). ضمن همین تصمیم پارلمان، کار شاگرد ناتوایان کمتر از ۱۸ سال، بین ساعت ۹ شب تا ۵ صبح ممنوع گردید. نکته ی اخیر فصیح تر از چندین جلد کتاب درباره ی کار اضافی است، آن هم در رشته ای از صنعت که برای ما این همه جنبه ی آباء و اجدادی دارد.

"کار یک نفر شاگرد ناتوای لندن معمولاً از ساعت ۱۱ شب آغاز می شود. بدو وی خمیر را آماده می کند، پروسه ای که بسیار پُرحمت است و برحسب مقدار و چگونگی چانه ها نیم ساعت تا سه ربع ساعت وقت می برد. سپس وی به روی تخته خمیر دراز می کشد، و در حالی که سرش را به یک کیسه ی آرد تکیه داده و بدنش

^{۷۷} - „Report etc. relating to the Grievances complained of by the Journeymen Bakers etc.” London, ۱۸۵۲ و هم چنین گزارش دوم طبع لندن ۱۸۶۳.

را با کیسه ی دیگری پوشانده است، چند ساعتی می خوابد. سپس کار پُرشدت و پیوسته ای آغاز می شود که چهار ساعت طول می کشد. باید خمیر را ور آورد، آن را وزن کند، چانه گیری نماید، به تنور اندازد، از تنور بیرون کشد و غیره. حرارت یک نانوائی به طور متوسط از ۷۵ تا ۹۰ درجه ی فارنهایت (۲۴ تا ۳۲ درجه سانتی گراد) است. در نانوائی های کوچک تر این حرارت شدیدتر است. پس از آن که نان پزی تمام شد نوبت توزیع آن شروع می شود. پس از کار شاق شبانه ای که توصیف شد، عده ای از روز مزدان قسمتی از اوقات روزانه ی خود را صرف بردن نان، در سبد و یا به وسیله ی ارابه های کوچک، ازخانه به خانه ی دیگر می کنند و گاه در فواصل این کارها در خود دکان نیز خدمت می کنند. برحسب فصل سال و بنا بر اهمیت نانوائی، این کار بین ساعت ۱ و ۶ بعدازظهر خاتمه می یابد در حالی که عده ی دیگری از روز مزدان تا نصف شب به کار مشغولند^{۷۸}. "به هنگام فصل لندن کارگران نانوائی که نان را به نرخ عادی می فروشند، منظمأ از ساعت ۱۱ شب تا ۸ صبح با یک یا دو استراحت بسیار کوتاه کار می کنند. سپس تا ساعت چهار، پنج، شش و حتی ساعت ۷ به حمل نان اشتغال دارند و یا به بیسکویت پزی می پردازند. وقتی کارشان تمام شد ۶ تا پنج یا چهار ساعت می خوابند. روز جمعه کار همواره زودتر، در ساعت ۱۰ شب، آغاز می شود و خواه برای تدارک نان و خواه برای حمل آن تا روز شنبه ساعت ۸ شب و حتی اغلب تا روز یکشنبه ساعت ۶ یا ۵ صبح ادامه پیدا می کند. در نانوائی های مرغوب که نان را به نرخ کامل می فروشند، روزهای یکشنبه چهار تا پنج ساعت کار تدارکی برای روز بعد انجام می گیرد... شاگرد نانوائی هائی که نان را پایین تر از نرخ کامل می فروشند "underselling masters"، یعنی چنان که قبلاً گفتیم بیش از سه چهارم نانوائی های لندن، باز طولانی تر از آن چه گفته شد کار می کنند ولی کار آن ها تقریباً به طور کامل به کار در داخل دکان محدود می شود، زیرا کارفرمایان آن ها به استثناء نانی که به

^{۷۸} - در همان گزارش S. VI. "First Report etc."

خرده فروشان خارج تحویل می دهند، فقط در دکان خود نان می فروشند. نزدیک به پایان هفته،... یعنی روز ۵ شنبه، کار در این جا از ساعت ۱۰ شب شروع می شود و فقط با استراحت حداقلی، تا ژرفای یکشنبه شب ادامه می یابد"^{۷۹}.

در مورد این "underselling masters" ها حتی از نقطه ی نظر بورژوازی نیز این نکته درک شده است که "کار مجانی شاگرد نانواها" (the unpaid labaur of the men) پایه ی اساسی رقابت آن ها را تشکیل می دهد"^{۸۰} و خبازی های کامل فروش "full priced baker" رقباء ارزان فروش "underselling" خود را به مثابه ی دزد کار دیگری و تقلب کار، در برابر کمیسیون بازرسی افشاء می کنند. "آن ها فقط در سایه ی فریب دادن مردم و در اثر این که از کارگران خود به جای ۱۲ ساعت کار ۱۸ ساعت کار بیرون می کشند موفقیت می یابند"^{۸۱}.

تقلب در نان و تشکیل طبقه ای از نانوایان، که نان را ارزان تر از بهای کامل آن می فروختند، از آغاز قرن هیجدهم گسترش یافت یعنی به محض این که حرفه ی خبازی جنبه ی صنفی خود را از دست داد و سرمایه دار تحت عنوان آسیابان یا عامل آرد پشت سر استاد خبازان رسمی قرار گرفت"^{۸۲}. بدین طریق پایه ی تولید

^{۷۹} - همان گزارش صفحه ی LXXI

^{۸۰} - George Read: „The History of Baking“, London ۱۸۴۸, P. ۱۶

^{۸۱} - اظهارات خبازان کامل فروش. چیزمان Cheesman صفحه ۱۰۸

"Report (First) etc. Evidence."

^{۸۲} در همان کتاب جرج رید. در پایان قرن هفدهم و اوایل قرن هیجدهم این عاملین (Factors) که خود را در درون کلیه ی حرفه های ممکن جا می کردند هنوز رسمی به مثابه ی "Public Nuisances" (اخلال گران عمومی) افشاء می شدند. چنان که در دوره ی اجلاسیه ی سه ماهه امنای صلح کنت نشین سومرست Somerset، هیئت منصفه ی بزرگ "Grand Jury" یادداشتی "Presentment" برای مجلس عوام تهیه نمود که از جمله در آن چنین آمده بود: "که این عاملین بلاک ول هول Blackwell Hall زیان زندگان عمومند و به تجارت لباس صدمه می رسانند و شایسته ی آنند که چون طاعون مورد تعقیب و فشار قرار گیرند".

(„The Case of our English Wool etc.“ London ۱۶۸۵, P. ۶-۷)

سرمایه داری و مقدمه ی تطویل خارج از حدّ روزانه ی کار و شب کاری گذاشته شد، با این که شب کاری در لندن فقط از سال ۱۸۲۴ به طور جدّی پا گرفت^{۸۳}.

از این مقدمات می توان درک نمود که چرا گزارش کمیسیون شاگرد نانوهارا در عداد کارگران کم عمری به شمار آورده است که پس از رهایی کامیابانه از چنگال مرگ و میر اطفال طبقه ی کارگر که در همه ی رشته ها عادی است، ندرتاً به سن ۲۴ سال می رسند. با وجود این حرفه ی خبازی پیوسته از داوطلب سرشار است. سرچشمه های این "نیروی کار" برای لندن عبارتند از اسکاتلند، نواحی کشاورزی غرب انگلستان و آلمان.

در سال های ۱۸۵۸-۱۸۶۰ شاگرد خبازان ایرلند به خرج شخصی خود میتینگ های بزرگی به منظور تبلیغ علیه کار شبانه و کار یکشنبه بر پا کردند. مثلاً ضمن نمایشی که در شهر دوبلن Dublin در ماه مه ۱۸۶۰ برپا شد، مردم با حرارت خاص ایرلندی جانب آن ها را گرفتند. در نتیجه ی این جنبش کار روز به طور موفقیت آمیزی واقعاً در وکسفورد Wexford، کیل کنی Kilkenny، کلونمل Clonmel، واتر فورد Waterford و غیره برقرار گردید. در لیمریک Limerick که رنج های روزمزدان، آن چنان که همه می دانند، خارج از حدّ و حصر است، این جنبش در برابر مخالفت کارفرمایان خباز و به ویژه خبازان آسیادار با شکست مواجه گردید. نمونه ی لیمریک واکنشی در انیس Ennis و تیپرری Tipperary ایجاد کرد. در کورک Cork که انزجار و نفرت عمومی با شدیدترین شکلی بروز نمود، کارفرمایان با استفاده از قدرت خود در مورد اخراج کارگران جنبش را با شکست مواجه ساختند. در دوبلن کارفرمایان مقاومت سرسختانه ای نشان دادند و به وسیله ی پیگرد کارگرانی که در رأس جنبش قرار داشتند، دیگران را مجبور به تسلیم و قبول کار شبانه و روز یکشنبه نمودند^{۸۴}. با این وجود کمیسیون دولتی انگلستان یعنی کمیسیون حکومتی که تا دندان در ایرلند مسلح است، سرزنش های خفیفی

^{۸۳} - „First Report etc.“ P. VIII

^{۸۴} - „Report of Committee on the Baking Trade in Ireland for ۱۸۶۱“.

نسبت به کارفرمایان سنگدل دوبلن، لیمریک، کورک و غیره به شرح زیر نمود:

"کمیسون بر آن است که ساعات کار به وسیله ی قوانین طبیعی آن چنان محدود شده است که نمی توان بی مجازات از آن تخطی نمود. کارفرمایان که با تهدید اخراج، کارگران را وادار می کنند که برخلاف معتقدات مذهبی خود رفتار کنند، از قانون کشور خویش سر بیچند و به افکار عمومی واقعی ننهند (مطالب اخیر مربوط به کار روز یکشنبه است)، موجب آن می شوند که بین سرمایه و کار خشم ها متراکم گردد و نمونه ای به دست می دهند که برای مذهب، اخلاق و نظم عمومی خطرناک است...

کمیسون معتقد است که تطویل روزانه ی کار بیش از ۱۲ ساعت به منزله ی مداخله ی غاصبانه ای در زندگی خانوادگی و خصوصی کارگران است و دخالت در روابط خصوصی یک مرد و ممانعت از اجراء وظایف خانوادگی وی به مثابه ی پسر، برادر، شوهر و پدر، به نتایجی منجر می گردد که از لحاظ اخلاقی زیان آور است. کار بیش از ۱۲ ساعت سلامت کارگر را به مخاطره می اندازد و موجب پیری و مرگ زودرس وی می گردد و بالنتیجه موجب سیه روزی خانواده های کارگری می گردد که بدین طریق از پشتیبانی رئیس خانواده ی خود، دست در مهم ترین لحظات محروم می شوند" "are deprived"^{۸۵}.

آن چه گفته شد مربوط به ایرلند بود. اما در آن سوی تنگه، در اسکاتلند، کارگر کشاورزی یعنی گاوآهن ران، نیز از ۱۳ تا ۱۴ ساعت کاری که روزانه در آب و هوای سخت انجام می دهد و از چهار ساعت کار اضافی یک شنبه اش (در این سرزمین تقدیس کنندگان یوم السبت!) شکایت دارد^{۸۶}. در همین حال است که

^{۸۵} - همان گزارش.

^{۸۶} - میتینگ عمومی کارگران کشاورزی منعقد در لس وید Lasswa نزدیک کلاسگو در ۵ ژانویه ی ۱۸۶۶. (به "Worlman's Advocate" ۱۳ ژانویه ۱۸۶۶ مراجعه کنید). اتحادیه ای از کارگران کشاورزی که از پایان سال ۱۸۶۵ بدو در اسکاتلند سرگرفت، واقعه ای تاریخی است. در یکی از بخش های کشاورزی انگلستان که بیش از همه در آتش بیداد می سوخت، یعنی Buckinghamshire باکینگهام شایر، کارگران در ماه مارس ۱۸۶۷ دست به اعتصاب بزرگی زدند تا دستمزد هفتگی خود را از ۹-۱۰ شیلینگ به ۱۲ شیلینگ برسانند. (بدین طریق دیده می شود که جنبش پرولتاریای فلاحتی انگلستان که در تعقیب نمایش های شدید

هیئت منصفه ی بزرگ لندن سه کارگر راه آهن: یک نفر کنترل مسافری، یک لوکوموتیف ران و یک سوزن بان را، محاکمه می کند. ساحتی ی بزرگی در راه آهن صدها نفر از مسافری را به عالم دیگر فرستاد. بی مبالاتی کارگران راه آهن علت بروز سانحه بود. آنان متفقاً در برابر دادگاه اظهار نمودند که ده دوازده سال قبل کار روزانه ی آن ها فقط ۸ ساعت طول می کشید ولی از پنج شش سال اخیر مدت کار آن ها به ۱۴، ۱۸ و حتی ۲۰ ساعت ترقی داده شده است و در مواقع خاصی که ازدحام مسافر به سبب حرکت قطارهای تفریحی و ترن های گردشگری زیاد است، کار آن ها اغلب از ۴۰ تا ۵۰ ساعت پی در پی ادامه پیدا می کند. کارگران مزبور اظهار داشتند که غول نیستند بلکه مردمی ساده اند و در حدّ معینی نیروی کار آن ها از عمل سرباز می زند و خستگی عمیق سراپای آن ها را فرا می گیرد. مغزشان از اندیشیدن و چشماتشان از دیدن می ایستد. هیئت منصفه ی بسیار محترم انگلیسی قراری صادر کرد که طبق آن کارگران مزبور باید در دوره ی آینده دیوان عالی جنائی تحت اتهام قتل غیر عمد محاکمه شوند و در قسمت الحاقی قرار با ملایمت تمام خیرخواهانه آرزو می کند که از این پس آقایان سرمایه دار، اربابان راه آهن، در مورد جلب تعداد لازم نیروی کار سخاوت بیشتری به خرج دهند و در بهره کشی از نیروی خریداری شده "خوددارتر"، "با گذشت تر" و یا "صرفه جوتر" باشند.^{۸۷}

^{۸۷} - "Reynolds' Paper" Januar ۱۸۶۶. هفته به هفته این هفته نامه سیاهه ی کاملی از حوادث جدید راه آهن تحت عناوین هیجان آوری "Sensational headings" نظیر: سوانح وحشتناک شوم "Fearful and fatal accidents"، فاجعه های موحش "Appalling tragedies" و غیره به دست می دهد. در این مورد کارگری از ناحیه ی شمالی خط استافور Stafford پاسخ می گوید: "هر کس از نتایجی که یک لحظه عدم توجه لوکوموتیف ران و سوخت کار ممکن است به بار آورد آگاه است. اما با وجود تطویل بی اندازه ی مدت کار، با وجود هوای بسیار نامساعد، بدون توقف و استراحت، چگونه وضع می تواند غیر از این باشد؟ نمونه ی ذیل را که هر روز واقع می شود به طور مثال می آورم.

از میان انبوه رنگارنگ کارگران رشته های مختلف، از هر سن و هر جنس، که با حرارت تمام، مانند ارواح کشتگان اودیسه*، در اطراف ما هجوم می آورند و بدون این که کتاب های آبی زیر بغل داشته باشند از نخستین نظر کار زیاده از حدشان نمایان می شود، دو سیما را انتخاب می کنیم تا مابینت آشکار بین آن ها این نکته را اثبات نماید که در برابر سرمایه همه ی انسان ها یکسانند. این دو سیما عبارتند از یک دختر مد دوز و یک آهنگر.

در آخرین هفته های ماه ژوئن سال ۱۸۶۳ کلیه ی روزنامه های لندن خبری تحت عنوان هیجان انگیز "Death from simple overwork" (مرگ تنها در اثر زیادکاری) منتشر ساختند. این خبر مربوط بود به مرگ دختر مد دوزی به نام مری آن والکلی Mary anne Walkley، که ۲۰ ساله بود و در یکی از محترم ترین سالن های مد درباری کار می کرد. سالن مربوط به وسیله ی خانمی که نام دلربای الیز Elise داشت اداره می شد. داستان کهنه ای که بارها نقل شده بود از نو کشف می شد^{۸۸}. این دختر به طور متوسط روزی ۱۶ ساعت و نیم کار می کرد ولی به هنگام فصل، اغلب تا ۳۰ ساعت متوالی به کار اشتغال داشت. وی "نیروی

* - Odyssee 'Odysseus' - ترانه ی رزمی هومر Homère شاعر داستانی یونان باستان. منظومه ی مزبور شرح حوادثی است که به سر اولیس Ulysse یا Odysseus پادشاه ایثاک Ithaque پس از جنگ تروا تا زمان بازگشت وی به کشورش آمده است.
^{۸۸} - مقایسه کنید با کتاب فردریش انگلس: " ۲۵۴- ۲۵۳ Die Lage etc. S."

کار " فرسوده ی خویش را گاه به گاه به وسیله ی جرعه های شری، پورتو و قهوه به حال سیال نگاه می داشت. و درست این جریان در بحبوحه ی فصل به وقوع پیوست. لازم بود که وی با شتاب هر چه تمام تر لباس های جشن لیدی های نجیب زاده را برای بالی که به افتخار پرنسس تازه وارد ولز داده می شد، آماده نماید. مری آن والکلی ۲۶ ساعت و نیم بدون انقطاع با ۶۰ دختر کار کرده بود. سی نفر از این دختران در اطافی که به زحمت دارای یک سوم از هوای لازم برای استنشاق بود کار می کردند و شب ها هر دو نفر از آن ها در یک تخت خواب، در یکی از این زاغه های متعفن می خوابیدند که هر یک از خوابگاه ها فقط به وسیله ی تخته از یکدیگر مجزی شده بود^{۸۹} و این جا یکی از بهترین سالن های مد لندن به شمار می رفت. مری آن والکلی روز جمعه بیمار شد و روز یکشنبه درگذشت، بدون این که قبلاً آخرین لباسی که در دست داشت آماده کرده باشد، امری که موجب شگفتی خانم

^{۸۹} دکتر لیثی Dr. Letheby پزشک Board of Health (اداره ی بهداری)، در آن هنگام اظهار داشت که: «حدالقی هوای لازم برای بزرگ سالان باید در اطاق خواب ۳۰۰ فوت مکعب و برای اطاق نشیمن ۵۰۰ فوت مکعب باشد. بنا به گفته ی دکتر ریچارد سن Richardson سرپزشک یکی از بیمارستان های لندن: "زنانی که به خیاطی از هر نوع اشتغال دارند، اعم از مد دوزان و آماده دوزان و یا دوزندگان عادی گرفتار سه بدبختی هستند: کار فوق العاده، فقدان هوا و نقصان در غذا و در هضم. به طور کلی این کار بهتر به زنان می خورد تا مردان. متأسفانه این حرفه، به ویژه در لندن، به وسیله ی ۲۶ نفر سرمایه دار انحصار شده است. اینان از راه قدرت قاهره ی "That spring from Capital" ناشی از سرمایه در مخارج خود صرفه جویی می کنند و در مورد نیروی کار راه اسراف می پیمایند. تمام این طبقه از کارگران تحت قدرت آن هاست. فرضاً اگر خیاطه ای برای خود عده ای مشتری یافته است، رقابت وی را وادار می کند که خود را در کار هلاک کند تا بتواند مشتریان را حفظ نماید و ناچار است که به کارگران دوزنده ی خویش نیز اضافه کار تحمیل نماید. اگر وی در عمل خود موفقیت نیابد و یا اگر دوزنده ای نتواند به طور مستقل دکان باز کند، ناچار به بنگاهی مراجعه می کند که کارش کمتر نیست ولی دستمزد وی تأمین است. در این صورت وی به صورت برده ای در می آید که دست خوش کلیه ی نوسانات جامعه است. در منزل خویش، در اطاق کوچکی که دارد از گرسنگی می میرد یا نزدیک به مردن است. باز وی از ۱۵ تا ۱۸ ساعت در محیطی که به زحمت تنفس پذیر است کار می کند و غذائی می خورد که اگر هم خوب باشد به سبب نبودن هوای خالص قابل هضم نیست. بیماری سل از همین قربانی ها زندگی می کند زیرا بیماری مزبور چیزی جز بیماری تنفس نیست."

۱۸ (Dr. Richardson: „Work and Overwork“ in „Social Science Review“ ۱۸۶۳ Juli)

الیزا گردید. دکتر کیز Keys که هنگامی به بالین خوانده شد که کار از کار گذشته بود، در برابر "Coroner's Jury" (هیئت تحقیق درباره ی علت مرگ) با کلمات خشکی چنین شهادت داد: "مری آن والکلی در نتیجه ی آن مرده است که ساعات طولانی، در کارگاهی کار کرده که بیش از حد کار داشته و در اطاقی خوابیده که بیش از اندازه تنگ بوده و هوای کافی نداشته است". هیئت تحقیق برای این که از لحاظ آداب دانی درس خوبی به پزشک داده باشد متقابلاً چنین اعلام نمود: "مرحومه در نتیجه ی سکتی قلبی در گذشته است ولی بیم آن می رود که مرگ ایشان در نتیجه ی کار طاقت فرسا در کارگاهی که بیش از حد کارگر داشته و غیره تسریع شده باشد". روزنامه ی مورنینگ استار Morning Star ارگان کوبدن Cobden و برایت Bright، سردمداران تجارت آزاد، فریاد بر می آورد که: "برندگان سفید پوست ما تا دم گور کار می کنند و بی سروصدا نابود می شوند و می میرند"^{۹۰}.

۹۰- مورنینگ استار، ۲۳ ژوئن ۱۸۶۳. روزنامه ی تایمز از فرصت استفاده نمود تا از برده داران آمریکائی علیه برایت استفاده نماید و نوشت: "بسیاری از میان ما تصور می کنند که چون ما دختران جوان خود را به جای این که به ضرب تازیانه از پا در آوریم با شلاق گرسنگی می کشیم، حق داریم که آتش و آهن را به سوی خانواده هائی متوجه سازیم که برده دار متولد شده اند و لااقل این خصلت را دارند که به بردگان خود غذائی خوب می دهند و از آن ها کار معتدلی طلب می کنند" (روزنامه ی تایمز ۲ ژوئیه ۱۸۶۳). "استاندارد" یکی از جراید محافظه کار (Tory) نیز، نیومن هال Newman Hall کشیش را بدین سان موعظه می کند: "وی برده داران را تکفیر می کند ولی با آن نیک مردانی دعا می خواند که به ازای دستمزد بخورونمیر، از گرده ی سورچی ها و اتوبوس رانان لندن روزانه ۱۶ ساعت کار می کشند". بالاخره آقای توماس کار لایل (Thomas Carlyle*) - طالع بین، که سابقاً من راجع به او در سال ۱۸۵۰ چیزی انتشار داده ام، سخن می گوید: "از آئین جن و پری، خود آئین باقی مانده است ولی جن و پری به شیطان پیوسته اند". وی تنها واقعه ی بزرگ تاریخ معاصر، یعنی جنگ داخلی آمریکا را، در معمای کوتاهی بدین سان خلاصه می کند که پطر نامی از شمال می خواهد با تمام قوا پل نام جنوبی را خرد کند به این دلیل که پطر شمالی کارگر خود را "روزانه" اجیر می کند و پل جنوب آن را برای "تمام عمر".

(Macmillan's Magazine, Aug. ۱۸۶۳, p. ۳۰۱) "Ilias Americana in nuce. Aug. ۱۸۶۳, p. ۳۰۱")
بدین طریق علاقه ای که توری ها نسبت به روز مزدان شهری ابراز می داشتند- ولی نه نسبت به کارگران کشاورزی- بالاخره مانند حباب صابون ترکید. کنه ی این علاقه نامش بردگی است.

(*) - توماس کار لایل (۱۷۸۵-۱۸۸۱)- مورخ و فیلسوف انگلیسی که آئینی به نام کیش قهرمانان (hero worship) آورده بود. مارکس در روزنامه ی نویه راینیشه تسایونگ Neue

"تا حد مرگ کار کردن، نه تنها در کارگاه های مد دوزی بلکه در هر جایی که بازار معاملات شیرین است، در دستور روز قرار دارد... اجازه دهید به عنوان مثال آهنگر را در نظر گیریم. اگر به گفته ی شعرا باور داشته باشیم هیچ کس زورمندتر و دل شادتر از آهنگر نیست. وی بامدادان زود برمی خیزد و پیش از آفتاب شراره ریز می شود، هیچ کس مانند او نمی خورد، نمی نوشد و نمی خوابد. از نقطه ی نظر جسمانی صرف، و اگر در کارش رعایت اعتدال نماید، واقعاً وی در یکی از بهترین موقعیت های انسانی قرار دارد. ولی همراه او به شهر رویم و ببینیم چه بار عظیمی از کار به این مرد نیرومند هموار می گردد و چه مقامی در سیاهه ی مرگ و میر کشور ما اشغال می کند؟ هر سال در مری لبون marylebone (یکی از بزرگ ترین محله های شهر لندن) آهنگران به نسبت ۳۰ در هزار نفر می میرند یعنی ۱۱ نفر بیشتر از میزان مرگ و میر متوسط بزرگسالان در انگلستان. حرفه ی آهنگری که در نزد انسان پیشه ای تقریباً غریزی است و به خودی خود بی ضرر است، در اثر مبالغه ی در کار به صورت عملی که مخرب انسان است در می آید. آهنگر می تواند در اثنای روز تعدادی چکش بزند، اندازه ای راه برود، مقداری حرکت تنفسی کند و مقداری کار اجرا نماید تا مثلاً به طور متوسط ۵۰ سال زندگی کند. ولی او را وادار می کنند که آن قدر چکش زند، آن قدر بیشتر راه برود، و آن قدر روزانه بیشتر نفس بزند تا جمعاً بازده روزانه ی خود را به نسبت یک چهارم افزایش دهد. وی در این راه می کوشد و نتیجه آن می شود که برای دوران محدودی یک چهارم بیشتر کار تحویل می دهد ولی در ۳۷ سالگی به جای ۵۰ سالگی می میرد^{۹۱}.

Rheinische Zeitung (ماه مه ۱۸۵۰) درباره ی او مقاله ای منتشر کرد و ضمن آن جنبه ی مثبت وی را که "علیه بورژوازی قد علم نمود، آن هم در زمانی که نظریات بورژوائی ادبیات انگلستان را کاملاً تحت سیطره ی خود گرفته بود" ستود ولی جنبه ی منفی و ارتجاعی وی را علیه طبقه ی کارگر و هم چنین "مبالغه های غیرتاریخی وی درباره ی قرون وسطی" و کیش قهرمانیش را مورد انتقاد شدید قرار داد.

Dr. Richardson: „Work and Overwork“ in „Social Science“^{۹۱} - (Review“ ۱۸ July ۱۸۶۳, p. ۴۷۶.

۴- کار روزانه و شبانه. سیستم نوبت کاری

سرمایه ی ثابت یعنی وسائل تولید، اگر از نقطه ی نظر ارزش افزائی مورد ملاحظه قرار گیرند، فقط عبارت از این هستند که کار جذب کنند و با هر قطره ای از کار مقدار متناسبی اضافه کار بکنند. هر گاه این عمل را انجام ندهند وجود آن ها برای سرمایه دار زیان منفی به بار می آورد، زیرا در اثنای زمانی که آن ها معطل می مانند نماینده ی سرمایه ی پیش ریخته ای هستند که بی ثمر مانده است. ولی به محض این که وقفه مخارج اضافی ای را برای از نو به راه انداختن کار ایجاب می کند، این زیان مثبت می شود. دراز کردن روزانه ی کار در وراء حدود روز طبیعی و کشاندن آن به شب تنها به منزله ی مسکنی تأثیر می کند و عطش وامپیری را که از خون زنده ی کار تغذیه می نماید فقط کمی تخفیف می بخشد. بنابر این گرایش باطنی تولید سرمایه داری این است که تمام کار ۲۴ ساعت شبانه روز را به چنگ آورد. ولی چون از نظر جسمانی چنین امری امکان پذیر نیست و نمی توان همان نیروهای کار را مستمراً روز و شب مورد بهره کشی قرار داد، برای این که مانع طبیعی از سر راه برداشته شود لازم است بین نیروهای کاری که روز و شب مصرف می شوند تعویض به عمل آید. این تعویض ممکن است با اسلوب های مختلفه انجام گیرد مثلاً می توان چنین ترتیبی قرار داد که قسمتی از کارگران استخدام شده یک هفته روزها کار کنند و هفته ی دیگر شب ها و غیره. می دانیم که این سیستم تعویض، این اداره ی متناوب کار، در دوران جوانی شکوفان صنایع پنبه ی انگلستان و غیره تسلط یافته بود و از جمله اکنون نیز در پنبه ریزی های حکومت مسکو حکم فرماست. این پروسه ی تولید ۲۴ ساعته هنوز تا کنون در رشته های "آزاد" صنایع بریتانیای کبیر وجود دارد، از جمله در آهن گدازی، در آهنگری، فولاد سازی و در سایر کارخانه جات فلزکاری انگلستان و گال و اسکاتلند. در این مورد پروسه ی کار علاوه بر ۲۴ ساعت شش روز اول هفته، اغلب ۲۴ ساعت روز یک شبانه را نیز فرا می گیرد. کارگران از

مردان و زنان، سالمندان و کودکان هر دو جنس ترکیب می شوند. سن اطفال و جوانان کلیه ی درجات را دربر می گیرد. از ۸ سال (در پاره ای موارد از ۶ سال) تا ۱۸ سال^{۹۲}. در برخی از شعب صنعت دختران و زنان نیز به هنگام شب یک جا با مردان کار می کنند^{۹۳}.

^{۹۲} - („Children's Employment Commission“ Third Report. London) (۱۸۶۴. p. IV. V. VI.

^{۹۳} - "در استافورد شایر و جنوب ایالت گال دختران جوان و زنان هم در معدن ذغال و هم در کوک سازی، نه تنها در روز بلکه شب ها نیز کار می کنند. این وضع بارها در گزارش هائی که به پارلمان تقدیم شده به مثابه ی عملی که زیان های جدی اجتماعی دربر دارد ارزیابی گردیده است. این زنان که با مردان یک جا کار می کنند، و از یکدیگر به زحمت به وسیله ی لباس تشخیص داده می شوند، و از گل و دوده پوشیده شده اند، در معرض فساد اخلاق قرار می گیرند زیرا اینان احترام به خود را از دست می دهند و این تقریباً نتیجه ی غیرقابل اجتناب شغل غیرزنانه ای ست که دارند". (همان گزارش صفحه ی ۱۹۴، XXVI مقایسه کنید با چهارمین گزارش (Fourth Report) ۱۸۶۵ شماره ی ۶۱ صفحه ی XIII. و هم چنین در مورد کارخانه جات شیشه گری.

صرف نظر از آثار زیان آوری که به طور کلی کار شبانه دارد^{۹۴}، طولانی شدن پروسه ی تولید به صورت ۲۴ ساعت کار بدون انقطاع فرصت بسیار مناسب و خوش آیندی برای تجاوز از حدود رسمی روزانه ی کار به دست می دهد. مثلاً در رشته های پیش گفته ی صنعت که همه ی آن ها بسیار خسته کننده و طاقت فرسا هستند، روزانه ی کار رسمی برای هر کارگر ۱۲ ساعت است، خواه کار شبانه باشد یا روزانه. ولی اگر بخواهیم کلماتی را که گزارش های رسمی انگلیسی استعمال کرده اند مورد استفاده قرار دهیم باید بگوئیم که در وراء این حدود، کار اضافی در بسیار از موارد "واقعاً وحشتناک است" (truly fearful)^{۹۵}. در آن گزارش چنین گفته شده است که: "هیچ موجود انسانی نمی تواند به حجم کاری که، طبق اظهارات شهود، به وسیله ی اطفال ۹ تا ۱۲ سال انجام می گیرد، بیاندیشد بدون این که بی اختیار به این

^{۹۴}- یکی از صاحبان فولادسازی که اطفال را برای کار شبانه مورد استفاده قرار می دهد اظهار می دارد: "طبیعی به نظر می رسد که کودکان شب کار، امکان خوابیدن در انتای روز را نداشته باشند و نتوانند استراحت منظمی به دست آورند چه اینان روز پس از کار شبانه را به پرسه زدن می گذرانند" (همان گزارش چهارم، ۶۳، XIII). یکی از اطباء درباره ی اهمیت نور آفتاب برای حفظ و پرورش بدن از جمله چنین اظهار می کند: "نور مستقیماً به روی انساج بدن تأثیر می کند و به آن ها استحکام و نرمش می بخشد. عضلات حیواناتی که به مقدار کافی نور نمی بینند حالت اسفنجی و غیرقابل انعطاف به خود می گیرند، اعصاب در نتیجه ی نداشتن محرک قوه ی تأثیر خود را از دست می دهند و از تکامل همه ی آن چیزهائی که در مفهوم رشد درک می شود ممانعت به عمل می آید... در مورد کودکان باید گفت که دریافت مستقیم و وافای روشنائی روز و اشعه ی خورشید برای سلامت آن ها اهمیت اساسی دارد. نور به این کمک می کند که غذا به خون سیال و خوبی مبدل شود و الیافی که به وجود آمده اند محکم گردند. و هم چنین نور، به مثابه ی وسیله ی تحریک، به روی قوه ی باصره تأثیر می کند و بدین وسیله موجب فعالیت بیشتری در وظایف مختلفه ی دماغی می گردد". آقای و. استرنج W. Strange سرپزشک بیمارستان عمومی ور سستر Worcester، که سطور فوق الذکر از نوشته ی او درباره ی "سلامتی" اقتباس شده است، در نامه ای خطاب به آقای وایت White که یکی از مأموران تحقیق است، چنین می نویسد: "من سابقاً در لانکاشایر فرصت یافته ام که درباره ی تأثیر کار شبانه به روی کودکانی که در کارخانه کار می کنند مطالعه نمایم و برخلاف اطمینان های مورد علاقه ی برخی از کارفرمایان صریحاً اعلام می دارم که سلامت کودکان از کار شبانه در معرض مخاطره ی جدی است. (همان کتاب ۲۸۴- صفحه ی ۵۵). همین امر که اصلاً چنین مسائلی موضوع این قبیل مشاجرات جدی قرار می گیرد بهتر از هر چیز نشان می دهد که چگونه تولید سرمایه داری در "وظایف دماغی" سرمایه داران و چارکران آن ها مؤثر است.

^{۹۵}- همان گزارش، ۵۷، صفحه ی XII

نتیجه برسد که این سوءاستفاده ی اولیاء اطفال و کارفرمایان از قدرت خویش نباید بیش از این مجاز شمرده شود"^{۹۶}.

"اصولاً اسلوب به کار گماردن متناوب اطفال در شب و روز موجب آن می شود که، چه در زمان فوق العاده ی کار و چه در هنگام عادی، روزانه ی کار به نحو شرم آوری تطویل گردد. این تطویل در بسیاری از موارد نه تنها بی رحمانه است بلکه در عین حال باور نکردنی است. به طور قطع اتفاق می افتد که به این یا آن علت یکی از اطفال مأمور تعویض در جایی غائب باشد. آن گاه یک یا چند نفر از کودکان حاضر که کار روزانه ی خویش را تمام کرده اند مجبورند جای مزبور را پُر کنند. این سیستم به قدری بر همه معلوم است که مدیر یکی از فولادسازی ها در جواب این سؤال من که چگونه جای اطفال غائب پُر می شود پاسخ داد: "من خوب می دانم و شما نیز به همان خوبی آگاهید و اشکالی هم برای اعتراف واقعیت نکرد"^{۹۷}.

"در یکی از فولادسازی ها که روزانه ی کار رسماً از ساعت ۶ صبح تا ۵/۵ بعدازظهر امتداد دارد، پسر بچه ای هر هفته چهار شب را لااقل تا ساعت ۸/۵ شب روز بعد کار می کرد... و این وضع مدت شش ماه ادامه داشت". "طفل دیگری که ۹ سال داشت گاه اتفاق می افتاد که سه بار کار ۱۲ ساعته ی تعویض را متوالیاً انجام دهد و در سن ده سالگی دو روز و دو شب متوالی کار می کرد". "کودک سومی، که اکنون ده سال دارد، سه شب متوالی از ساعت شش صبح تا ساعت ۱۲ شب کار می کرد و شب های دیگر را تا ساعت ۹ عصر". "چهارمی که اکنون ۱۳ ساله است، در تمام هفته از ساعت ۶ بعداز ظهر تا ظهر روز بعد کار می کرد و گاه اتفاق می افتاد که سه دور تعویض را متوالیاً انجام دهد، مثلاً از دوشنبه صبح تا سه شنبه شب". "طفل پنجمی که اکنون ۱۲ ساله است و در یک آهن گدازی ناحیه ی استاولی Stavalay کارگر بود، در مدت ۱۴ روز از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۱۲ شب کار می کرد تا آن جا که دیگر نتوانست بیش از آن کار کند". "جرج الینسور

^{۹۶} - ایضا (۱۸۶۵ "Report", ۵۸)، صفحه ی XII.

^{۹۷} - همان سند.

G. Allinsworth کودک ۹ ساله می گوید: "من جمعه این جا وارد کار شدم. روز بعد ما از ساعت ۳ صبح شروع به کار کردیم. لذا من تمام شب را در این جا گذراندم. منزل من پنج میل تا این جا مسافت دارد. من روی کف زمین کارخانه خوابیدم پیش سینه ی چرمی را زیر و کت را روی خود انداختم. دو روز دیگر را من تا ۶ ساعت صبح این جا ماندم. بله! این جا محلی گرمی است! قبل از آن که من این جا بیایم یک سال تمام نیز در یکی از کوره های آهن گدازی کار می کردم. آن جا کارخانه ی بسیار بزرگی در بیرون شهر بود. آن جا نیز از ساعت ۳ صبح دست به کار می شدم ولی لااقل می توانستم برای خواب به خانه روم زیرا نزدیک بود. روزهای دیگر از ساعت ۶ صبح شروع می کردم و ساعت ۶ یا ۷ بعدازظهر دست از کار می کشیدم" و غیره^{۹۸}.

^{۹۸} - همان سند صفحه XIII. درجه ی آموزش این "نیروهای کار" طبعاً باید آن چنان باشد که گفت و کوی ذیل با یکی از مأموران تحقیق نشان می دهد: "جرمیاس هینس Jeremias Haynes، ۱۲ ساله می گوید "... چهار چهارتا، هشت تاست ولی چهار تا چهارتائی (۴ کوره) می کند ۱۶ تا ... شاه آن کسی است که همه ی پول ها و طلاها مال اوست. ما یک شاه داریم ولی می گویند که این شاه ملکه است و می گویند اسمش پرنسس الکساندر است. می گویند که با پسر ملکه عروسی کرده است. پرنسس یک نفر مرد است". ویلیام تورنر W. Turner ۱۲ ساله اظهار می کند: "من در انگلستان زندگی نمی کنم. من خیال می کنم یک چنین کشوری هست ولی تا امروز از آن اطلاعی نداشتم". "جان موریس John Morris چهارده ساله می گوید: "من شنیده ام که خدا دنیا را خلق کرد و بعد از آن، همه ی مردم غرق شدند مگر یکی، من شنیده ام که این یکی پرنده ای بوده است". ویلیام اسمیت W. Smith ۱۵ ساله می گوید: "خدا مرد را آفریده و مرد زن را خلق کرده است". ادوارد تیلور E. Taylor ۱۵ ساله اظهار می دارد: "از لندن هیچ چیز نمی دانم". هنری متیومان Henry Matthewman می گوید: "بعضی اوقات به کلیسا می روم... اسمی که درباره ی آن وعظ می کنند، کسی است به نام عیسی مسیح ولی من اسامی دیگری را بلد نیستم بگویم و بیش از این هم راجع به آن یکی نمی دانم. او کشته نشده است ولی مثل سایر مردم مرده است. او یک جور آدمی بوده که مثل آدم های دیگر نبوده، برای این که او یک جور آدم دینی بوده و دیگران آن جور نیستند" (He was not the same as other people in some ways, because he was religious in some ways and others is not.)

(همان سند، ۷۴، صفحه XV)

"شیطان آدم خوبی بوده، من نمی دانم کجا زندگی می کند. مسیح مرد بدی بوده"- این دخترک (۱۰ ساله) کلمه ی Dog (سگ) را به جای god (خدا) هیچی می کند و نام ملکه را هم نمی داند". (Ch. Empl. Comm. V. Rep. ۱۸۶۶، p. ۵۵).

اکنون ببینیم که خود سرمایه چگونه سیستم ۲۴ ساعته را درک می کند. بدیهی است که سرمایه داران درباره ی زیاده روی های این سیستم و سوءاستفاده هائی که منجر به تطویل "بی رحمانه و باور نکردنی" روزانه ی کار می شود، دم نمی زنند. آنان فقط از این سیستم در شکل "عادی" آن صحبت می کنند.

"آقایان نیلور Naylor و ویکرس Vickers، صاحبان کارخانه های فولادسازی که در حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر را مورد استفاده قرار می دهند و از میان آن ها فقط ۱۰٪ پانین تر از ۱۸ سالند و باز از آن میان فقط ۲۰ پسر بچه را به کار شبانه می گمارند، چنین اظهار می دارند: "پسر بچه ها به هیچ وجه از گرما رنج نمی برند. البته حرارت از ۸۶ تا ۹۰ درجه است... در قسمت آهنگری و فولادسازی کارگران روز و شب با اسلوب تعویض کار می کنند ولی به عکس سایر کارها تماماً در اثنای روز از ساعت ۶ صبح تا ۶ شب انجام می گیرد. برخی از کارگران دانماً به هنگام شب

عین همین سیستم که در کارخانه های فلزکاری دیده شد در کارخانه های شیشه گری و کاغذ سازی نیز جاری ست. در کارخانه های کاغذ سازی ای که کاغذ به وسیله ی ماشین ساخته می شود، کار شبانه قاعده ی عمومی برای تمام پروسه است به استثناء قسمت کهنه چینی. در برخی موارد معمولاً کار شبانه در تمام طول هفته از یکشنبه شب تا نیمه شب شنبه ی بعد به وسیله ی تعویض ادامه می یابد. دسته ی کارگرانی که روز کار می کنند پنج روز هفته را ۱۲ ساعت کاری می کنند و یک روز را ۱۸ ساعت و دسته ی شب کار پنج شب هفته را ۱۲ ساعت و یک شب را ۶ ساعت کار می کنند. در موارد دیگر هر یک از دسته ها ۲۴ ساعت متناوباً کار می کنند. یک دسته روز دوشنبه ۶ ساعت و روز شنبه ۱۸ ساعت کار می کنند تا ۲۴ ساعت را تکمیل نمایند. باز در موارد دیگر سیستم بینابینی به کار می رود. در این سیستم تمام کسانی که مأمور ماشین کاغذسازی هستند همه روز هفته از ۱۵ تا ۱۶ ساعت کار می کنند. بنا به قول آقای لرد یکی از مأموران تحقیق، این سیستم تمام زبان های سیستم تعویض ۱۲ و ۲۴ ساعته را دربر دارد. اطفال کمتر از ۱۳ سال، جوانان کمتر از ۱۸ سال و زنان در این سیستم به کار شبانه گماشته می شوند. چه بسا اتفاق افتاده است که در سیستم ۱۲ ساعته مجبور شده اند برای جبران غیبت افراد دسته دو برابر سری ۲۴ ساعته را کار کنند. اظهارات شهود ثابت می کند که پسران و دختران جوان اغلب به کارهای فوق العاده ای گماشته می شوند که کمتر از ۲۴ ساعت و ۳۶ ساعت متوالی نیست. در کارگاه های شیشه گری که "کار همواره ادامه دارد و هیچ گاه تغییر نمی کند" دختران ۱۲ ساله ای دیده می شوند که طی تمام کاه کار روزانه ای معادل ۱۴ ساعت انجام می دهند بدون این که استراحت منظم و با توققی غیر از دو سه ساعت برای خوردن غذا داشته باشند. در بعضی از کارخانه ها که کارشبان ی منظم حذف شده است اغلب روزانه ی کار امتداد پیدا می کند و "این اکثراً در مورد کثیف ترین، داغ ترین و یکنواخت ترین کارها صدق می کند". (Chil. Emp. Com. Report IV. ۱۸۶۵, "p. XXXVIII, XXXIX).

کار می کنند بدون این که با کار روز تعویض داشته باشند... ما میان کار روزانه و شبانه هیچ فرقی از نقطه ی نظر سلامتی (سلامت آقایان نیلور و یکرس؟) نمی بینیم و محتمل است که این اشخاص با داشتن وقت استراحت مشخص بهتر بخورند تا موردی که وقت استراحت تغییر کند... تقریباً بیست پسر بچه ی کمتر از ۱۸ سال در دسته ی شب کار، کار می کنند... کار ما بدون گماشتن پسران کمتر از ۱۸ سال به کار شبانه پیش نمی رود، (not well do). اشکال ما این است که هزینه ی تولید در غیر این صورت بالا می رود، یافتن کارگران ماهر و استاد کار برای قسمت ها دشوار است ولی هر قدر لازم باشد می توان پسر بچه یافت... نظر به نسبت کوچک جوانانی که نزد ما به کار مشغولند طبیعی است که محدود ساختن کار شبانه برای ما کم اهمیت یا کم منفعت است"^{۹۹}.

آقای ج. الیس J. Ellis، منتسب به شرکت فولادسازی و آهن گدازی آقایان جان براون و کمپانی J. Brown et Co که ۳۰۰۰ مرد و پسر جوان در قسمتی از مؤسسات آن به کار گماشته شده اند که مربوط به کار دشوار فولادسازی و آهن گدازی است و "شب و روز متناوباً به صورت تعویض کار می کنند" اظهار می دارد که در مورد کار سنگین فولادسازی به تناسب هر دو نفر مرد کارگر و یا سه پسر جوان کار می کنند. در مؤسسه ی آن ها مجموعاً ۵۰۰ پسر جوان پائین تر از ۱۸ سال به کار مشغولند که از آن میان یک سوم یا ۱۷۰ نفر آن ها از ۱۳ سال کمتر دارند. درباره ی طرح تغییر قانون آقای الیس می گوید: "من گمان نمی کنم که طرح قانونی راجع به این که هر کس کمتر از ۱۸ سال دارد بیش از ۱۲ ساعت در شبانه روز کار نکنند، زیاد قابل ایراد باشد (very objectionable). لیکن من تصور نمی کنم که بتوان حدودی برای جلوگیری از کار شبانه ی جوانان بالاتر از ۱۲ سال قائل گردید. حتی ما بیشتر حاضرم قانونی را که به طور کلی استخدام پسران کمتر از ۱۳ یا ۱۴ سال را ممنوع می کند بپذیریم تا این که تن به قانونی دهیم که کار شبانه ی

^{۹۹} - (.,Fourth Report etc. " ۱۸۶۵, ۷۹. p. XVI.)

اطفال مورد استخدام را منع نماید. پسرانی که در دسته ی کار روزانه هستند باید متناوباً به کار شبانه نیز گمارده شوند زیرا مردان نمی توانند پیاپی کار شبانه انجام دهند و چنین وضعی به سلامت آن ها لطمه وارد می کند. با این حال ما عقیده داریم که کار شبانه، در صورتی که با فاصله ی یک هفته انجام شود، هیچ زیانی نمی رساند. (آقایان نیلور و ویکرس درست مدعی عکس این اظهار بودند تا کار شبانه ی بی فاصله ای را که در مؤسسه ی آن ها انجام می گیرد توجیه نمایند). به نظر ما سلامت کسانی که کار شبانه ی متناوب انجام می دهند به همان اندازه ی روزکاران خوب است... ایرادات ما درباره ی ممنوعیت واداشتن جوانان کمتر از ۱۸ سال به کار شبانه از آن جا ناشی می شود که در نتیجه ی آن مخارج ما افزایش می یابد و این یگانه دلیل ما در این مورد است (چه بیشرمی ساده لوحانه ای!). ما گمان می کنیم که این افزایش هزینه آن چنان بزرگ خواهد بود که برای مؤسسه ی ما، با تمام توجهی که باید نسبت به پیشرفت موفقیت آمیز آن داشته باشند، به آسانی قابل تحمل نیست.

(As the trade with due regard to etc. Could fairly bear!) واقعاً

چه عبارت پردازی دهان شیرین کنی!). کار در این جا نادر است و ممکن است در اثر چنین مقرراتی غیر کافی گردد" (یعنی الیس و براون و کمپانی ممکن است به چنان اشکال محتومی برخوردند که ناچار شوند نیروی کار را طبق ارزش آن بپردازند)^{۱۰۰}. کارخانه جات آهن و فولاد "سیکلپ" متعلق به آقایان کامل و کمپانی Cammel et Co از لحاظ عظمت هم عرض مؤسسات پیش گفته ی جان براون و کمپانی هستند. مدیر عامل کارخانه که شهادت خود را کتباً تقدیم بازرس دولتی آقای وایت نموده بود، بعداً چنین صلاح دانست که نوشته ی خود را، که به عنوان انجام پاره ای اصلاحات پس گرفته بود، از بین ببرد. ولی با این وجود آقای وایت حافظه ی

^{۱۰۰} - همان سند، ۸۰. صفحه ی XVI

خوبی دارد. وی دقیقاً به خاطر دارد که به نظر این آقایان سیکلوپ ها* منع کار شبانه ی اطفال و جوانان "امری غیرممکن و به مثابه ی آن است که خواسته باشند مؤسسات آن ها را تعطیل نمایند" و معذک در مؤسسه ی آن ها کمی بیش از ۶٪ پسران کمتر از ۱۸ سال و فقط ۱٪ پانین تر از ۱۳ سال به کار اشتغال دارند^{۱۰۱}.

آقای ا. ف. ساندرسون E. F. Sanderson نماینده ی شرکت فولادسازی، آهن گدازی و آهنگری ساندرسون و برادران در اترکلیف Attercliffe درباره ی همین مسئله چنین اظهار نظر می کند: "ممنوع ساختن کار شبانه برای پسران کمتر از ۱۸ سال موجب اشکالات بزرگی خواهد شد. عمده ترین اشکال ناشی از افزایش هزینه ای ست که در نتیجه ی جانشین ساختن مردان به جای کودکان ضرورتاً ایجاب می شود. میزان این هزینه چقدر می شود اکنون نمی توانم بگویم ولی محققاً به آن اندازه زیاد نخواهد بود که کارخانه دار بتواند قیمت فولاد را ترقی دهد و بالنتیجه تمام زیان ناشی از این امر به گردن کارخانه دار بار می شود زیرا محققاً کارگران حاضر به تحمل آن نخواهند شد" (واقعاً چه مردم بی کله ای هستند!). آقای ساندرسون نمی داند چقدر به بچه ها مزد می دهد ولی می گوید: "شاید سرانه به ۴ تا ۵ شیلینگ در هفته برسد... کار اطفال به نحوی ست که به طور کلی (البته "علی الخصوص" نه همیشه) نیروی کودکان درست برای اجراء آن کافی است به قسمی که صرف قوه ی زیادتیر مردان هیچ نفع بیشتری ایجاد نمی کند تا بتوان جبران خسارات را از این راه نمود، مگر در برخی موارد نادر که فلز بسیار سنگین است.... و مردان نیز از این که اطفالی را تحت حکم خویش ندارند ناراضی می شوند زیرا فرماتبری مردان کمتر است. علاوه بر این جوانان برای

* Cyclopes با به زبان آلمانی Zyklop - بنا به افسانه های باستانی یونان سیکلوپ ها غول های کوه پیکری بودند که تنها یک چشم به میان پیشانی داشتند و در کوه اتنا تحت نظر ولگان vulcan (خدواند آتش و آهنگری) به کوفتن آذرخش های ژوپیتیر (خدای خدایان) اشتغال داشتند. کنایه ی مسنف، با توجه به نام کارخانه ی آهن گدازی (سیکلوپ) و غول آسا بودن آن روشن است.

^{۱۰۱} - (p. XVII, ۸۲, ۱۸۶۵, "Fourth Report etc.,)

این که بتوانند کار یاد بگیرند باید از طفولیت شروع کنند. محدود ساختن جوانان تنها به کار روز این هدف را تأمین نمی کند.^{۱۰۲} آخر چرا؟ مگر جوانان نمی توانند حرفه ی خود را در اثنای روز یاد بگیرند؟ آخر دلالت چیست؟^{۱۰۳} زیرا مردانی که هر هفته متناوباً، گاه شب و گاه روز، کار می کنند اگر از اطفالی جدا شوند نیمی از بهره ای را که از آنان در می آورند از دست خواهند داد. رهنمودهایی که این مردان به اطفال می دهند به مثابه ی جزئی از دستمزد اطفال محسوب می شود و موجب می شود که مردان بتوانند کار جوانان را ارزان تمام نمایند. در غیر این صورت هر یک از مردان کارگر نیمی از نفع خود را از دست خواهد داد.^{۱۰۴} (به عبارت دیگر آقایان ساندرسون مجبور خواهند شد قسمتی از دستمزد مردان را، به جای این که با کار شبانه ی اطفال ببخشند از جیب مبارک خویش بپردازند. بدین طریق از منافع آقایان ساندرسون کمی کاسته خواهد شد و این آن دلیل واقعی ساندرسونی است برای اثبات این که بچه ها نمی توانند حرفه ی خویش را در اثنای روز بیاموزند.^{۱۰۵} مطلب این جا تمام نمی شود. تمام کار شبانه به گردن مردانی می افتند که اکنون به جایشان اطفال کار می کنند و آن ها تحمل چنین چیزی را نخواهند داشت. خلاصه آن که اشکالات به قدری بزرگ خواهد بود که احتمالاً منجر به حذف کامل کار شبانه خواهد گردید.) آقای ا. ف. ساندرسون می گوید: "برای آن قسمت که مربوط به تولید فولاد است تفاوتی حاصل نخواهد شد ولی...!" ولی آقایان ساندرسون کار دیگری غیر از ساختن فولاد ندارند. فولادسازی بهانه ی ساده ای برای اضافه ارزش سازی است. کوره های آهنگری، آهن گدازی و غیره، ساختمان ها، ماشین آلات، آهن، ذغال وظیفه ی دیگری غیر از تبدیل شدن به فولاد دارند. آن ها را آن جا آورده اند که کار اضافی جذب کنند و بدیهی است که آن ها در ۲۴ ساعت

^{۱۰۲} - "در عصر اندیشه مند و علت تراش ما کسی که نتواند برای هر چیز و حتی بدترین و فاسدترین چیزها دلیلی بیابد، باید واقعاً آدم بی چاره ای باشد. هر آن چه در جهان فاسد شده، بر اساس دلایل خوب فاسد گردیده است." (هگل. دائرة المعارف. بخش نخست: منطق. صفحه ۲۴۹).
^{۱۰۳} Hegel: Enzyklopädie. "Erster Teil: Die Logik".

بیش از ۱۲ ساعت جذب می کنند. آن ها نیز به نام خدا و حق مالکیت از طرف ساندرسون ها این اجازه را در مرد زمان کار یافته اند که در ۲۴ ساعت روز از عده ای کارگر کار بکشند. بنابر این به محض این که وظیفه ی کار دوشی آن ها متوقف می گردد، خصلت سرمایه بودن را از دست می دهند و برای ساندرسون ها زیان آور می شوند." و آن گاه برای ماشین های پر خرجی که نیمی از زمان متوقف می شوند و هم چنین برای آن مقدار از محصولی که ما با سیستم کنونی می توانیم تحویل دهیم زیان آور است. در آن صورت لازم خواهد بود که ما ساختمان ها و ماشین آلاتمان را دو برابر کنیم و بالنتیجه هزینه را دو برابر نماییم". ولی آخر چرا باید این ساندرسون ها بر سرمایه داران دیگری که روز کار می کنند و بالنتیجه در اثنای شب ماشین آلات، ساختمان ها و مواد خامشان معطل می ماند، چنین مزیتی داشته باشد؟ ا. ف. ساندرسون به نام تمام ساندرسون ها جواب می دهد: "درست است، خیلی هم درست است که این زیان ناشی از توقف ماشین آلات مربوط به تمام کارخانه جاتی است که فقط روز کار می کنند. ولی در مورد ما که از کوره های آهن گدازی استفاده می کنیم زیان بیشتری وارد می شود. اگر آن ها را گرم نگاه داریم ناچار مقداری مواد سوخت به هدر می رود (در صورتی که اکنون شیریه ی زندگی کارگران است که تلف می شود) و اگر آن ها را متوقف سازیم دوباره روشن کردن آن ها و به دست آوردن درجه ی حرارت لازم موجب اتلاف وقت می شود (در صورتی که اتلاف وقت خواب کارگران و حتی کودکان هشت ساله موجب برد برای قبیله ی ساندرسون در مورد وقت کار می شود)، و بالاخره به خود کوره ها هم در نتیجه ی اختلاف درجه ی حرارت لطمه می خورد" (در حالی که همین کوره ها ابداً از تعویض کار روزانه و شبانه رنجی نمی برند)^{۱۰۳}.

^{۱۰۳} - (۱۸۶۵، p. ۸۵)، Children's Employment Commission. IV. Report. از این قبیل توجهات مهرآمیز که از جانب کارخانه داران شیشه ساز نیز عنوان گردید مانند این که: "غذای منظم اطفال غیرممکن است زیرا مقداری از حرارت متصاعد از کوره ها به هدر می رود و برای آن ها زیان آور است" هیچ تأثیری به روی آقای وایت که مأمور تحقیق

۵- مبارزه برای روزانه‌ی عادی کار- قوانین قهرآمیز به منظور تطویل روزانه‌ی کار از میانه‌ی قرن چهاردهم تا پایان قرن هفدهم

"روزانه‌ی کار چیست؟" مدت زمانی که طی آن سرمایه مجاز است نیروی کاری را به مصرف برساند که ارزش روزانه‌ی آن را پرداخته است چه اندازه است؟ تا چه

the waste of

(animal power) کودکان رشدکننده‌ی این کشور، که در کارخانه‌های شیشه‌سازی کار می‌کنند و به سبب فقدان هرگونه وقت استراحت برای تغذیه و هضم از دست می‌روند، قابل قیاس نیست" (همان گزارش صفحه‌ی XLV). و چنین چیزی در "سال پُر از ترقی" ۱۸۶۵ اتفاق می‌افتد! قطع نظر از صرف نیروئی که برای برداشتن و حمل کردن بارها از طرف اطفال لازم است، در شیشه‌گری‌هایی که بطری و بلور آلات می‌سازند، این کودکان مجبورند که برای انجام کار خود طی شش ساعت از ۱۵ تا ۲۰ میل انگلیسی راه بروند و این جریان اغلب ۱۴ تا ۱۵ ساعت بدون انقطاع ادامه دارد. در بسیاری از این شیشه‌سازی‌ها، مانند نخ ریسی‌های مسکو، سیستم تعویض شش ساعته جریان دارد. "در عرض هفته بزرگ‌ترین وقت ممتد استراحت ۶ ساعت است که باید ضمن آن وقت رفتن و آمدن به کارخانه، شست و شو و لباس پوشیدن و غذا خوردن را نیز حساب کرد. به طوری که به زحمت وقت استراحتی باقی می‌ماند. هیچ فرصتی برای بازی کردن، برای استنشاق هوای خالص وجود ندارد مگر از زمان خوابی کسر شود که این همه برای کودکانی که کارهای بسیار دشوار در فضائی چنین سوزان انجام می‌دهند لازم است... این خواب مختصر نیز بریده می‌شود زیرا این کودکان باید خود هنگام شب بیدار شوند و در روز نیز سروصدای خارج مانع از خواب است". آقای وایت مواردی را می‌شمارد که پسر بچه‌ای ۳۶ ساعت پی در پی کار کرده است و نیز موارد دیگری که بچه‌های ۱۲ ساله تا ساعت ۲ صبح به طور طاقت فرسا کار کرده اند و سپس تا ساعت پنج صبح (سه ساعت) می‌خوابند و از نو همان کار را از سر می‌گیرند. تنظیم‌کنندگان گزارش عموم (ترمن هیر و تفتل)، Tufnell می‌گویند: "حجم کاری که پسران، دختران جوان و زن‌ها در اثبات تعویض روزانه با شبانه‌ی خود (spell of labour) انجام می‌دهند واقعاً شگفت‌انگیز است" (همان گزارش XL III و XLIV) و شاید سرمایه‌دار شیشه‌ساز برای این که امساک خود را اثبات کند شبنم سرمست از شراب پورتو دیر از کلوپ خود خارج می‌شود و در حالی که تلوتلو به خانه‌ی خود بر می‌گردد مانند احمقی این تصنیف را می‌خواند: (Britons never, never shall be slaves) (هرگز؛ هرگز یک نفر انگلیسی بنده نمی‌شود!)

حد ممکن است روزانه ی کار بیش از زمان کاری که برای تجدید تولید نیروی کار لازم است امتداد یابد؟ چنان که ملاحظه شد به این سؤالات سرمایه چنین پاسخ می دهد: روزانه ی کار عبارت از ۲۴ ساعت کامل است، منهای چند ساعت استراحت که بدون آن نیروی کار مطلقاً قادر به از سر گرفتن خدمت خویش نیست. این نکته خود به خود مسلم است که کارگر طی دوران حیات خویش به غیر از نیروی کار چیز دیگری نیست و بنابر این تمام اوقاتی که در اختیار دارد طبیعتاً و حقاً زمان کار محسوب می گردد و بالنتیجه از متعلقات ارزش افزائی سرمایه است. اما مسئله ی فرصت لازم برای پرورش انسانی، برای تکامل معنوی، برای انجام وظایف اجتماعی و مناسبات دوستانه، برای گسترش آزاد نیروهای مادی و معنوی حیات و حتی برای بر پا داشتن مراسم روز یکشنبه- هر چند در کشور تقدیس کنندان روز سبت^{۱۰۴} هم باشد- به کلی یاهو سرائی توخالی است. ولی سرمایه با شهوت بی حد و حصر و با جوع گرگ آسانی که در جستجوی اضافه کار است، نه تنها از حدود اخلاقی تجاوز می کند بلکه حداکثر مرزهای طبیعی روزانه ی کار را نیز درهم می شکند. وی زمانی را که برای رشد، تکامل و بهداشت جسم انسانی لازم است غصب می کند. وی زمانی را که برای کسب هوای آزاد و دریافت اشعه ی آفتاب ضرورت دارد می رباید. وی در

^{۱۰۴} - مثلاً هنوز در انگلستان گاه به گاه در دهات دیده می شود که کارگری را برای این که روز یکشنبه در باغچه ی کنار خانه اش به کار پرداخته است به جرم هتک حرمت نسبت به روز سبت به زندان محکوم ساخته اند. و همین کارگر اگر روز یکشنبه، حتی به مناسبت عقاید مذهبی خویش- از کارخانه ی فلزکاری، کاغذسازی و یا شیشه گری و امثال آن غیبت نماید به جرم نقض قرارداد جریمه می شود. پارلمان متعصب نیز به محض این که مثلاً بر پا داشتن روز یکشنبه با مسئله ی "ارزش افزائی" سرمایه برخورد پیدا می کند، گوش شنوایی ندارد. در تذکر نامه ای به تاریخ اوت ۱۸۶۳ که ضمن آن کارگران مغازه های ماهی فروشی و پرنده فروشی لندن درخواست حذف کار یکشنبه را نموده اند چنین گفته شده است که مدت کار آن ها در شش روز اول هفته به طور متوسط بالغ بر ۱۵ ساعت در روز می شود و روزهای یکشنبه ۸ تا ۱۰ ساعت کار می کنند. از این تذکر نامه به خوبی معلوم می شود که شکم پرستی مشکل پسندانه ی اشراف مؤمن اکستر هول Exeter Hall محرک این "کار یکشنبه" است. این "مقدسین" که این همه مراقب سلامت وجود خویشند، احساسات مسیحیت خود را بدین طریق نشان می دهند که با تسلیم و رضا کار فوق الطاقه، محرومیت ها و گرسنگی اشخاص دیگر را تحمل می کنند. تسلیم شدن در برابر شکم بیشتر زبان آور است (البته برای کارگران).

(Obsequium ventris perniciosius est).

وقت غذا خست می کند و هر قدر که امکان یابد آن را به پروسه ی تولید ملحق می سازد تا آن جا که به کارگران صرفاً مانند وسایل تولید خوراک داده می شود یعنی هم چنان که ذغال به دیگ بخار ریخته می شود و یا روغن و چربی به ماشین اضافه می گردد. خواب عادی را که برای به دست آوردن، نوساختن و تازه کردن نیروی حیاتی ضروری است، به چند ساعت استراحتی تقلیل می دهد که برای هر ارگانیسم مطلقاً خسته و کوفته اجتناب ناپذیر است. به جای آن که حفظ عادی نیروی کار تعیین کننده ی حدود روزانه ی کار باشد، در این جا به عکس آن حداکثر مصرف روزانه ی نیروی کار که، علیرغم شدت و رنج آوری آن، امکان پذیر است، معین حدود زمان استراحت کارگر می گردد. سرمایه غم طول عمر نیروی کار را نمی خورد. آن چه مورد علاقه ی اوست فقط و فقط حداکثر نیروی کاری است که می تواند طی یک روزانه ی کار جریان یابد. وی با کوتاه کردن عمر نیروی کار است که به این نتیجه می رسد، هم چنان که کشاورز حریص با از بین بردن حاصل خیزی زمین بازده آن را بالا می برد.

بنابر این تولید سرمایه داری، که ذاتاً عبارت از تولید اضافه ارزش و مکیدن اضافه کار است، با تطویل روزانه ی کار نه تنها نیروی کار انسانی را به وسیله ی ربودن شرایط معنوی و مادی تکامل و فعالیتش به زوال می کشاند بلکه موجب فرسودگی نابهنگام و مرگ خود نیروی کار نیز می گردد^{۱۰۰}. با کوتاه کردن زمان زندگی کارگر است که وی زمان تولید او را برای مدت معینی درازتر می کند.

ولی ارزش نیروی کار متضمن ارزش کالاهائی نیز هست که برای تجدید تولید کارگر یا برای ادامه ی نسل طبقه ی کارگر ضرورت دارند. پس اگر سرمایه در پویه ی بی حد و حصر خویش به دنبال ارزش افزائی تطویل برخلاف طبیعت

^{۱۰۰} - "در گزارش های پیشین خود نظریه ی برخی از کارخانه داران با تجربه را در باره ی ساعات اضافی بیان کرده ایم که می گویند.. مسلماً اضافه کار این خطر را دربر دارد که نیروی کار افراد را به طور زودرس به پایان برساند."
„Child. Empl. Comm. Report IV. ۱۸۶۵,“ p. XIII,

روزانه ی کار را ضرروی می شمارد و دوران عمر هر یک از کارگران و بالنتیجه مدت نیروی کار آن ها را کوتاه می کند، ناچار این ضرورت پیش می آید که سریع تر به تدارک جانشین نیروهای فرسوده بپردازد و بنابر این مخارج سنگین تری را برای جبران و تجدید تولید نیروی کار فرسوده متحمل گردد. هم چنان که هر قدر روزانه ماشینی سریع تر فرسوده شود سهم ارزشی تجدید تولید آن بیشتر است. بنابر این چنین به نظر می رسد که سرمایه باید بنا به مصلحت خاص خویش به سوی استقرار روزانه ی عادی کار کشانده شود.

برده دار همان طور که اسب می خرد کارگر خویش را نیز خریداری می کند. وی با از دست دادن بنده ی خویش سرمایه ای را از دست می دهد که جبران آن جز با خریداری مجدد از بازار برده فروشان امکان پذیر نیست. ولی "هر قدر برنج زارهای جنورجیا و مرداب های می سی سیپی تأثیر تقدیرآسا در مورد نابود ساختن زندگی انسانی داشته باشند، هیچ گاه این تخریب حیات انسانی به آن اندازه نیست که به وسیله ی سرریز مخازن ویرجینیا و کنتاکی جبران پذیر نباشد. ملاحظات اقتصادی که ممکن است از نظر تطبیق منافع خواجه در حفظ بنده ی خود تا حدی رفتاری انسانی نسبت به برده تأمین کند، پس از استقرار برده فروشی تغییر می یابد و به عکس مبنای شدیدترین حملات به جان بردگان می گردد. زیرا هنگامی که می توان جای وی را به وسیله ی وارد کردن سیاه پوستان خارج پُر نمود دیگر بنده تا زنده است طول عمرش کمتر از بارآوری کارش اهمیت دارد. به همین سبب یکی از اصول اقتصاد برده داری در کشورهای برده دار این است که مؤثرترین تدبیر اقتصادی عبارت از بیرون کشیدن بزرگ ترین بازده ها طی کوتاه ترین مدت ممکن از دام توده ی انسانی است (human cattle). از این روست که در کشاورزی استوائی، آن جا که بهره ی سالیانه اغلب برابر با مجموع سرمایه ی کشت داری* است، زندگی سیاهان به

* - کشت داری در برابر کلمه ی اروپائی plantation اختیار شده است. گرچه کلمه ی باغ داری در زبان فارسی وجود دارد ولی چون پلانتاسیون اصطلاحی است که به عمل سرمایه

بی شرمانه ترین شکلی فدا می شود. کشاورزی هند غربی، که قرن هاست مهد ثروت های افسانه ای تلقی می شود، زندگی میلیون ها انسان سیاه پوست را بلعیده است. امروزه در کوبا جایی که درآمدها برحسب میلیون شمارش می شود و کشت داران هر یک شاهزادگانی به شمار می آیند، دیده می شود که طبقه ی بردگان نه تنها از حیث خوراک به بدترین وضعی گرفتار و مورد شدیدترین فشارها هستند بلکه سالیانه بخش بزرگی از آنان در اثر رنج کار طاقت فرسا و نداشتن خواب و استراحت مستقیماً به دیار نیستی سوق داده می شوند»^{۱۰۶}.

(با اسامی دیگر قصه ی خود تو را نقل می کنم) *Mutato nomine de te fabula narratur* به جای تجارت برده بازار کار بخوانید و به جای کنتاکی و ویرجینیا، ایرلند و مناطق کشاورزی انگلستان، اسکاتلند و گال را در نظر آورید و به جای آفریقا، آلمان را بگذارید! سابقاً دیدیم که کار فوق العاده چه به سر کارگران ناتوانی لندن آورد ولی با این وجود بازار کار لندن همواره پر از آلمان ها و سایر نامزدهای مرگ برای کار ناتوانی است. کوزه گری چنان که دیدیم یکی از کوتاه عمرترین شعب صنعت است. ولی آیا بدین سبب کوزه گر پیدا نمی شود؟ جوزیاه وج وود Josiah Wedgwood، کاشف کوزه گری جدید، که خود از اصل کارگر است، در برابر مجلس عوام در سال ۱۷۸۵ اظهار نمود که در مجموع این صنعت ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر به کار اشتغال دارند^{۱۰۷}. در سال ۱۸۶۱ تنها در شهرهای بریتانیای کبیر بالغ بر ۱۰۱/۳۰۲ نفر در این صنعت کار می کردند. "صنایع پنبه ای ۹۰ سال عمر دارد. طی ۳ نسل که از نژاد انگلیسی گذشته، این صنعت ۹ نسل از کارگران پنبه را

plantation است و هم جنبه ی

سرمایه داری آن را تا حدی به وسیله ی ضمیمه شدن فعل داشتن نشان می دهد.

^{۱۰۶} Cairnes: „The Slave Power“, p. ۱۱۰- ۱۱۱.

^{۱۰۷} John Ward: „History of the Borough of Stoke-upon-Trent“.

London ۱۸۴۳. p. ۴۲

فرو کشیده است"^{۱۰۸}. درست است که در دوران های رونق پر تب و تاب، بازار کار کمبود نگرانی آوری از خود نشان داده است مثلاً در سال ۱۸۳۴. در این تاریخ کارخانه داران به اعضاء کمیسیون قانون بینوایان (Poor Law Commission) پیشنهاد کردند که "اضافه جمعیت" نواحی کشاورزی را به شمال کشور بفرستند و اظهار داشتند که کارخانه داران "قدرت آن را دارند که اینان را جذب کرده و به مصرف برسانند"^{۱۰۹}. این عین کلمات آنان بود. "نمایندگانی با اجازه ی کمیسیون قانون بینوایان به منچستر فرستاده شدند. صورتی از کارگران کشاورزی تهیه شد و به این نمایندگان تسلیم گردید. کارخانه داران به دفترهای کاریابی هجوم آوردند و هر کس را که به دردشان می خورد انتخاب نمودند و سپس خانواده ها به سوی شمال گسیل شدند. این بسته های انسانی که مانند عدل کالا، با برچسب، تسلیم شدند با کامیون یا از طریق رودخانه حمل گردیدند. برخی به زحمت زیاد پیاده به دنبال اینان راه افتادند و برخی دیگر که نمی دانستند کجا می روند، گرسنه در کلیه ی نواحی از هر طرف سرگردان می چرخیدند. به زودی این جریان تبدیل به دادوستد واقعی گردید. مجلس عوام به زحمت چنین وضعی را باور می کند. این تجارت منظم، این دادوستد گوشت و پوست انسانی ادامه یافت و نمایندگان منچستر این مردم را می خریدند و به کارخانه داران منچستر می فروختند عیناً همان طور که سیاهان به کشت داران ایالات جنوبی فروخته می شدند... سال ۱۸۶۰ بحبوحه ی رونق صنایع پنبه ای بود. از نو دست کار کمبود یافت و از نو کارخانه داران به معامله گران گوشت انسانی مراجعه کردند. اینان نیز تمام پشته های دورست Dorset و تپه های دیون Devon و دشت های ویلتس Wilts را زیرورو کردند. همه جا "اضافه جمعیت" جذب شده بود. روزنامه ی بری گواردین Bury Guardian با اندوه تمام متذکر شد که پس از انعقاد قرارداد بازرگانی بین انگلستان و فرانسه، صنایع پنبه امکان یافته است که

^{۱۰۸} - از نطق فراند Ferrand در مجلس عوام ۲۷ آوریل ۱۸۶۳

^{۱۰۹} - "That the manufacturers would absorb it and use it up." این ها عین کلمات کارخانه داران پنبه بود."

در حدود ۱۰/۰۰۰ بازوی دیگر را به کار اندازد و به زودی از ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر لازم خواهد بود. پس از آن که نمایندگان و معاونین سوداگران گوشت انسانی، بدون آن که کامیابی چندانی به دست آورند، شیرهای تمام نواحی کشاورزی را در سال ۱۸۶۰ کشیدند، کارخانه داران هیئت نمایندگی ای نزد آقای ویلیرس Villiers رئیس اداره ی قانون فقرا (Poor Law Board) گسیل داشته از وی تقاضا کردند که از نو به آن ها اجازه دهد تا اطفال فقیر و کودکان یتیم ورک هاوس Workhouses را فرا خوانند.^{۱۱۰}

^{۱۱۰} - در همان سند. علیرغم حسن نظر خویش ویلرس "قانونا" در وضعی قرار داشت که مجبور بود تقاضای کارخانه داران را رد کند. با این وجود آقایان مزبور به وسیله ی مساعدت دوائر محلی خیریه به منظور خود رسیدند. آقای آ. ردگریو Redgrave بازرس کارخانه جات اطمینان می دهد که این بار سیستمی، که طبق آن کودکان یتیم و فقیر "قانونا" به مثابه ی پیشه آموزان تلقی می شوند، "همراه با سوءاستفاده های گذشته نبوده است" - درباره ی این "سوءاستفاده ها" مندرجات کتاب انگلس تحت عنوان "وضع طبقات زحمت کش و غیره" ملاحظه شود. - معذک در یک مورد این سوء استفاده از سیستم نسبت به دختران و زنان جوانی که از مناطق کشاورزی اسکاتلند به لانکا شایر Lancashire و چشایر Cheshire کشانده شده بود وقوع یافته است". در این سیستم کارخانه دار با مقامات پرورشگاه ها قراردادی برای دوره ی مشخصی منعقد می کند. وی خوراک و پوشاک و مسکن کودکان را تأمین می کند و پول کمی هم به آن ها می دهد. مطالبی که آقای ردگریو در این مورد ذکر کرده ما ذیلاً می آوریم، به ویژه از آن جهت شگفت انگیز است، که در سال ۱۸۶۰ در میان سال های رونق صنایع پنبه در انگلستان یگانه است و علاوه بر این سطح دستمزد بالاست زیرا تقاضای فوق العاده ی نیروهای کارگری نه تنها با کم جمعیت شدن ایرلند برخورد پیدا نموده است بلکه با مهاجرت بی سابقه ای نیز که از مناطق کشاورزی انگلستان و اسکاتلند به طرف استرالیا و آمریکا انجام گردید و هم چنین با نقصان واقعی جمعیت که در برخی از مناطق کشاورزی انگلستان بدان جهت روی داده بود که از طرفی طبق نقشه ی آگاهانه ای به نیروی حیاتی لطمه وارد شده بود و از سوی دیگر سوداگران گوشت انسانی سابقاً شیرهای جمعیت فعال این مناطق را کشیده بودند، تقارن یافته بود. و با وجود همه ی این ها آقای ردگریو چنین می گوید: "این نوع کار (کار کودکان پرورشگاه ها) که گران قیمت است (high-priced labour) فقط از آن جهت مورد جستجو قرار می گیرد که کارگر دیگری نمی توان یافت. مزد عادی برای پسر بچه ی ۱۳ ساله ای تقریباً ۴ شیلینگ در هفته است. اما ۵۰ تا ۱۰۰ چنین پسر بچه ای را مسکن دادن، لباس پوشاندن و خوراک دادن و نیز آن ها را تحت نظر پزشک قرار دادن و به خوبی مراقبت نمودن و با وجود این همه مقداری کمی پول دادن با سرانه ی ۴ شیلینگ در هفته واقعاً امکان پذیر نیست". (Rep. Of the Insp. Of Factories for ۳oth April ۱۸۶۰, p. ۲۷). آقای ردگریو فراموش می کند به ما بگوید آن چه را که در کارخانه دار نمی تواند برای ۵۰ یا ۱۰۰ نفر پسر بچه ای که مشترکاً منزل دارند و خوراک و پوشاک آن ها مشترکاً تأمین

به طور کلی تجربه به سرمایه دار می آموزد که همواره اضافه جمعیتی وجود دارد یعنی اضافه ای نسبت به احتیاجات افزایی آنی سرمایه و علیرغم این که اضافه جمعیت مزبور از نسل های انسانی ای تشکیل می شود که فرسوده و کم عمرند و به سرعت هر کدام دیگری را می رانند و یا به عبارت دیگر هنوز نرسیده چیده می شوند^{۱۱۱}. ولی از سوی دیگر تجربه به ناظر فهم نیز نشان می دهد که با چه سرعت و عمقی تولید سرمایه داری، تولیدی که از لحاظ تاریخی تازه دیروز دست به کار شده، به ریشه ی توده های مردم حمله ور گردیده است و چگونه انحطاط جمعیت صنعتی فقط به وسیله ی جذب عناصر ابتدائی دهات کند می شود و نیز چگونه خود کارگران دهات نیز، با وجود هوای آزاد و اصل انتخاب طبیعی، که در میان آنان این همه نیرومند است و فقط به قوی ترین افراد امکان زندگی می دهد، شروع به زوال کرده اند^{۱۱۲}. ولی برای سرمایه که با این همه "دلایل پسندیده" رنج ها و مصائب

(„Rep. of the Insp. of Fac. ۳۱ st oct. ۱۸۵۵,“ p. ۱۰۳)

همین ردگریو بازرس کارخانه جات پس از نمایشگاه سال ۱۸۵۱ به کشورهای قاره ای اروپا و از جمله به فرانسه و پروس مسافرت کرد تا وضع کارخانه جات آن کشورها را مطالعه کند. وی درباره ی کارگر صنعتی پروس چنین می گوید: "مزدی که وی دریافت می نماید درست برای غذای ساده و آسایش کمی، که وی به آن عادت دارد و به آن قانع است، کفایت می کند... وی بدتر از رقیب انگلیسی خود زندگی می نماید و سخت تر از او کار می کند".

(„Rep. of the Insp. of Fact. ۳۱ st oct. ۱۸۵۵,“ p. ۸۵)

۱۱۱ - "کارگرانی که کار بیش از اندازه می کنند با سرعت شگفت انگیزی می میرند ولی جای آن ها که از بین می روند فوراً دوباره پر می شود و این زیاد تغییر یافتن بازیگران تغییری در صحنه ایجاد نمی کند". "۵۵", Vol. I, ۱۸۳۳, „England and America“ (مصنف: ا. ج. ویکفیلد (E. G. Wakefield).

۱۱۲ - مراجعه کنید به:

(„Public Health. Sixth Report of the Medical officer of the Privy Council ۱۸۶۳“)

نسل های کارگری اطراف خود را نفی می کند، دورنمای انحطاط انسانیت و از بین رفتن غیرقابل اجتناب جمعیت همان قدر مؤثر است که خطر سقوط احتمالی خورشید بر زمین. طی هرگونه سفته بازی هر کس به خوبی می داند که روزی طوفان حتماً در می رسد ولی هر کس امیدوار است، پس از آن که باران طلا نصیب خود او شد و آن را در جای مطمئنی نهاد، این بلا به سر همسایه اش فرود آید. (اندر پس مرگ من چه دریا چه سراب) *Après moi le déluge!* شعار هر سرمایه دار و هر کشور سرمایه داری است. بنابر این سرمایه به هیچ وجه توجهی نسبت به سلامت و دوران زندگی کارگر ندارد مگر این که به حکم جامعه به رعایت آن وادار گردد^{۱۱۳}. به شکایات درباره ی انحطاط جسمانی و معنوی، مرگ زودرس، شکنجه های کار طاقت فرسا سرمایه چنین جواب می دهد: "چگونه باید از این رنج ها نگران بود در صورتی که هم آن ها هستند که شادمانی (منافع) ما را فراهم می سازند؟ ولی به طور کلی باید گفت که این امر منوط به حسن نیت یا سوء نیت افراد سرمایه دار نیست.

که به سال ۱۸۶۴ در لندن انتشار یافته است. این گزارش به ویژه درباره ی کارگران کشاورزی بحث می کند. "کنت نشین ساترلند Sutherland به مثابه ی یکی از پیشرفته ترین کنت نشین ها تلقی شده است. ولی بررسی های اخیر آشکار می سازد که در بخش های این ناحیه، که از قدیم به علت داشتن مردان خوش اندام و سربازان رشید این همه شهرت داشته است، اکنون اهالی به نژادی نحیف و مردنی انحطاط یافته اند. در سالم ترین نقاط، روی تپه هایی که در برابر دریا قرار گرفته اند، چهره ی کودکان چنان ضعیف و رنگ پریده است که نظیر آن را می توان فقط در هوای زهرآلود پس کوچه های لندن دید".

(Thornton: „Over- population etc.“ p. ۷۴- ۷۵).

"در واقع اینان شبیه به ۳۰ هزار کوهستانیان عیاش اسکاتلندی *galant Highlanders* هستند که در پس کوچه ها و حیاط های گلاسکو با فواحش و دزدان هم زیستند".^{۱۱۴} - "با این که سلامت توده های مردم یکی از عوامل مهم سرمایه ی ملی است، ما خود را ناچار از این اعتراف می بینیم که سرمایه داران به هیچ وجه در صدد آن نیستند که این گنجینه را حفظ کنند و به آن ارزش دهند ... رعایت سلامت کارگران به کارخانه داران تحمیل شده است."

(روزنامه ی تایمز ۵ نوامبر ۱۸۶۱). "مردان وست رایدینگ West Riding به منزله ی پارچه سازان تمام بشریت تلقی شده اند... سلامت توده های کارگر فدا شد و طی یکی دو نسل نژاد آن ها به انحطاط می گرائید ولی واکنشی به وجود آمد. ساعات کار کودکان محدود شد و غیره." ("Report of the Registrar General for October ۱۸۶۱")

رقابت آزاد قوانین ذاتی تولید سرمایه داری را مانند قوانین عینی ماهرانه به افراد سرمایه دار تحمیل می کند^{۱۱۴}.

تعیین روزانه ی عادی کار نتیجه ی چندین قرن مبارزه میان سرمایه دار و کارگر است. ولی تاریخ این مبارزه دو جریان متضاد را نشان می دهد. مثلاً کافی است که قانون کارخانه جات انگلستان در زمان حاضر با آئین نامه ی کار انگلستان از سده ی ۱۴ تا نیمه ی قرن هیجدهم مورد مقایسه قرار گیرد^{۱۱۵}. در حالی که قوانین جدید کارخانه جات روزانه ی کار را اجباراً کوتاه می کنند، آن آئین نامه می کوشید که با قوه ی قهریه روزانه ی کار را تطویل نماید. بدیهی است که دعاوی سرمایه در حال جنینی و آغاز کارش، یعنی آن گاه که هنوز حق خویش را برای مکیدن مقدار مشخصی از اضافه کار، نه تنها فقط به زور مناسبات اقتصادی بلکه با کمک قدرت

^{۱۱۴} - مثلاً به همین سبب است که از آغاز سال ۱۸۶۳ دیده می شود که ۲۶ مؤسسه که در ناحیه ی استافورد شایر دارای کوزه گری های وسیعی هستند و از آن جمله بنگاه و ج وود Wedgwood و پسران، ضمن تذکر نامه ای "مداخله ی ماهرانه ی دولت" را تقاضا می کنند. "رقابت با سرمایه داران دیگر" هیچ گونه امکان محدود ساختن زمان کار کودکان و غیره را به طور "داوطلبانه" به آن ها نمی دهد. "بنابراین هر اندازه ما از مضاری که فوقاً ذکر شد متأسف باشیم غیرممکن است که از آن ها به وسیله ی توافقی بین کارخانه داران اجتناب نمود... با توجه به نکات مذکور ما به این نتیجه رسیده ایم که وضع یک قانون اجبارکننده ضرورت یافته است." (Child. Empl. Com. 1st. Rep. ۱۸۶۳، p. ۳۲۲)

یادداشت الحاقی به زیر نویس ۱۱۴ - گذشته ی بسیار نزدیک می تواند مثال بارزی در این مورد به شمار آید. ترقی قیمت پنبه در دوران فعالیت پُر تب و تاب صنعت موجب شد که صاحبان کارخانه جات بلاک برن Blackburn با یکدیگر درباره ی زمان کار در کارخانه جات خود برای مدت مشخصی که موعد آن در آخر سال ۱۸۷۱ سر می رسید، توافق نمایند. در این اوضاع و احوال کارخانه داران متمدن تر که در عین حال هم پارچه باف و هم ریسنده بودند این کم شدن میزان تولید را که در اثر توافق مزبور به وجود آمده بود مورد استفاده قرار دادند و در کارخانه های خویش بر شدت و بسط کار خویش افزودند و بدین طریق منافع کلانی به زیان کارخانه داران کوچک تحصیل نمودند. کارخانه داران کوچک که در تنگنا قرار گرفته بودند کارگران را دعوت کرده آن ها را تحرک به آژیتاسیون جدی به منظور تحصیل نه ساعت کار در روز نمودند و به آن ها وعده دادند که برای این منظور با پول خود به آنان کمک خواهند نمود.

^{۱۱۵} - این آئین نامه ی کار که در همان زمان در فرانسه و هلند نیز دیده می شود، به طور کلی در انگلستان فقط هنگامی لغو گردید که مدت ها پیش شرایط تولید این آئین نامه را کنار گذاشته بود.

دولتی، تأمین می نمود، نسبت به آن چه که وی در سن بلوغ لندندکنان و غیر غم خویش اضطراراً گذشت نموده است بسیار کوچک و حقیر است. قرن ها لازم بود تا در اثر تکامل شیوه ی تولید سرمایه داری کارگر "آزاد" به میل و رضای خود حاضر شود، یعنی اجتماعاً مجبور گردد، تمام اوقات زندگی فعال خود و حتی تمام استعداد کار خویش را به بهای وسائل عادی معیشت بفروشد و بدین طریق از حق ارشدیت خویش در برابر بشقاب عدس صرف نظر نماید. بنابر این طبیعی است که آن تطویل روزانه ی کاری، که سرمایه از نیمه ی قرن چهاردهم تا پایان قرن هفدهم کوشیده است به زور دولت به کارگران بزرگسال تحمیل نماید، تقریباً مرزهای زمان کاری تطبیق نماید که در نیمه ی دوم قرن نوزدهم دولت برای جلوگیری از تبدیل خون کودکان به سرمایه در گوشه و کنار تحمیل می کند. مثلاً آن چه امروزه در ایالت ماساچوست Massachusetts، که تا این اواخر هنوز به مثابه ی آزادترین ایالت جمهوری آمریکای شمالی محسوب می شد، به مثابه ی حدود دولتی کار کودکان کمتر از ۱۲ سال اعلام گردیده است، در نیمه ی قرن هفدهم در انگلستان روزانه ی کار عادی پیشه وران نیرومند، کشت کاران تناور و آهنگران کوه پیکر به شمار می آمد^{۱۱۶}.

^{۱۱۶} - "هیچ کودکی کمتر از ۱۲ سال نباید در کارخانه ای بیش از ۱۰ ساعت در روز به کار واداشته شود." (از آئین نامه ی ماساچوست، ۶۳ فصل ۱۲)

"General Statutes of Massachusetts", ۶۳, ch. ۱۲ (این تصویب نامه ها از سال ۱۸۳۶ تا سال ۱۸۵۸ انتشار یافته اند). "کاری که در جریان ده ساعته ی روز در کارخانه جات پنبه، پشم، ابریشم، کاغذ، شیشه سازی و کتان و هم چنین در کارخانه جات فلزکاری انجام می گردد بایستی به مثابه ی روزانه ی قانونی کار تلقی گردد. مقرر می گردد که از این پس نباید هیچ صغیری که در کارخانه استخدام شده است بیش از ده ساعت در روز یا ۶۰ ساعت در هفته به کار گماشته شود و نیز از این پس هیچ خردسالی کمتر از ده سال نباید به عنوان کارگر در هیچ کارخانه ی این ایالت پذیرفته شود"

State of New-Oersey. An Act of limit the hours of labour etc. ۶۱- and "

۶۲ " (قانون ۱۱ مارس ۱۸۵۵)

- هیچ صغیری بین ۱۲- ۱۵ سال نباید در هیچ کارگاهی بیش از ۱۱ ساعت در روز، یا قبل از ساعت ۵ صبح و یا پس از ساعت ۷ و نیم شب به کار گماشته شود."

طاعون بزرگی که بسیاری از مردم را نابود ساخت بهانه ی وضع نخستین آئین نامه ی کارگران "Statute of Labourers" (بیست و سومین سال سلطنت ادوارد سوم، ۱۳۴۹) گردید. گفته می شود بهانه (نه علت، زیرا این قبیل قوانین قرن ها پس از آن که بهانه ناپدید شده است باقی می مانند) این طاعون آن چنان بود که درباره ی آن یک نویسنده ی توری * Tory چنین گفته است: "دشواری یافتن کارگر به قیمت مناسب (یعنی به قیمتی که مقدار مناسبی کار فوق العاده در اختیار کارفرمایان قرار دهد) در واقع غیرقابل تحمل گردیده است"^{۱۱۷}. در نتیجه هم دستمزدهای مناسب و هم حدود روزانه ی کار به وسیله ی قوه ی قهریه ی قانون تحمیل گردید. این آخرین نکته که اکنون به تنهائی مورد علاقه ی ماست. در آئین نامه ی ۱۴۹۶ تکرار شده است (به هنگام سلطنت هاتری هفتم). روزانه ی کار برای کلیه ی پیشه وران (artificers) و کارگران کشاورزی می بایستی از ماه مارس تا ماه سپتامبر از ساعت ۵ صبح تا ساعت ۷ شب ادامه یابد (چیزی که هیچ گاه به موقع اجرا در نیامد). ولی ساعات غذا عبارت بود از یک ساعت برای صبحانه، یک ساعت و نیم برای ناهار و نیم ساعت برای نان ساعت چهار، یعنی درست دو برابر وقتی که به وسیله ی قانون کارخانه جات مرد اجرای کنونی تعیین گردیده است"^{۱۱۸}. در زمستان

„Revised Statutes of the State of Rhode I stand etc.“ ch. ۳۹ § ۲۳, ۱. July ۱۸۵۷.

* - منتسب به حزب توری ها Tories - حزب زمین داران بزرگ و متوسط انگلستان که در زمان رجعت سلسله استوارت تشکیل گردید (۱۶۶۰) و سپس در ۱۸۳۰ نام حزب محافظه کار به خود گرفت. حزب مزبور در دوران معاصر جنبه ی زمین داری خود را تقریباً از دست داده است.

^{۱۱۷} - („Sophisms of Free Trade“ ۷ edit. London ۱۸۵۰, p. ۲۰۵) با وجود این همین توری اعتراف می کند که: "مصوبات پارلمان درباره ی تنظیم دستمزدها به ضرر کارگران و به سود کارفرمایان در دوران طولانی ۴۶۴ سال قوت قانونی داشت. عده ی نفوس افزایش یافت و این قوانین زائد و مزاحم گردید". (همان نوشته صفحه ۲۰۶).
^{۱۱۸} - ج- وید J. Wade درباره ی این آئین نامه به حق متذکر می شود که: "از آئین نامه ی ۱۴۹۶ چنین بر می آید که غذا معادل ثلث درآمد پیشه ور و نصف درآمد کارگر کشاورزی به حساب می آمده است. این نکته نشان دهنده ی آن است که سطح استقلال میان کارگران نسبت به

کار می بایستی از ساعت ۵ صبح آغاز شده تا تاریکی شب با همان فاصله ها امتداد یابد. آئین نامه ای از ملکه ی الیزابت (سال ۱۵۶۲) برای تمام کارگرانی که "روزانه و هفتگی اجیر شده اند" مدت روزانه ی کار را بدون تغییر باقی می گذارد ولی می کوشد تا فواصل آن را به دو ساعت و نیم برای تابستان و ۲ ساعت برای زمستان تقلیل دهد. ناهار باید فقط یک ساعت طول بکشد و "نیم ساعت خواب بعدازظهر" باید فقط بین اواسط مه و میانه ی اوت مجاز شمرده شود. برای هر ساعت غیبت بایستی یک پنی از مزد کسر شود. معهذاً شرایط کارگران در عمل بهتر از کتاب قانون بود. ویلیام پتی، پدر اقتصاد و تا حدی مخترع آمارگری در نوشته ای که در ثلث آخر سده ی هفدهم انتشار یافته می گوید: "کارگران (Labouring men) که در آن هنگام به کارگران کشاورزی اطلاق می شده است) ده ساعت در روز کار می کنند و بیست غذا در هفته می خورند از این قرار: سه غذا در هر روز کار و دو غذا در روز یکشنبه. از این رو روشن است که اگر آن ها بخواهند جمعه شب را روزه بگیرند و غذای ظهرشان را طی یک ساعت و نیم صرف نمایند، در صورتی که اکنون دو ساعت برای این منظور صرف می کنند یعنی از ساعت ۱۱ صبح تا یک بعدازظهر، یا به عبارت دیگر اگر یک بیستم بیشتر کار کنند و یک بیستم کمتر مصرف نمایند، یک دهم مالیاتی که فوقاً ذکر شده است قابل وصول می گردد"^{۱۱۹}. آیا دکتر آندریو یور* محق نبود که فریاد می کرد قانون ۱۲ ساعت کار سال ۱۸۳۳ به مثابه ی رجعت به

(J. Wade: History etc. "p. ۲۴, ۲۵ and ۵۷۷)

خطا بودن این ادعا، که گویا تفاوت موجود معلول رابطه ی قیمت بین خوراک و پوشاک آن زمان و امروز است از یک نظر بسیار سطحی به نوشته ی اسقف فلیت وود Fleetwood تحت عنوان (چاپ اول، لندن ۱۷۰۷ و چاپ دوم لندن ۱۷۴۵) "Chronicon Pretiosum etc." آشکار می گردد.

^{۱۱۹} - (W. Petty: „Political Anatomy of Ireland“ ۱۶۷۲. edit. ۱۶۹۱, p. ۱۰)

* - Andrew Ure (۱۷۷۸-۱۸۷۵) شیمی دان و اقتصاددان انگلیسی یکی از مدافعین سرسخت سرمایه داری و صنعت بزرگ.

ازمنه ی تاریکی است؟ به هر حال مقررات مندرج در آنین نامه که به وسیله ی پتی ذکر گردیده است در مورد کارآموزان نیز جاری است. ولی شکایت ذیل چگونگی کار کودکان راحتی در آخر قرن هفدهم نشان می دهد: "جوانان ما در انگلستان تا زمانی که هنوز کارآموز نشده اند هیچ کاری انجام نمی دهند و آن گاه طبعاً برای این که پرورش یافته پیشه وران کاملی شوند وقت زیاد لازم دارند (۷ سال). به عکس آلمان مورد ستایش است زیرا آن جا کودکان از گهواره به بعد لااقل "با اشتغال به کار کمی بار می آیند" ۱۲۰.

A Discours on the Necessity of Encouraging Mechanick " - ۱۲۰
"Industry" London ۱۶۸۹. p. ۱۳.

مکولی (*) Macaulay که تاریخ انگلستان را به سود ویک (***) و بورژوازی تحریف کرده است بلیغانه چنین انشاد می کند: "عادت به کار واداشتن کودکان نابالغ... به درجه ای در قرن هفدهم شیوع داشت که با وضع صنعت آن زمان تطبیق نمی کرد. در نورویچ Norwich مرکز اصلی صنایع پنبه یک کودک شش ساله نیز شایسته ی کار کردن تلقی می گردید. نویسندگان مختلفی ی این زمان که برخی از آنان شهرت مردمان بسیار حسن نیتی نیز داشتند با شور تمام این امر را گوشزد می کردند که تنها پسر بچه ها و دختران جوان در این شهر ثروتی ایجاد می کنند که سالیانه ۱۲ هزار لیره بر مخارج زندگی خود آن ها افزونی دارد. هر قدر ما با دقت بیشتری تاریخ گذشته را مورد مطالعه قرار می دهیم بیشتر به این نتیجه می رسیم که نظریه ی کسانی که مدعی هستند دوران ما پُر از عیوب تازه ی اجتماعی است مردود است... آن چه واقعاً تازه است عبارت از هوش و ذکاوتی است که فساد را کشف می کند و انسانیتی است که به آن تسکین می بخشد". (V. I. P. ۴۱۷, "History of England", مکولی می توانست باز مثالی از دوستان تجارت در قرن هفدهم که "بسیار با حسن نیت بودند" ذکر کند که با شور تمام داستان کودک چهار ساله ای را نقل می کند که در یکی از بیمارستان های هلند به کار گماشته شده بود و نیز متذکر گردد که چگونه این نمونه ی تقوای تحقق یافته" به مثابه ی سرمشق در کلیه ی نوشته های بشر دوستانی نظیر مکولی تا زمان آدام اسمیت نقل گردیده است. این نکته صحیح است که هر قدر بیشتر کارخانه جانشین کارگاه پیشه وری گردد آثار استثمار کار کودکان بیشتر دیده می شود. این بهره کشی از کار کودکان در کلیه ی ازمنه تا حدی نزد دهقانان وجود داشته است و هر قدر یوغ اسارت دهقان سخت تر می گردد این بهره کشی نیز بیشتر توسعه می یابد. گرایش سرمایه را نمی توان نادیده گرفت. ولی هنوز فاکت ها به اندازه ی پدیده ی کودک دو سر نادرند. به همین جهت است که با این همه شور مورد توجه "دوستان تجارت" روشن بین می گردد و آن را مانند چیزی که مخصوصاً قابل ستایش است تلقی نموده تقلید از آن را به معاصرین و آیندگان توصیه می کنند. همین فریب کار اسکاتلندی، همین مکولی زیباگوی می گوید: "امروز فقط سخن از انحطاط شنیده می شود در صورتی که من جز پیشرفت چیزی نمی بینم". زهی چشم و به ویژه زهی گوش!

(*) - توماس مکولی (۱۸۰۰ - ۱۸۵۹) - تاریخ نویس انگلیسی از مکتب لیبرال.

طی قسمت اعظمی از قرن هیجدهم یعنی تا دوران صنعت بزرگ هنوز سرمایه توفیق نیافته بود که جز در مورد کارگران کشاورزی، سرتاسر هفته ی کارگر را در برابر پرداخت ارزش هفتگی نیروی کارش به چنگ آورد. این امر که کارگران امکان داشتند با مزد چهار روزه زندگی تمام هفته ی خود را بگذرانند موجب آن بود که آن ها دلیل قانع کننده ای برای دو روز کار بیشتر به نفع سرمایه دار نمی دیدند. بخشی از اقتصاددانان انگلیسی که در خدمت سرمایه بودند با شدت تمام علیه این سخت سری کارگران برخاست در حالی که بخش دیگر آن به دفاع از کارگران پرداخت. برای مثال به مشاجره ای که بین پوست لت وایت Postlethwayt، کسی که فرهنگ تجارتش در آن زمان به اندازه ی نوشته های مشابه امروزی مک کولوخ Mac Culloch و مک گریگور Mac Gregor شهرت داشت، و مؤلف سابق الذکر کتاب "Essay on Trade and Commerce" گوش فرا دهیم^{۱۱}.

پوست لت وایت از جمله می گوید: "من نمی توانم به این مشاهدات مختصر پایان دهم بدون این که گفتار فرومایه ای را که در دهان بسیاری هست ذکر کنم. می گویند در صورتی که کارگر (industrious poor) طی پنج روز مزد کافی برای زندگی خود دریافت نماید دیگر نمی خواهد ۶ روز کامل کار کند. لذا به این نتیجه می رسند

(**) - وینگ Wighs - حزب بورژوازی صنعتی انگلستان هم زمان با حزب توری و رقیب آن حزب، بعدها این حزب تغییر نام دارد و حزب لیبرال خوانده شد.
^{۱۱} - یکی از مدعیان سرسخت کارگران همین مصنف مجهولی است که در متن ذکر گردیده و کتاب ذیل را "An Essay on Trade and Commerce, Containing Observation on Taxation etc." London ۱۷۷۰ پلونیوس آرنوریانگ Polonius Arthur Young، این آمارگر پُرگو و وصف ناپذیر، نیز قبلاً در نوشته ی خود تحت عنوان "Consideration on Taxes" London ۱۷۶۵، از همین روش پیروی کرده است. از میان مدافعین کارگران باید در مرحله ی اول از جاکوب و اندرلینت (J. Vanderlint) ۱۷۳۴ London "Money answers all things" و ناتانیل فوستر کشیش "An Enquiry into the Causes of: Nathaniel Forster the Present High Price of Provisions", London ۱۷۶۷ و دکتر پرایس Dr. Price و به ویژه از پوست لت وایت، چه در ملحقه ی به فرهنگ عمومی دادوستد وجه در اثر دیگرش تحت عنوان: "Great Britain's Commercial Interest explained and improved", London, ۱۷۵۵ o. edit. یاد نمود. همین فاکت ها را می توان نزد بسیاری از نویسندگان آن زمان مشاهده کرد از جمله نزد جوزیاه توکر Josiah Tucker.

که ضروری است از راه مالیات یا به هر وسیله ی دیگر قیمت ارزاق را چنان گران کرد که پیشه ور و کارگر کارخانه مجبور شوند هر هفته شش روز کامل کار کنند. من اجازه می خواهم که با عقیده ی این سیاست مداران بزرگ، که در راه بردگی دائمی مردم زحمت کش این کشور کمر بسته اند، موافقت نداشته باشم.

"The perpetual slavery of the Working people"

اینان ضرب المثل *all work and no play* (فقط کار کردن و بازی نداشتن موجب بلاهت است) را فراموش می کنند. آیا انگلستان از نبوغ و استعداد پیشه وران و کارگران کارخانه های خویش که تا کنون در همه جا موجب اعتبار و شهرت محصولات انگلیسی شده اند، بر خود نمی بالد؟ این امر مورهون چه چیز بوده است؟ احتمالاً هیچ چیز دیگری غیر از نحوه و شیوه ی بدیعی که توده ی کارگری ما برای تفریح خویش دارد موجبات این وضع را فراهم نکرده است. اگر کارگران ما مجبور می بودند که تمام سال همه ی ۶ روز هفته را کار کنند و همواره همان عملیات را تکرار نمایند محققاً از بداعت آن ها کاسته می شد و به جای آن که شاد و تردست باشند بلید و تنبل می گردیدند. آیا با وجود چنین بردگی آن ها شهرت خود را به جای آن که حفظ کنند از دست نمی دهند؟ چه نوع مهارت هنری می توان از حیواناتی که با چنین شدت مورد بدرفتاری قرار می گیرند (*hard driven animals*) انتظار داشت؟...

بسیاری از آنان در ظرف ۴ روز کاری را که یک نفر فرانسوی در ۵ یا ۶ روز می کند انجام می دهند. ولی اگر قرار باشد که انگلیس ها دائماً اعمال شاقه انجام دهند آن گاه بیم آن می رود که از فرانسویان نیز پائین تر افتند (*degenerate*). اگر ملت ما از لحاظ دلاوری خود در جنگ شهرت یافته است، آیا نمی گوئیم که وی از طرفی این شهرت را مروهون روز بیف ها و پودینگ های خوب انگلیسی است و از سوی دیگر مروهون روح آزادی مشروطیت ماست؟ چرا پس نبوغ، نیرو مهارت عالی پیشه وران و کارگران ما نباید مروهون نوع ویژه ی تفریح آن ها باشد؟ امیدوارم که

اینان دوباره نه چنین امتیازی را از دست بدهند و نه زندگی خوبی را فرو گذارند که منشاء مهارت در کار و جسارت آن هاست^{۱۲۲}.

به این مطالب مصنف کتاب *Essay on Trade and Commerce* چنین جواب می دهد: "چنان چه طبق مقررات خداوندی است که باید روز هفتم هفته را جشن گرفت، این متضمن آن است که روزهای دیگر هفته تعلق به کار داشته باشد (مقصود وی سرمایه است چنان که اکنون خواهیم دید). پس نمی توان آن هائی را که می خواهند دیگران را به اجراء این دستور خداوندی وادار کنند سنگ دل و بی رحم خوانند... در باره ی این که به طور کلی انسان طبعاً گرایش به سوی تنبلی و راحت طلبی دارد، می توان به وسیله ی تجربه ی قابل تأسفی در مورد توده های کارگران ما پی برد. اینان به طور متوسط بیش از چهار روز در هفته کار نمی کنند مگر در صورتی که زندگی گران شود... فرض کنیم که یک بوشل گندم نماینده ی کلیه ی وسائل زندگی یک نفر کارگر باشد و ۵ شیلینگ، قیمت داشته باشد و نیز فرض کنیم که کارگر به وسیله ی کار خویش روزانه یک شیلینگ به دست آورد. بنابر این به بیش از ۵ روز کار در هفته احتیاج ندارد و این مدت ۴ روز خواهد بود اگر قیمت بوشل گندم به ۴ شیلینگ بالغ گردد... اما چون در این کشور پادشاهی دستمزد به نسبت بهای وسائل زندگی بسیار بالا قرار گرفته است، کارگر کارخانه ای که ۴ روز کار می کند پول زیادتری نیز دریافت می نماید و با آن می تواند بقیه ی هفته را بیکار زندگی کند... امیدوارم به قدر کافی این نکته را روشن ساخته باشم که ۶ روز کار معتدل در هفته به هیچ وجه بردگی نیست. کارگران کشاورزی ما همین طور کار می کنند و کلیه ی ظواهر نشان می دهد که آنان خوشبخت ترین زحمت کشانند (labouring poor)^{۱۲۳}. ولی هلندی ها در کارخانه جات خود بدین

^{۱۲۲} - ۱۴. p. "First Preliminary Discourse", Postlethwayt: eld. "An Essay etc." خود او در صفحه ی ۹۶ کتاب خود نقل می کند که این خوشبختی کارگران کشاورزی انگلیسی از چه مقوله بوده است. وی می گوید: "قدرت فعاله ی

طریق کارمی کنند و ملت بسیار سعادت‌مندی به نظر می‌رسند. فرانسویان نیز به شرط این که روزهای تعطیل زیادی مانع کارشان نشود به همین نحو عمل می‌کنند.^{۱۲۴} ... ولی کارگران کارخانه‌های ما این فکر ثابت را در دماغ خود راه داده‌اند که چون انگلیسی هستند بنابر حق خون امتیاز آزادتر و مستقل‌تر بودن را نسبت به توده‌های کارگری همه‌ی کشورهای اروپائی به دست آورده‌اند. تا آن جا که این اندیشه در دلیری سربازان ما مؤثر است تا حدی مفید تواند بود ولی هر قدر کمتر میان کارگران کارخانه‌ها نفوذ داشته باشد هم برای خود آنان بهتر است و هم برای دولت. کارگران نباید هیچ گاه خود را مستقل از بالادستان خود بیانگارند "independent of their superiors"

... در کشور سوداگری چون کشور ما، که شاید $\frac{7}{8}$ از مجموع جمعیتش را کسانی تشکیل می‌دهند که یا کم دارند و یا اصلاً هیچ دارائی ندارند، تشویق عوام فوق العاده خطرناک است.^{۱۲۵} تا هنگامی که فقرای صنعتی ما تسلیم به این نشوند که در برابر همین مزد چهار روزه کنونی خود ۶ روز کار کنند، این معالجه کامل نخواهد بود.^{۱۲۶}

برای نیل بدین منظور و نیز برای "ریشه کن ساختن تنبلی، عنان گسیختگی و پریشان‌گونی درباره‌ی آزادی‌های رمانتیک" و هم چنین برای "تقلیل عوارض فقر، و تهییج روح صنعتی و پائین آوردن قیمت کار در کارخانه"، قهرمان وفادار به سرمایه‌ی ما داروی قاطعی را پیشنهاد می‌کند و آن این است که مردم زحمت کشی را

„on the stretch“. اینان نمی‌توانند بدتر از این زندگی نمایند و نه سخت‌تر از این کار کنند.

„they cannot live cheaper than they do, nor work harder“

^{۱۲۴} - مذهب پروتستان با تبدیل اکثر اعیاد سنتی بروز کار نقش مهمی در تکوین سرمایه‌یفاء می‌کند.

^{۱۲۵} - „An Essay etc.“ p.p. ۱۵, ۴۱, ۹۶, ۹۷, ۵۵, ۵۷

^{۱۲۶} - همان اثر صفحه‌ی ۶۹ - جاکوب و اندرلینت پیش از این در سال ۱۷۳۴ روشن ساخته است که راز شکایت سرمایه‌داری از تنبلی مردم زحمت کش به طور ساده در این قرار دارد که آن‌ها می‌خواهند با همان مزد به جای ۴ روز ۶ روز کار انجام شود.

که خرج آنان را به عهده ی اداره ی نیکوکاری عمومی است و در یک کلمه بینوایان را در "خانه ی کار ایده آلی" "an ideal workhouse" محبوس سازند و این خانه باید "خانه وحشت" "House of Terror" باشد^{۱۲۷}. در این "خانه ی وحشت" در این "خانه ی ایده آل کار" کار باید بدین قرار باشد: "روزانه چهارده ساعت به نحوی که پس از کسر اوقات غذاخوری ۱۲ ساعت تمام و کمال باقی بماند"^{۱۲۸}.

۱۲ ساعت کار روزانه در "خانه ی کار ایده آل"، در خانه ی وحشت سال ۱۷۷۰! شصت و سه سال بعد، در سال ۱۸۳۳، وقتی که پارلمان انگلیس مقرر داشت که در چهار رشته ی مشخص صنعت، کار کودکان ۱۳ تا ۱۸ سال نباید از ۱۲ ساعت تمام در روز بیشتر باشد چنین به نظر رسید که گویا آخرین روز صنعت انگلستان در رسیده است. در ۱۸۵۲ هنگامی که لئونی بناپارت، به منظور تملق در برابر بورژوازی، خواست روزانه ی کار قانونی را تغییر دهد توده ی کارگران فرانسه یک صدا فریاد برآورد که: "قانون تقلیل ساعات کار به ۱۲ ساعت تنها چیز خوبی است که از زمان قانون گزاری جمهوریت برای آن ها باقی مانده است"^{۱۲۹}. در زوریک کار

^{۱۲۷} - p. ۲۴۲. "An Essay etc." چنین خانه ی کار ایدئالی بایستی به صورت یک خانه ی وحشت درآید نه مانند نوانخانه ای برای بینوایان که در آن جا حسابی خوراک دریافت دارند و همیشه لباس داشته باشند و فقط کمی کار کنند.

^{۱۲۸} - "In this ideal. Workhouse the poor shall work ۱۴ hours in a day, allowing proper time for meals, in such manner that there shall remain ۱۲ hours of neat labour" و نیز در همین اثر می گوید: "فرانسوی ها به این افکار شورانگیز ما درباره ی آزادی می خندند" (همان کتاب صفحه ۷۸).

^{۱۲۹} - "انان به ویژه از آن جهت با کار روزانه ی بیش از ۱۲ ساعت مخالفت می ورزند که قانون مربوط به تعیین ساعات کار یگانه چیز نیکی است که از قانون گزاری زمان جمهوریت برای آنان باقی مانده است."

(,Rep. of Insp. of Fact. ۳۱st. Oct. ۱۸۵۶, p. ۸۰).

قانون فرانسوی ۱۲ ساعت کار مصوب ۵ سپتامبر ۱۸۵۰ که سوادی از فرمان حکومت موقت ۲ مارس ۱۸۴۸ است و رنگ و جلای بورژوائی به آن داده شده، بدون استثناء شامل کلیه ی کارگاه ها می شود. پیش از این قانون روزانه ی کار در فرانسه حد و حدودی نداشت. کار در کارخانه ها از ۱۴ تا ۱۵ ساعت و گاه بیشتر امتداد می یافت. در این مورد به کتاب آقای بلانکی Blanqui تحت عنوان Des classes ouvrières en France, pendant l'année ۱۸۴۸ مراجعه شود. مقصود بلانکی انقلابی نیست بلکه منظور آن آقای بلانکی اقتصاددانی است که از جانب دولت مأمور بازرسی درباره ی وضع کارگران گردیده بود.

کودکان کمتر از ۱۰ سال به ۱۲ ساعت محدود گردیده است، در آرگوی * Argovie کار اطفال ۱۳ تا ۱۶ ساله در سال ۱۸۶۲ به ۱۲ ساعت و نیم تا ۱۲ ساعت تقلیل یافت. و نیز در اتریش به سال ۱۸۶۰ در مورد کودکان ۱۴ تا ۱۶ سال چنین شد^{۱۳۰}. اگر آقای مکولی بود از شور طرب فریاد بر می داشت: "زهی پیشرفت پس از ۱۷۷۰!"

آن "خانه ی وحشت" برای بینوایان را که روح سرمایه ی ۱۷۷۰ در عالم رؤیا می دید چند سال پس از آن به صورت "کارگاه" برای خود کارگران کارخانه ها برپا گردید. نام این خانه فابریک است. و این بار رنگ ایده آل در برابر واقعیت پرید.

۶- مبارزه برای تحصیل روزانه ی عادی کار- تحدید زمان کار به وسیله ی قوه ی قهریه ی قانون- قوانین کارخانه ای انگلیس از ۱۸۳۳ تا ۱۸۶۴

پس از قرن ها کوشش، هنگامی که سرمایه موفق گردید روزانه ی کار را تا آخرین سرحد عادی آن امتداد دهد و از آن حد نیز تا مرزهای روز طبیعی ۱۲ ساعته بتازد^{۱۳۱}، با پیدایش صنعت بزرگ، در ثلث آخر سده ی هیجدهم فرو ریزی

*- ارگوی یکی از کانتون های سوئیس آلمانی زبان است که کرسی آن شهر آرو Aarau است.

^{۱۳۰}- در مورد آئین نامه ی مربوط به روزانه ی کار، بلژیک به مثابه ی یک دولت بورژوائی، نمونه است. لرد هوارد دولدن Lord Howard de Welden وزیرمختار انگلستان در دربار بروکسل ضمن گزارشی که در ۱۲ مه ۱۸۶۲ به فورن آفیس Foreign Office (وزارت خارجه) می دهد چنین می نویسد: "روژیبه Rogier وزیر به من گفت که کار کودکان نه به وسیله ی قانون سراسری و نه از راه آئین نامه های محلی محدود نگشته است. وی اظهار می داشت که طی سه سال اخیر دولت در هر دوره ی اجلاسیه ی مجلسین تصمیم داشت طرح قانونی در این مورد تقدیم دارد ولی هر بار نگرانی و علاقه به این که مبدا قانون گذاری با اصل آزادی مطلق کار انطباق پیدا نکند مانع غیرقابل عبوری در برابر دولت گردید".
^{۱۳۱}- "محققاً بسیار جای تأسف است که طبقه ای از مردم مجبور باشد هر روز ۱۲ ساعت کار طاقت فرسا کند. اگر ساعات غذا و رفت و برگشت های به کارگاه نیز حساب شود این مدت

بهمن آسا، قهری و بیرون از اندازه به وقوع پیوست. کلیه ی مرزهای که به وسیله ی آداب و رسوم، طبیعت، سن و جنس، شب و روز استقرار یافته بود یک باره به هم ریخت. حتی مفاهیم روز و شب، که با سادگی دهقانی در آئین نامه های قدیمی ذکر شده بود، به حدی درهمی یافت که در سال ۱۸۶۰ یک قاضی انگلیسی ناگزیر گردید که برای روشن ساختن مفهوم روز و شب واقعاً به ریزه کاری های تلمودی* دست بزند^{۱۳۲}. سرمایه در منتهای عشرت و شادکامی جشن داشت.

ولی به محض این که طبقه ی کارگر از سرگیجه ی ناشی از سروصدای تولید تا حدی به خود آمد مقاومت وی آغاز گردید. این مقاومت بدو در انگلستان که زادگاه صنعت بزرگ است روی داد. با این وجود امتیازاتی که طبقه ی کارگر به چنگ آورد تا مدت سی سال صرفاً به صورت اسمی باقی ماند. از ۱۸۰۲ تا ۱۸۳۳ پارلمان سه قانون کار تصویب نمود ولی مزورانه یک شاهی هم برای تأمین اجراء اجباری آن و به وجود آوردن کارمندان لازم برای این کار و غیره تصویب نکرد^{۱۳۳}. این قوانین به

(Leonard Horner: „Reports of Insp. of Fact. for ۳۱st. Dec. ۱۸۴۱“)

* - تلمود Talmud مجموعه ی قوانین روایتی (سنت)، اصول دین، اخلاق و احادیث یهود است (قرن دوم تا ششم میلادی). چون جماعتی از یهودیان قشری با تعصب خاصی تلمود را مورد تفسیر و تعبیر قرار داده کوشیده اند از متون آن همه چیز را انتزاع کنند، در زبان های اروپائی شیوه ی تلمودی به شیوه ای اطلاق می شود که با ریزه کاری ها می کوشد از متن معینی معانی مختلف بیرون آورد و نیز شیوه ای که کلمات و متون را حجت می داند شیوه ی تلمودی خوانده می شود.

^{۱۳۲} - به حکم مسترج. اچ. اوتوی J. H. Otwey مراجعه شود.

(Belfast, Hilary Sessions, County Antrim ۱۸۶۰)

^{۱۳۳} - امری که صفت خاص رژیم لوئی فیلیپ، پادشاه بورژوا، را به خوبی نشان می دهد این است که تنها قانون کارخانه جات که در زمان سلطنت وی تصویب شده، یعنی قانون ۲۲ مارس ۱۸۴۱، هیچ گاه به مورد اجرا در نیامده است. این قانون برای کودکان بین ۸ و ۱۲ سال

صورت متونی مرده باقی ماندند. "واقعیت این است که پیش از قانون ۱۸۳۲ کودکان و جوانان را تمام شب، تمام روز یا شب و روز با هم، بنا به دلخواه خود، به کار وا می داشتند"^{۱۳۴} "Were Worked".

فقط پس از قانون کارخانه جات Factory Act سال ۱۸۳۳ است، که صنعت جدید روزانه ی عادی کار را به دست آورد. کارخانه جات پنبه، پشم، کتان و ابریشم مشمول مقررات این قانون می شدند. هیچ چیزی بهتر از تاریخ قوانین کارخانه جات انگلیس از ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۶ نمی تواند روح سرمایه را آشکار سازد.

قانون ۱۸۳۳ اعلام می دارد که روزانه ی معمولی کار در کارخانه جات باید از ساعت پنج و نیم صبح شروع شود و ساعت هشت و نیم شب پایان یابد. بین این حدود، که مدت ۱۵ ساعت را دربر می گیرد، گماشتن اشخاص جوان به کار، (یعنی اشخاصی که بین ۱۳ و ۱۸ سال هستند) در هر بخش روز قانونی است. ولی این نکته مفروض است که دیگر جوان واحدی نباید بیش از ۱۲ ساعت در جریان یک روز کار کند، به استثناء برخی موارد خاص که پیش بینی شده است. ماده ی ششم قانون مقرر می دارد: "که در جریان هر روز به هر یک از اشخاصی، که مدت کار آن ها محدود شده است، باید لااقل یک ساعت و نیم فرصت غذا خوردن داده شود". گماشتن اطفال کمتر از ۹ سال، به استثناء مواردی که بعداً ذکر خواهد شد، ممنوع گردید و کار کودکان بین ۹ تا سیزده سال به ۸ ساعت در روز محدود شد. کار شبانه،

^{۱۳۴} - ۵۱ p. "Rep. of Insp. of Fact. ۳۰th April ۱۸۶۰."

یعنی طبق این قانون کار بین ساعت هشت و نیم شب و پنج و نیم صبح برای کلیه ی اشخاصی که سنشان بین ۹ و ۱۸ سال است ممنوع گردید.

قانون گزاران در راه دست درازی به آزادی سرمایه در مکیدن نیروی کار افراد بالغ، یا آن طور که خود بیان می کنند در دست درازی "به آزادی کار" به قدری زیاد پیش رفته بودند که ناگزیر سیستم ویژه ای برای پیش گیری از چنین نتایج وحشتناکی که ممکن بود در این مورد از قانون کارخانه جات ناشی گردد به وجود آوردند.

در نخستین گزارش شورای مرکزی کمیسیون ۲۵ ژوئن ۱۸۳۳ چنین گفته شده است که: "بزرگ ترین عیب قانون کارخانه جات، به نحوی که اکنون تنظیم یافته است، این است که قانون مزبور این ضرورت را به وجود می آورد که کار کودکان تا آخرین امتداد روزانه ی کار افراد بالغ گسترش یابد. تنها علاج این عیب، در صورتی که نخواستیم باشیم با محدود ساختن کار افراد بالغ عیب بزرگ تری به وجود آوریم، عبارت از این طرح است که دو ردیف از کودکان به کار گماشته شوند". بنابر این نقشه ی مزبور زیر نام سیستم تعویض "System of Relay" استقرار یافت (Relay در زبان انگلیسی به همان مفهوم فرانسه ی آن است یعنی تعویض اسب های پستی در منزل گاه های مختلف) به طوری که مثلاً از ساعت پنج و نیم تا یک و نیم بعدازظهر یک دسته از کودکان بین ۹ تا ۱۳ سال و از یک و نیم بعدازظهر تا ساعت هشت و نیم شب دسته ی دیگری به مالبند بسته می شدند و از این قرار.

برای پاداش آقایان کارخانه داران، که طی ۲۲ سال گذشته کلیه ی قوانین مصوب راجع به کار کودکان را با شرم آورترین صورتی ندیده گرفته بودند، اکنون حبی را که به خورد آنان می دادند زر اندود می کردند. پارلمان مقرر داشت که از اول مارس ۱۸۳۴ هیچ طفل کمتر از ۱۱ سال، و از اول مارس ۱۸۳۵ هیچ کودک کمتر از ۱۲ سال، و از اول مارس ۱۸۳۶ هیچ طفل سیزده ساله نباید بیش از ۸ ساعت در کارخانه کار کند. این "لیبرالیزم" پر از توجه نسبت به سرمایه از آن جهت بیشتر قابل قدردانی بود که دکتر فاز Dr. Farre، سرآ. کارلیل Sir A. Carlisle، سرب،

برودی Sir B. Brodie، سر سی. بل Sir C. Bell و مسترگوتی Guthrie و غیره در یک کلمه مشهورترین پزشکان و جراحان لندن ضمن اداء شهادت خود در برابر مجلس عوام اظهار داشته بودند که فی التأخیر آفات! Periculum in mora. دکتر فار حتی با خشونت بیشتری اظهار داشت: "لازم است که فوراً قوانینی وضع گردد تا بتوان از تحمیل مرگ و میر پیش رس در تمام اشکالش جلوگیری نمود و مطمئناً این شیوه (شیوه ی کارخانه جات) باید به مثابه ی یکی از بی رحمانه ترین اسلوب های تحمیل مرگ و میر تلقی گردد"^{۱۳۰}. همین پارلمان "اصلاح شده" که از راه مرحمت نسبت به کارخانه داران هنوز اطفال کمتر از ۱۳ سال را به هفته ای ۷۲ ساعت کار در جهنم کارخانه محکوم می ساخت، به عکس در فرمان آزادی، که باز در آن جا هم آزادی را قطره قطره می چکاند، به کار واداشتن هر برده ی سیاه پوست را به بیش از ۴۵ ساعت در هفته برای کشت داران ممنوع نمود.

ولی سرمایه که به هیچ وجه از این مراحم متأثر نگردیده بود، دست به آژیتاسیون پر سروصدای چندین ساله زد. آژیتاسیون مزبور به طور کلی به دور مسئله ی سن آن عده ای می چرخید، که تحت نام کودک کارشان به هشت ساعت محدود گردیده و برخی وظایف دبستانی به عهده ی آن ها قرار داده شده بود. بنابر انسان شناسی سرمایه داری طفولیت در سن ۱۰ سالگی، و با دست بالا، در ۱۱ سالگی پایان می یافت. هر قدر موعد مقرر برای اجراء کامل قانون کارخانه جات، یعنی سال شوم ۱۸۳۸، نزدیک تر می شد جنجال و هیجان کارخانه داران شدیدتر می گردید. در واقع آنان موفق گشتند دولت را تا حدی مرعوب سازند به طوری که وی در ۱۸۳۵ لایحه ای مبنی بر پائین آوردن حد سنی اطفال از ۱۳ به ۱۲ سال پیشنهاد نمود. در این میان فشار از خارج (Pressure from without) بیش از پیش تهدیدآمیز گردید. جرأت مجلس عوام یاری نکرد و حاضر نشد که اطفال ۱۳ ساله را بیش از ۸

^{۱۳۰} - „Legislation is equally necessary for the prevention of death, in any form in which it can be prematurely inflicted, and certainly this must be viewed as a most cruel mode of inflicting it“.

ساعت در روز به زیر چرخ های جگرنوت* سرمایه بیاندازد و قانون ۱۸۳۳ به موقع اجرا در آمد و هم چنان بی تغییر تا ژوئن سال ۱۸۴۴ باقی ماند.

طی ده سالی که قانون مزبور کارخانه جات را، ابتداء جزئاً و سپس کاملاً، تنظیم نمود، گزارش های رسمی بازرسان مملو از شکایات درباره ی عدم امکان اجراء آن است. نظر به این که قانون ۱۸۳۳ اربابان سرمایه را مجاز ساخته بود که به اختیار خود ۱۵ ساعت بین ساعت پنج و نیم صبح و هشت و نیم عصر را تنظیم کنند، کار ۱۲ ساعته یا ۸ ساعته ی هر فرد بالغ یا کودک را به میل خود شروع کنند، متوقف سازند و یا پایان بخشند و حتی برای اشخاص مختلف ساعات غذای متفاوتی تعیین نمایند، این آقایان به زودی "سیستم جدیدی برای تعویض" اختراع کردند که طبق آن اسب های کار در منزل گاه های ثابتی عوض نمی شدند بلکه همواره آن ها را از نو در منزل جدیدی به مالبد می بستند. ما بیشتر از این در برابر زیبایی این سیستم مکث نمی کنیم زیرا باید بعداً باز در این باره صحبت کنیم. ولی با نظر اول می توان دریافت که این سیستم نه تنها قانون کارخانه را از حیث روح آن بلکه از جهت ظاهر آن نیز تماماً زیر پا گذارده است. چگونه با چنین دفترداری پیچیده ای که در مورد هر کودک و هر کارگر بالغ وجود داشت بازرسان می توانستند مواد قانونی مربوط به زمان کار و غیره را به اجرا برسانند؟ در بسیاری از کارخانه جات همان رفتار خشونت آمیز و همان رسوائی ها از نو حکم فرما گردید. ضمن مصاحبه ای با وزیر کشور (۱۸۴۴) بازرسان کارخانه جات عدم امکان هر نوع بازرسی را، با وجود سیستم تعویضی که اخیراً عملی شده است، ثابت نمودند.^{۱۳۶} ولی در این میانه شرایط تغییر یافته بود. کارگران کارخانه، به ویژه از سال ۱۸۳۸، قانون ۱۰ ساعت کار را شعار اتحاد

* - چرخ Juggeraut یا Djaggernat - اشاره به ارابه ی حامل مجسمه ی ویشنو Vichnou الهیت دوم از تثلیث هندی است، که هر سال به هنگام تشکیل دسته ی مذهبی در برابر معبد شهر جگرنوت مؤمنین متعصب خود را به زیر چرخ های آن می اندازند.
(۱۳۶ - P. ۶. "Rep. of Insp. of Fact. ۳۱th October ۱۸۴۹")

اقتصادی خود قرار داده بودند هم چنان که چارت^{*} (Charte) را به منزله ی شعار اتحاد سیاسی خویش پذیرفته بودند. حتی گروهی از کارخانه داران که مؤسسه ی خود را طبق قانون ۱۸۳۳ منظم نموده بودند پی در پی عرایضی به مجلس فرستاده "رقابت" خلاف اخلاق این "برادران دروغی" را، که در نتیجه ی بی شرمی بیشتر و شرایط مساعدتر محلی امکان تخلف از مقررات قانونی را یافته بودند، فاش ساختند. علاوه بر این، علیرغم این که هر کارخانه دار مایل بود عنان از جبلی خویش را باز گذارد، رؤسا و رهبران سیاسی طبقه ی کارخانه دار به آنان توصیه می کردند که رفتار و زبان دیگری را درباره ی کارگران اختیار نمایند. در حقیقت آنان برای کامیابی کارزاری که در مورد لغو قانون غلات آغاز کرده بودند به پشتیبانی کارگران احتیاج داشتند. به همین سبب آنان وعده کردند که نه تنها جیره ی نان را دو برابر کنند بلکه قانون ده ساعت کار را به مثابه ی جزئی از دوران هزار ساله ی سیطره ی آزادی تجارت به شمار آورند^{۱۳۷}. بنابر این کارخانه داران نمی توانستند با تصمیمی مبارزه کنند که تازه می خواست قانون ۱۸۳۳ را به واقعیت تبدیل نماید. بالاخره توری ها (اشراف زمین دار) که مقدس ترین منافعیشان، یعنی بهره زمین، مورد تهدید قرار گرفته بود، با انزجار بشردوستانه ای علیه "اعمال رذیله" ^{۱۳۸} دشمنان خود به غرش در آمدند.

بدین طریق ملحقه ی قانون کارخانه جات در ۷ ژوئن ۱۸۴۴ به وجود آمد. این قانون در ۱۰ سپتامبر ۱۸۴۴ مورد اجراء قرار گرفت. قانون مزبور گروه جدیدی از

* - چارت یاشارت- به منشور ۶ ماده ای جنبش انقلابی طبقه ی کارگر انگلستان اطلاق می شود که در سال ۱۸۳۷ تنظیم یافته و به منزله ی برنامه ی مبارزه برای تحقق مبهم ترین مطالبات سیاسی طبقه ی کارگر در آن دوران تلقی گردیده است. منتسبین به این جنبش را چارتهست و خود جنبش را چارتهسم chartisme نامیده اند. بنا به گفته ی لنین جنبش چارتهسم "نخستین جنبش واقعاً وسیع توده ای نهضت انقلابی پرولتری است که بر مبنای سیاسی قرار گرفته است".

^{۱۳۷} - Rep. of Insp. of Fact. ۳۱th Oct. ۱۸۴۸. P. ۹۸.

^{۱۳۸} - در گزارش خود لئونارد هورنر به طور رسمی کلمات "nefarious practice" را

به کار برده است " ۷۰ p. ۱۸۵۹. Oct. ۳۱st. Reports of Insp. of Cact.

کارگران، یعنی زنان بیش از ۱۸ سال را، تحت حمایت گرفت. اینان از هر جهت برابر با افراد بالغ تلقی شدند و کار آن‌ها به ۱۲ ساعت در روز محدود گردید و کار شب نیز برای آنان ممنوع شد و غیره. برای نخستین بار قانون گزار، خود را مجبور دید که کار افراد کبیر را مستقیماً و رسماً تحت مراقبت قرار دهد. در گزارش کارخانه مربوط به سال‌های ۴۵- ۱۸۴۴ به طنز چنین گفته شده است: "تا کنون حتی یک مورد هم به استحضار ما نرسیده است که زنان کبیر درباره‌ی این تجاوز به حقوق خود اعتراض کرده باشند"^{۱۳۹}. کار اطفال کمتر از ۱۳ سال به ۶ ساعت و نیم، و در شرایط مشخصی به هفت ساعت در روز تقلیل داده شد^{۱۴۰}.

برای جلوگیری از سوءاستفاده‌هایی که به وسیله‌ی "سیستم تعویض" تقلبی انجام می‌گیرد قانون مزبور مقررات تفصیلی ذیل را از جمله پیش بینی کرده است: "روزانه‌ی کار کودکان و جوانان باید از زمانی حساب شود که کودک یا جوانی کار خود را در کارخانه از صبح آغاز می‌کند". به نحوی که اگر مثلاً A کار خود را ساعت ۸ صبح شروع نماید و B در ساعت ۱۰ دست به کار شود، روزانه‌ی کار برای B باید در همان ساعتی پایان یابد که کار A خاتمه می‌پذیرد. آغاز روزانه‌ی کار باید طبق یک ساعت عمومی تنظیم گردد، مثلاً بنابر ساعت راه آهن مجاور، که زنگ کارخانه باید با آن تطبیق کند. کارخانه دار باید اعلان چاپی درشت خطی را در کارخانه بچسباند و در آن آغاز، پایان و تنفس‌های روزانه‌ی کار را قید نماید. اطفالی که کار خود را قبل از ظهر شروع می‌کنند دیگر نباید پس از ساعت ۱ بعدازظهر به کار گماشته شوند. بنابر این گروه بعدازظهر باید شامل کودکانی باشد که قبل از ظهر کار نکرده‌اند. یک ساعت و نیم زمانی که برای غذا تخصیص داده شده است باید در باره‌ی کلیه‌ی کارگران مورد حمایت قانون، در اوقات واحد روز، اعمال گردد و لااقل

^{۱۳۹} - P. ۱۵۰, ۱۸۴۴, Rep. etc. for ۳۰th Sept.

^{۱۴۰} - قانون، گماشتن کودکان را به کار ده ساعته در صورتی مجاز می‌شمرد، که کار آن‌ها یک روز در میان انجام گیرد نه در روزهای پی در پی. این شرط به طور کلی بلا اجرا ماند.

یک ساعت پیش از ساعت ۳ بعدازظهر باشد. هیچ کودک یا جوانی نباید قبل از ساعت یک بعدازظهر بیش از ۵ ساعت به کار گمارده شود بدون این که به وی لااقل نیم ساعت وقت غذا خوردن داده شده باشد. هیچ کودک، جوان یا زنی نباید در موقع غذا خوردن در کارگاهی از کارخانه، که در آن قسمتی از پروسه ی کار انجام می گیرد، بماند و غیره.

چنان که دیده شد این مقررات دقیق که اوقات، حدود و توقف های کار را، نظامی وار چنین یک شکل و طبق ضربه های ساعت، تعیین می کند، به هیچ وجه محصول بافته های دماغی پارلمان نبود. این مقررات که از شرایط و اوضاع و احوال ناشی شده اند تدریجاً به مثابه ی قانون طبیعی تولید جدید تکامل یافته اند^{۱۴۱} فرمول بندی آن ها، شناسایی رسمی و اعلام دولتی آن ها محصول مبارزه ی طبقاتی طولانی ای است. یکی از نخستین نتایج قانون مزبور این شد که روزانه ی کار مردان بزرگسال کارگر مشمول همین محدودیت ها گردید زیرا در اغلب پروسه های تولیدی همکاری کودکان، جوانان و زنان کارگر پرهیز ناپذیر بود. بنابر این جمعاً و به طور کلی در دوره ی بین ۱۸۴۴ و ۱۸۴۷، روزانه ی کار ۱۲ ساعته قاعده ی عام و متحد الشکل کلیه ی رشته های صنعتی شد که قانون کارخانه جات شامل آن ها می گردید.

ولی با این وجود کارخانه داران، تا این "پیشرفت" با "عقب گردی" جبران نشد، به آن تن در ندادند، با فشار آن ها مجلس عوام حداقل سن کودکان قابل استثمار را از ۹ سال به هشت سال تقلیل داد تا "عده ی اضافی نی از کودکان کارخانه" را برای سرمایه تأمین نماید و طلبی را که وی بنا به قانون شرع و عرف داشت بردارد^{۱۴۱}. سال های ۱۸۴۶-۴۷ در تاریخ اقتصادی انگلستان دوران سازند. قانون غلات ملغی گردید، حقوق گمرکی از ورود پنبه و مواد خام دیگر برداشته شد و تجارت آزاد

^{۱۴۱} - "نظر به این که تقلیل ساعات کار کودکان موجب آن خواهد گردید که عده ی بیشتری از آنان به کار گمارده شوند، چنین به نظر رسید که الحاق عده ای از اطفال بین ۸ و ۹ ممکن است جبران افزایش تقاضا را بکند." (Rep. etc. ۳۰th. Sep. ۱۸۴۴. P. ۱۳)

به مثابه ی رهنمود قانون گذاری اعلام گردید! خلاصه آن که پادشاهی هزار ساله شکفتن آغاز نمود. از سوی دیگر، ضمن همین سال هاست که جنبش چارتیستی و آرژیتاسیون در باره ی ده ساعت کار به نقطه ی اعلای خود رسید. توری های انتقامجو برای اینان متحدینی شدند. علیرغم مقاومت متعصبانه ی سپاه عهدشکن هواداران آزادی تجارت، به رهبری برایت Bright و کوبدن Cobden، قانون ده ساعت کار که مدت ها برای تحصیل آن مبارزه شده بود به تصویب پارلمان رسید.

قانون جدید کارخانه جات که در ۸ ژوئن ۱۸۴۷ به تصویب رسید چنین مقرر داشت که از اول ژوئیه ۱۸۴۷ روزانه ی کار "اشخاص جوان" (از ۱۳ تا ۱۸ سال) و کلیه ی زنان، به ۱۱ ساعت تقلیل یابد ولی محدود شدن قطعی کار اینان به ۱۰ ساعت از اول ماه مه ۱۸۴۸ به موقع اجرا در آید. بقیه ی قانون فقط عبارت از ملحقه ی اصلاح شده ای از قوانین ۱۸۳۳ و ۱۸۴۴ بود.

سرمایه به کارزار مقدماتی دست زد تا از اجراء کامل قانون در اول مه ۱۸۴۸ جلوگیری نماید. و در واقع خود کارگران را، تحت عنوان این که گویا با تجربه ی خویش دریافته اند، وادار ساختند که به انهدام مجدد دست آورد خویش کمک نمایند. لحظه ی عمل، ماهرانه انتخاب شده بود. "باید به خاطر داشت که در نتیجه ی بحران وحشتناک سال ۱۸۴۶-۴۷، فقر و تیره روزی بزرگی کارگران کارخانه ها را فرا گرفته بود، زیرا بسیاری از کارخانه جات از میزان کار کاسته و برخی دیگر به کلی کار را متوقف نموده بودند. عده زیادی از کارگران در تنگدستی به سر می بردند و بسیاری از آنان مقروض شده بودند. بنابر این می شد تقریباً با اطمینان حساب نمود که اینان داوطلبانه حاضرند کار بیشتری را به عهده گیرند تا بتوانند زبان های گذشته را جبران کرده، قروض خویش را بپردازند و اثاث خود را از گرو در آورند و به جای اشیانی که فروخته اند چیزی بخرند، برای خود و خانواده شان لباس نو تهیه نمایند و غیره"^{۱۴۲}.

^{۱۴۲} - („Rep. of Insp. of Fact. ۳۱st Oct. ۱۸۴۸.“ P. ۱۶).

آقایان کارخانه دار کوشیدند تا تأثیر طبیعی این شرایط را، به وسیله ی یک تنزل عمومی دستمزد به میزان ده درصد، تشدید نمایند. این واقعه را می توان به مثابه ی شادباش گشایش دوران جدید آزادی تجارت تلقی نمود. سپس، به محض این که روزانه ی کار تا ۱۱ ساعت کوتاه شد، باز تنزل دیگری به میزان $\frac{1}{3}$ درصد به دنبال آن آمد و هنگامی که به طور قطع روزانه ی کار به ۱۰ ساعت تقلیل یافت این تنزل دستمزد به دو برابر رسید. بنابر این هر جا که شرایط امکان داد دستمزدها دست کم تا ۲۵٪ تنزل یافت^{۱۴۳}.

با چنین شانس های مساعدی بود که آژیتاسیون برای لغو قانون ۱۸۴۷ را میان کارگران آغاز نمودند. همه گونه وسائل فریب و اغواء و تهدید مورد استفاده قرار گرفت ولی همه ی آن ها بی نتیجه ماند. درباره ی نیم دوجین عریضه ای هم که ضمن آن کارگران مجبور شده بودند از "فشار ناشی از این قانون" شکایت کنند، خود شاکیان طی تحقیقات شفاهی اظهار داشتند که امضاء خود را اجباراً به زیر عرایض گذارده اند. "که واقعاً به آن ها فشار وارد می شود ولی از جانب دیگری غیر از قانون کارخانه جات"^{۱۴۴}. ولی اگر کارخانه داران موفق نگردیدند کارگران را مطابق نظر خود به حرف وادارند، خود آن ها به نام کارگران در مطبوعات و پارلمان به جاروجنجال پر سروصدائی دست زدند. آنان بازرسان کارخانه جات را به مثابه ی نوعی کمیسرهای کنوانسیون* متهم ساختند، که کارگران بی چاره را بی رحمانه فدای

^{۱۴۳} - "من ملاحظه نمودم که از آن کسانی که هفته ای ۱۰ شیلینگ دریافت می کردند یک شیلینگ به حساب تنزل عمومی ۱۰٪ دستمزدها و یک شیلینگ و ۶ پنس بابت کوتاه شدن زمان کار کسر می کردند یعنی جمعاً دو شیلینگ و ۶ پنس ولی با تمام این ها اکثریت کارگران به هواداری از قانون ده ساعت کار استوار باقی ماندند" (همان نوشته).

^{۱۴۴} - "همان هنگام که من عریضه را امضاء می کردم گفتم که دارم کار بدی انجام می دهم. در این صورت چرا پس آن را امضاء نمودید؟ برای این که اگر رد می کردم مرا به سنگ فرش کوچه پرتاب می کردند. شاکی در واقع خویشتن را مورد فشار و ستم احساس می کرد و نه از طرف قانون کارخانه جات" (همان صفحه ۱۰۲).

* - کنوانسیون ملی Convention nationale مجلس دوران انقلاب کبیر فرانسه که در ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ جانشین مجلس مقننه گردید و تا ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵ بر کشور فرانسه حکومت

روایه‌های جهان اصلاح کن خویش نموده اند. این مانور نیز به شکست منتهی شد. بازرس کارخانه جات لئونارد هورنر خود شخصاً و به وسیله ی معاونین خود دست به تحقیقات پردامنه در لاتکاشایر زد. تقریباً ۷۰ درصد کارگران مورد بازجویی خود را هوادار ۱۰ ساعت کار اعلام نمودند و درصد بسیار کمی از ۱۱ ساعت طرف داری کردند و اقلیت ناچیزی از آنان جانب ۱۲ ساعت کار قدیمی را گرفتند.^{۱۴۰}

مانور "خیرخواهانه ی" دیگر از این قرار بود که کارگران بزرگسال مرد را از ۱۲ تا ۱۵ ساعت به کار وادارند و سپس این واقعیت را به مثابه ی بیان تمایلات قلبی پرولتاریا اعلام نمایند. ولی این بازرس "بی رحم" کارخانه جات، لئونارد هورنر باز سر رسید. اکثریت "اضافه کاران" اظهار داشتند که: "آن ها بیشتر ترجیح می دهند ۱۰ ساعت کار کنند و مزد کمتری بگیرند ولی چاره ای ندارند. این همه افراد از میان آنان بیکارند، این همه ریسندگان مجبورند مانند قطعه کاران ساده (piecers) کار کنند. اگر آن ها تمدید ساعت کار را نپذیرند دیگران فوراً جای آن ها را خواهند گرفت به نحوی که برای آنان مسئله بدین قرار مطرح است: یا زمان بیشتری کار کنند و یا به کوچه بیافتند"^{۱۴۱}.

کارزار مقدماتی سرمایه با شکست مواجه شد و قانون ده ساعت کار در اول ماه مه ۱۸۴۸ به اجراء درآمد. ولی در این اثناء شکست حزب چار티ست، بازداشت رهبران

Jacobins تعیین می نمود.

^{۱۴۰} - (Rep. of Insp. of Fact. ۳۱st. Oct. ۱۸۴۸، P. ۱۷) در ناحیه آقای هورنر ۱۰/۲۷۰ نفر کارگر بزرگسال در ۱۸۱ کارخانه مورد بازجویی قرار گرفتند. اظهارات این کارگران را می توان در بخش الحاق شده به گزارش های مربوط به شش ماهه ای، که در اکتبر ۱۸۴۸ پایان یافته است، دید. این استماع شهود منابع گران بهائی در زمینه های دیگر به دست می دهد.

^{۱۴۱} - همان سند. به شهادتی که به وسیله ی خود لئونارد هورنر جمع آوری شده مراجعه شود. (شماره های ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۹۲، ۹۳ ضمانت گزارش) و هم چنین به شماره های ۵۱، ۵۲، ۷۰، ۶۲، ۵۹، ۵۸ ضمانت گزارش، که مربوط به تحقیقاتی است که A. معاون بازرس گردآوری کرده است، رجوع نمایند. یکی از کارخانه داران خود در این مورد حقایق را عریان بیان می کند. در همین سند پس از شماره ی ۲۶۵ به شماره ی ۱۴ مراجعه شود.

و تلاشی سازمان آن اعتماد به نفس طبقه ی کارگر انگلیس را متزلزل ساخت. کمی پس از آن قیام ژون پاریس که در خون فرونشاند شد موجب گردید که هم در اروپای بری و هم در انگلستان کلیه ی بخش های طبقات حاکمه، زمین داران و سرمایه داران، گرگان بورس و دکان داران، حمایت طلبان و هواداران آزادی تجارت، دولت و اپوزیسیون، آخوندها و آزاداندیشان، فواحش جوان و تارک دنیای پیر، همه تحت شعار عمومی نجات مالکیت، مذهب، خانواده و جامعه! متحد گردند. همه جا طبقه ی کارگر مردود و مطرود گردید و تحت فشار قانون مظنونین „Le loi des suspects“ قرار گرفت. آقایان کارخانه دار دیگر احتیاجی به رودربایستی نداشتند. آن ها نه تنها علیه قانون ده ساعت کار بلکه علیه کلیه ی قوانینی که از سال ۱۸۳۳ کوشیده بود تا حدی به بهره کشی "آزاد" نیروی کار عنان بزند، علناً عصیان نمودند. این خود یک نوع مینیاتوری از *proslavery Rebellion (عصیان برده طلبانه) بود که در مدت بیش از دو سال با وقیح ترین بیشرمی و خونخوارترین پیگیری ادامه یافت به ویژه آن که این اقدامات برای سرمایه دار عصیانگر ارزان تمام می شد زیرا وی جز پوست کارگانش چیزی به خطر نمی انداخت.

برای درک آن چه که بعداً وقوع یافت باید به خاطر داشت که سه قانون ۱۸۳۳، ۱۸۴۴ و ۱۸۴۷، تا آن جا که یکی از آن ها مقررات دیگری را نسخ نمی کرد، به قوت خود باقی بودند و هیچ یک از آن ها روزانه ی کار کارگران مرد بیش از ۱۸ سال را محدود نکرده بود و نیز این نکته را نباید فراموش کرد که، از سال ۱۸۳۳ دوره ی پانزده ساعته ی کار که از ساعت ۵ و نیم صبح تا ۸ و نیم عصر ادامه داشت، "روز" قانونی محسوب می گردید، و در درون مرزهای آن بدو کار ۱۲ ساعته و بعداً کار ۱۰ ساعته ی جوانان و زنان تحت شرایط پیش گفته اجرا می گردید.

* - اشاره به عصیان ایالات برده طلب جنوب آمریکا است که در سال ۱۸۶۱ پس از الغاء بردگی در گرفت و منجر به جنگ داخلی بین ایالات شمالی و جنوبی آمریکا گردید و تا سال ۱۸۶۵ ادامه داشت.

کارخانه داران در این جا و آن جا دست به اخراج قسمتی از افراد جوان و زنانی که نزد آن ها کار می کردند زدند و در پاره ای موارد نیمی از آنان را اخراج کردند ولی به عکس کار شبانه را که تقریباً فراموش شده بود از نو برای مردان بزرگسال برقرار ساختند و فریاد بر می آوردند که قانون ده ساعت کار چاره ی دیگری برای آن ها باقی نگذاشته است^{۱۴۷}.

قدم دوم آن ها مربوط به تنفس های قانونی برای غذا بود. به اظهارات بازرسان کارخانه ها گوش فرا دهیم: "از هنگامی که ساعات کار به ده محدود شده است کارخانه داران، با آن که عملاً نظریه خویش را تا آخرین نتایج نمی رسانند، مدعی هستند که اگر مثلاً آن ها کارگران را از ساعت ۹ صبح تا ۷ عصر به کار وادارند و به آن ها یک ساعت فرصت برای ناهار قبل از ساعت ۹ صبح و نیم ساعت بعد از ساعت ۷ عصر، یعنی یک ساعت و نیم برای همه ی غذاها بدهند، آن گاه آنان به قدر کفایت مقررات قانونی را رعایت کرده اند. اکنون در برخی موارد نیم ساعت یا یک ساعت تمام برای ناهار تخصیص می دهند ولی در عین حال مدعیند که به هیچ وجه اجباری ندارند که قسمتی از این یک ساعت و نیم را در جریان کار ده ساعته ی روزانه قرار دهند^{۱۴۸}. بنابر این آقایان کارخانه دار بر آنند که آن چه قانون ۱۸۴۴ با این همه دقت درباره ی اوقات غذا تعیین کرده است گویا فقط به کارگران اجازه می دهد که پیش از ورود خود به کارخانه و پس از خروج آن، یا به عبارت دیگر در خانه ی خود، بخورند و بنوشند! بدین قرار چرا کارگران نباید ناهار خود را پیش از ساعت ۹ صبح صرف نمایند؟ با وجود این حقوق دانان سلطنتی چنین اظهارنظر کرده اند که اوقات غذاهای مذکور در فوق "بایستی ضمن تنفس های روزانه ی واقعی کار اعطاء شود و وادار کردن کارگران به ده ساعت پیایی کار بدون وقفه از ساعت ۹ صبح تا ۷ عصر برخلاف قانون است"^{۱۴۹}.

^{۱۴۷} - ۱۳۴، ۱۳۳، P. ۱۸۴۸، "Rep. etc. for ۳۱th October

^{۱۴۸} - ۴۷، P. ۱۸۴۸، "Rep. etc. for ۳۰th April

^{۱۴۹} - ۱۳۰، P. ۱۸۴۸، "Rep. etc. for ۳۱st October

پس از این براهین بی آزار، سرمایه عصیان خویش را با اقدامی که مربوط به نص قانون می گردید و بنابر این جنبه ی قانونی داشت آغاز نمود.

قانون ۱۸۴۴ دوبار به کار واداشتن کودکان ۸ تا ۱۳ ساله را که پیش از ساعت ۱۲ قبل از ظهر به کار اشتغال داشته اند پس از ساعت یک بعدازظهر ممنوع نموده بود. ولی این قانون درباره ی شش ساعت و نیم کار کودکانی که زمان کارشان از ساعت ۱۲ یا بعد از آن شروع می شود به هیچ وجه چیزی مقرر نداشته است! بنابر این ممکن بود کودکان هشت ساله را، به شرط این که کار خود را ساعت ۱۲ شروع کنند، از ساعت ۱۲ تا یک بعدازظهر، یعنی یک ساعت و از ۲ بعدازظهر تا ساعت ۴، یعنی ۲ ساعت، و از ۵ بعدازظهر تا ساعت هشت و نیم، یعنی سه ساعت و نیم، به کار واداشت و از هر جهت در حدود شش ساعت و نیم قانونی باقی ماند! یا بهتر از این. برای این که کار کودکان با کار مردان کارگر تا ساعت ۸ و نیم تطبیق کند، کارخانه داران می توانستند تا ساعت ۲ بعدازظهر کاری به آن ها رجوع کنند و سپس آن ها را بلاانقطاع تا ساعت ۸ و نیم شب در کارخانه نگاه دارند! "و اکنون صراحتاً اعتراف می شود که در نتیجه ی آزمندی کارخانه داران و علاقه ی آن ها به این که ماشین ها را بیش از ده ساعت در حال کار کردن داشته باشند، این پراتیک در انگلستان راه یافته است که پسران و دختران ۸ تا ۱۳ ساله را پس از رفتن جوانان و زنان تا ساعت ۸ و نیم شب و تنها با مردان به کار وادارند"^{۱۰۰}. کارگران و بازرسان از لحاظ بهداشتی و اخلاقی اعتراض کردند ولی سرمایه چنین پاسخ می دهد:

"باد اعمال من به گردن من نیست تاریک حق روشن من سند من دلیل متقن من!"*

در واقع طبق ارقامی که روز ۲۶ ژوئیه ۱۸۵۰ در برابر مجلس عوام ارائه شد، تا ۱۵ ژوئیه ۱۸۵۰ علی رغم کلیه ی اعتراضات بالغ بر ۳۷۴۲ کودک در ۲۷۵

^{۱۰۰} - همان جا صفحه ۴۲

* - از درام شکسپیر تحت عنوان "تاجر ونیزی" پرده ی ۴ صحنه ی اول اقتباس شده است.

کارخانه مشمول این "پراتیک" می شدند^{۱۰۱}. تازه این کافی نبود. چشم تیز بین سرمایه کشف کرده بود که قانون ۱۸۴۴ با آن که پنج ساعت کار پیش از ظهر را بدون ۳۰ دقیقه تنفس مجاز نشمرده ولی به هیچ وجه چیزی از این قبیل درباره ی کار بعدازظهر مقرر نداشته است. بنابر این وی تقاضا کرد و این شادمانی برای وی حاصل شد که نه تنها بچه های ۸ ساله ی کارگر را از ساعت ۲ تا ۸ و نیم شب با کار بدون وقفه از پای درآورد بلکه آن ها را گرسنه و تشنه نیز نگاه دارد!

"آری گوشت او مرا باید، این خود از سند بر آید"^{۱۰۲}*

این سخت چسبیدن و شیلوک وار به نص قانون ۱۸۴۸ در مورد تنظیم کار کودکان استناد جستن فقط به منظور فراهم آوردن زمینه ی عصیان علنی نسبت به همین قانون درباره ی کار "جوانان و زنان" بود. به خاطر هست که هدف اساسی و محتوی اصلی این قانون به هم زدن "سیستم تقلبی تعویض" بود. کارخانه داران سرپیچی خویش را با چنین اظهار ساده ای آغاز نمودند که آن مواد از قانون ۱۸۴۴، دانه به ممنوعیت برگماری خود سرانه ی جوانان و زنان به کار، در فواصل کوتاهی، که در اثناء روزانه ی ۱۵ ساعته ی کار، خودسرانه تعیین می شود، تا هنگامی که زمان کار ۱۲ ساعت بود "بالتسبه بی زیان" (comparatively harmless) تلقی می گردد. ولی پس از قانون ده ساعت کار این مقررات به صورت بی عدالتی غیرقابل

^{۱۰۱} - (Rep. etc. for ۳۱st Oct. ۱۸۵۰. "P. ۵, ۶),

^{۱۰۲} - ماهیت سرمایه چه در شکل گسترش نیافته و چه در صورت تکامل یافته ی آن یکسان است. در قانونی که تحت نفوذ برده داران کمی پیش از درگیر شدن جنگ داخلی آمریکا به سرزمین مکزیک نو تحمیل گردید چنین گفته شده است: کارگر از آن جهت که سرمایه دار نیروی کارش را خریده است "پول وی (پول سرمایه دار) محسوب می گردد".

پاتریسین ها (اشراف) رومی نیز همین نظر را داشتند. پولی را که آن ها به بدهکاران پلبی (توده ی مردم) خویش قرض داده بودند به وسیله ی وسائل زندگی به گوشت و خون بدهکار تبدیل می گردید و بنابر این، این "گوشت و خون" "پول آنان" بود. از آن جا قانون الواح دوازده گانه ی شیلوک پسند به وجود آمده است. از فرضیات لنگه ی Linguet صرف نظر می کنیم که مدعی است پاتریسین های بستانکار گاه به گاه در آن سوی رودخانه ی تیبر سوری مرکب از گوشت بدهکاران به راه می انداختند و نیز از فرضیه ی داوهر Daumer در باره ی شام مقدس مسیحیان در می گذریم.

* - شکسپیر همان نمایش نامه و همان جا. گفتار شیلوک Shylock

تحملی (hardship) درآمد^{۱۰۳}. بنابر این در نهایت خونسردی به بازرسان اعلام داشتند که خود را مافوق نصوص قانونی قرار می دهند و سیستم قدیمی را از نو با زور خویش مستقر خواهند نمود^{۱۰۴}. بنا به اظهار آنان چنین امری به سود خود کارگران بد راهنمایی شده ای خواهد بود که از این راه "می توان به آن ها دستمزد بیشتری پرداخت". "و نیز این یگانه نقشه ی ممکن است که به وسیله ی آن می توان، با وجود قانون ده ساعت کار، سیادت صنعتی بریتانیای کبیر را پا بر جا نگاه داشت"^{۱۰۵}. "ممکن است که با سیستم تعویض کشف قانون شکنی ها تا حدودی دشوار باشد، ولی چه اهمیتی دارد؟- (what of that?) آیا باید مصالح عالیّه ی صنعتی این کشور در درجه ی دوم اهمیت قرار گیرد تا بازرسان کارخانه جات و معاونین آن ها کمی بیشتر به زحمت (some little trouble) نیافتند؟"^{۱۰۶}.

البته این پُرگویی ها تأثیری نکرد. بازرسان کارخانه جات شروع به اقدامات محاکماتی کردند. ولی به زودی چنان ابری از شکایات کارخانه داران وزیر کشور، سر جرج گری Sir George Grey را فرا گرفت که وی ضمن بخش نامه ای به تاریخ ۵ اوت ۱۸۴۸ به بازرسان توصیه نمود: "مادامی که به حد کافی اثبات نشده است که از سیستم تعویض برای واداشتن جوانان و زنان به کار بیش از ده ساعت سوءاستفاده می شود، به طور عموم از اقدامات تعقیبی در مورد نقض قانون خودداری نمایند". بنابر این دستور ج. استوارت J. Stuart، بازرس کارخانه، سیستم تعویض ادعائی را طی کار ۱۵ ساعته ی کارخانه برای تمام اسکاتلند مجاز ساخت به نحوی که سیستم مزبور به زودی در آن ناحیه از نو به طرز قدیم شکوفان شد. ولی به عکس بازرسان انگلیسی اظهار داشتند که وزیر کشور هیچ گونه قدرت

^{۱۰۳} - P. ۲۸. "Reports. etc. for ۳۰th April ۱۸۴۸."

^{۱۰۴} - از آن جمله است آش ورت Ashworth بشر دوست ضمن نامه ی کوکرمآبانه ای

خود به لئونارد هورنر. (P. ۴. "Rep. etc. April ۱۸۴۹.")

^{۱۰۵} - همان سند صفحه ۱۳۴

^{۱۰۶} - همان سند صفحه ۱۴۰

دیکتاتوری برای معلق ساختن قانون در اختیار ندارد و به تعقیب قانونی علیه این عصیان برده طلبانه دادند.

ولی هنگامی که دادگاه ها و دادرسان کنت نشین ها^{۱۰۷} (county magistrates) حکم تبرئه صادر می کنند، از جلب سرمایه داران به محاکمه چه حاصلی تواند بود؟ در این محاکم آقایان کارخانه دار خود درباره ی خویش قضاوت می کردند. مثالی در این زمینه ذکر می شود. شخصی به نام اسکریچ Eskridge که در مؤسسه ی کرشاولیز و شرکاء Kershaw Leese et Co پنبه ریزی دارد، نموداری از سیستم تعویض مشخصی را در مورد کارخانه ی خویش به بازرس کارخانه جات ناحیه ی خود پیشنهاد نموده بود. چون این پیشنهاد رد شد، وی بدو خود را آرام نشان داد. چند ماه بعد شخصی به نام رابین سن Robinson، که وی نیز پنبه ریس بود و اگر چه آدینه* نام نداشت ولی به هر حال از خویشان اسکریچ به شمار می آمد، به جرم این که شیوه ی تعویضی، عیناً نظیر طرح اسکریچ به موقع اجرا در آورده است، به دادگاه بخش (Borough Justice) استوک پورت Stockport برای محاکمه جلب شده بود. این دادگاه را چهار قاضی، که سه نفر از آن ها پنبه ریس بودند و در رأس آن ها همان اسکریچ گزیرناپذیر قرار گرفته بود، تشکیل می دادند. اسکریچ رابین سن را تبرئه کرد و سپس چنین اظهار داشت که آن چه برای رابین سن حق است برای اسکریچ ناحق نیست. تحت حمایت حکمی که خود داده بود، وی بلافاصله همان سیستم را در کارخانه ی خویش به جریان انداخت^{۱۰۸}. شکی نیست که ترکیب چنین

^{۱۰۷} - این دادرسان کنت نشین که W. Cobett آن ها را "حقوق نگیران بزرگ" (great unpaid) می خواند، نوعی از قضات صلحد که حقوق نمی گیرند و از میان معتمدان محل انتخاب می شوند. در واقع اینان عبارت از محاکم موروثی و خودمائی طبقات حاکمه اند.

* - آدینه نام سیاه پوستی است، که بنابر داستان رابین سن کروزو Robinson Crusoe تألیف دانیل دوفو، به وسیله ی رابین سن از هجوم وحشیان نجات داده شد و وی را جزیره ای که طوفان، رابین سن را به آن جا انداخته بود یاری کرد. کنایه ی مصنف کاپیتال به آدینه با توجه به نام رابین سنی است که در متن آمده و به محاکمه جلب گردیده است.

^{۱۰۸} - "Rep. etc. for ۳۰th April ۱۸۴۹." P. ۲۱، ۲۲.

برای نظائر این مثال ها و مقایسه ی آن ها به همین گزارش صفحات ۴ و ۵ مراجعه شود.

محکمه ای خود نقض فاحش قانون بود^{۱۰۹}. بازرس هول Howell فریاد می زند که "این قبیل خیمه شب بازی های قضائی ایجاب می کند که راه حلی جستجو شود... یا قانون را با این قبیل احکام تطبیق دهید، یا اجراء آن را به عهده ی دادگاهی بگذارید که کمتر در آن خطا راه یابد و قرارهای خود را منطبق با قانون نماید... در تمام این قبیل موارد چقدر انسان قاضی حقوق بگیری را آرزو می کند!"^{۱۱۰}.

حقوق دانان سلطنتی تفسیر کارخانه داران را از قانون ۱۸۴۸ باطل اعلام نمودند ولی نجات دهندگان جامعه از میدان در نرفتند. لنونارد هورنر گزارش می دهد: "پس از آن که من طی ۱۰ اقامه ی دعوی در ۷ دادگاه محلی کوشیدم که آن ها را وادار به اجراء قانون نمایم و فقط در یک مورد از طرف دادرسان مورد پشتیبانی قرار گرفتم... چنین عقیده دارم که هر تعقیب دیگری برای نقض قانون بیهوده است. آن بخشی از قانون که برای ایجاد یگانگی شکل در مورد ساعات کار وضع شده است... دیگر در لاتکاشایر وجود ندارد و من نیز با کارمندان زیردست خود به هیچ وجه وسیله ای در اختیار نداریم تا بتوانیم اطمینان کنیم که، در کارخانه هائی که این به اصطلاح سیستم تعویض حکم فرماست، جوانان و زنان بیش از ده ساعت به کار گمارده نمی شوند... آخر آوریل ۱۸۴۹ در منطقه ی من ۱۱۸ کارخانه با این اسلوب کار می کردند و تعداد آن ها در این اواخر به سرعت ترقی می کند. اکنون به طور عموم ۱۳ ساعت و نیم کار می کنند، از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۸ شب، و در پاره ای موارد ۱۵ ساعت یعنی از ساعت ۵ و نیم صبح تا ۸ و نیم شب"^{۱۱۱}. از ماه دسامبر ۱۸۴۹ لنونارد هورنر صورت ۶۵ کارخانه دارو ۲۹ مراقب کارخانه را در اختیار داشت که متفقاً اظهار داشته بودند که با وجود این سیستم تعویض هیچ شیوه ی بازرسی قادر نیست

^{۱۰۹} - طبق مواد ۱ و ۲ ویلیام چهارم، بمند ۲۴ صفحه ی ۱۰، که به قانون کارخانه جات سرجان هوب هاوز Hobhonsه معروف شده، چنین مقرر گشته است که هیچ صاحب ریسندگی، بافندگی یا پدر، پسر و برادر چنین کارخانه داری مأذون نیست به عنوان قاضی صلح در مسائلی که مربوط به قانون کارخانه جات است شرکت نماید.

^{۱۱۰} - همان سند.

^{۱۱۱} - P. ۵. "Rep. etc. for ۳۰th April ۱۸۴۹."

از کار طاقت فرسای وسیع جلوگیری نماید^{۱۶۲}. گاهی همان کودکان و همان جوانان از تالار ریسندگی به کارگاه بافندگی منتقل می گردیدند و گاه طی ۱۵ ساعت از کارخانه ای به کارخانه ی دیگر رانده می شدند (shifted)^{۱۶۳}. چگونه می توان سیستمی را مورد کنترل قرار داد که "از کلمه ی تعویض سوءاستفاده می کند برای این که بازوان کار را مانند ورق بازی با ترکیب های بی نهایتی به هم بُر زند و ساعات کار و استراحت افراد مختلف را چنان روزانه تغییر دهد که هیچ گاه گروه واحد یک دست و کاملی از این بازوان در محل و زمان واحد با یکدیگر کار نکنند"^{۱۶۴}.

ولی حتی اگر از کار طاقت فرسای واقعی نیز صرف نظر شود، این سیستم به اصطلاح تعویض یکی از آن محصولات تخیل سرمایه است که فوریه * Fourier نیز نتوانسته است در قطعات فکاهی خود تحت عنوان courtes sèances از آن برتر بیاندیشد. فقط در این سیستم جاذبه ی کار تبدیل به جاذبه ی سرمایه گردیده است. نظری به طرح هائی که از جانب کارخانه داران در این مورد تنظیم شده است و مطبوعات نیک اندیش نیز آن ها را به مثابه ی نمونه ی "آن چه که درجه ی عاقلانه ای از دقت و اسلوب می تواند انجام دهد" „what a reasonable degree of care and method can accomplish“ مورد ستایش قرار داده اند، این حقیقت را نشان می دهد. پرسنل کار در پاره ای موارد به ۱۲ تا ۱۵ گروه تقسیم گردیده بود که ترکیب اجزاء آن نیز دائماً تغییر می یافت. در اثناء کار ۱۵

„Rep. etc. for ۳۱st Oct. ۱۸۴۹.“ P. ۶ - ۱۶۲

„Rep. etc. for ۳۰th April ۱۸۴۹.“ P. ۲۱ - ۱۶۳

„Rep. etc. ۱. Dec. ۱۸۴۸.“ P. ۹۵ - ۱۶۴

* - Francois Charles Fourier (۱۷۷۲-۱۸۳۷) - سوسیالیست خیالیاف فرانسوی. فوریه علی رغم جنبه های خیال پرستانه ی خود، بنا به گفته ی انگلس؛ نه تنها به انتقاد از جامعه ی موجود پرداخته بلکه تیره روزی جهان بورژوائی را نیز بی رحمانه افشاء نموده است. فوریه یکی از پیش قدمان شرکت های تعاونی cooperatisme تلقی می گردد. وی کوشیده است راهی پیدا کند که طبق آن کار از صورت ضرورت اجباری و دیرینه ی آزاد شده به صورت کار جالب و دل پذیر درآید.

ساعته ی روز، گاه سرمایه کارگر را برای ۳۰ دقیقه و گاه برای یک ساعت به کار می پذیرفت، سپس او را رها می کرد و باز از نو به کارخانه می آورد و دوباره از کارخانه خارج می ساخت، پی در پی او را از این سو به آن سو برای مدت های تکه پاره شده ای می فرستاد و تا هنگامی که ده ساعت کار کاملاً اجرا نشده بود آنی وی را از نظر دور نمی داشت. این وضع به نمایشی ماند که در صحنه های مختلفه ی پرده ی آن اشخاصی با نقش های متفاوت وارد می شوند. ولی هم چنان که یک بازیگر در تمام مدت درام متعلق به صحنه است، کارگران نیز اکنون در مدت ۱۵ ساعت به کارخانه تعلق دارند، صرف نظر از اوقاتی را که برای آمد و رفت مصرف می نمایند. بدین طریق است که ساعات استراحت به ساعات بطلاتی تبدیل می گردند که گویا کارگران جوان را به میکده و زنان جوان کارگر را به فاحشه خانه سوق می دهد. هر وقت که سرمایه دار وسیله ی تازه ای کشف می کرد تا ماشین آلات خود را بدون افزایش تعداد کارگر ۱۲ یا ۱۵ ساعت به حال کار کردن نگاه دارد، و چنین امری هر روز اتفاق می افتاد، یا کارگر وقت بیشتری از دست می داد و یا مجبور بود با سرعت غذای خود را بلع نماید. به هنگام آژیتاسیون در باره ی ۱۰ ساعت کار، کارخانه داران فریاد می زدند که اگر عمله های سروپا برهنه شکایت می کنند از آن جهت است که منتظرند برای ده ساعت کار مزد دوازده ساعته بگیرند. ولی کارخانه داران اکنون آن طرف را گرفته بودند. آنان مزد ۱۰ ساعته را در مقابل ۱۲ یا ۱۵ ساعت استفاده از نیروهای کار می پرداختند^{۱۶۰}. این است کنه مطلب و این است نتیجه گیری کارخانه داران از قانون ده ساعت کار! همین هواداران آزادی تجارت بودند که با زیبایی چرب و نرم و دلی آکنده از عشق انسانی ده سال تمام، در دوران آژیتاسیون علیه قانون غلات، با سیر و قطمیر برای کارگران حساب می کردند

^{۱۶۰} - مراجعه کنید به P. ۶، "Rep. etc. for ۳۰th April ۱۸۴۹"، و به توضیحات مفصلی که بازرسان کارخانه جات، هوول و ساوندس درباره ی "shifting system" ضمن گزارش های ۳۱ اکتبر ۱۸۴۸ داده اند و نیز به عریضه ی روحانیون آشتون Ashton و حومه ی آن، که در بهار سال ۱۸۴۹ علیه "shift system" به ملکه تقدیم داشته اند، مراجعه شود.

که در صورت آزادی واردات کار ده ساعته، با وسائلی که صنعت انگلیس در اختیار دارد، کاملاً برای متمول کردن سرمایه داران کافی خواهد بود^{۱۶۶}.

سرپیچی دوساله ی سرمایه بالاخره به وسیله ی حکم یکی از چهار دیوان عالی انگلستان (Court of Exchequer) رسمیت یافت. دیوان مزبور درباره ی موردی که رسیدگی به آن به وی مراجعه شده بود در ۸ فوریه ۱۸۵۰ چنین حکم نمود که گرچه کارخانه داران واقعاً علیه روح قانون ۱۸۴۴ عمل می کنند ولی در خود این قانون کلماتی وجود دارد که موجب لغو آن می گردد. با این تصمیم قانون ده ساعت کار منفی گردید^{۱۶۷}. بسیاری از کارخانه داران که تا آن تاریخ هنوز جرأت استقرار سیستم تعویض را برای جوانان و زنان کارگر نکرده بودند، اکنون دو دستی به آن چسبیدند^{۱۶۸}.

ولی این پیروزی سرمایه که ظاهراً قطعی به نظر می رسید بلافاصله با واکنشی مواجه گردید. تا آن تاریخ مقاومت کارگران صورت منفی داشت، اگر چه بی تزلزل بود و هر روز تجدید می گردید. ولی اکنون کارگران در میتینگ های لانکاشایرو یورکشایر به طور علناً تهدیدآمیزی به اعتراض پرداخته، می گفتند پس قانون ۱۰ ساعت کار جز خیمه شب بازی و نیرنگ پارلمانی چیز دیگری نبوده و هیچ گاه وجود نداشته است! بازرسان کارخانه جات به طور جدی به دولت درباره ی این که تضاد طبقاتی تا سرحد باور نکردنی به وخامت گرانیده است اعلام خطر نمودند. بخشی از کارخانه داران خود نیز آهسته شروع به این قبیل اظهارات نمودند: "در نتیجه ی

^{۱۶۶} - به طور نمونه با نوشته ی ار. اج. گرگ R. H. Greg (لندن ۱۸۳۷) تحت عنوان: (مسئله ی کارخانه و قانون ده ساعت کار) „The Factory Question and the Ten Hours Bill“ مقایسه شود.

^{۱۶۷} - ف. انگلس: "قانون ده ساعت کار در انگلستان" (در مجله ی سیاسی و اقتصادی "Neue Rheinische Zeitung"، که به وسیله ی نگارنده انتشار می یافت. شماره آوریل ۱۸۵۰، صفحه ی ۱۳) - همین دیوان "عالی" در زمان جنگ داخلی آمریکا نیز ابهامی در کلمات کشف نمود که قانون علیه بارگیری و تجهیز کشتی های راهزنان دریائی را مستقیماً به عکس خود مبدل می کرد.

^{۱۶۸} - „Rep. etc. for ۳۰th April ۱۸۵۰“.

تصمیمات متناقض قضات وضع غیرعادی و مغشوشی حکم فرما شده است. یک قانون در یورکشایر، قانون دیگری در لانکاشایر و قانون ثالثی در فلان ناحیه ی این کنت نشین و بالاخره یکی دیگر در همسایگی بلاواسطه ی این ناحیه حکم فرماست. اگر کارخانه داران شهرها امکان دارند که از قانون تخلف نمایند دیگران در چنین وضعی نیستند زیرا آن ها افرادی را که برای به کار انداختن سیستم تعویض لازم است در دسترس ندارند و به طریق اولی نمی توانند نقل و انتقال کارگران را از کارخانه ای به کارخانه ی دیگر تأمین نمایند و غیره. ولی تساوی در استثمار نیروی کار نخستین قانون سرمایه است.

در نتیجه ی این اوضاع و احوال سازشی بین کارخانه داران و کارگران به وجود آمد که به وسیله ی قانون الحاقی کارخانه جات مصوب ۵ اوت ۱۸۵۰ از لحاظ پارلمانی توشیح گردید. برای "جوانان و زنان" روزانه ی کار در جریان پنج روز اول هفته از ده ساعت به ۱۰ ساعت و نیم بالا می رفت و برای روز شنبه به هفت ساعت و نیم محدود گردید. کار بایستی در فاصله ی بین ساعت ۶ صبح و ساعت ۶ شب جریان یابد^{۱۶۹} با تنفس یک ساعت و نیمه برای غذا، که آن هم طبق مقررات قانون ۱۸۴۴ باید در زمان واحد داده شود. بدین طریق سیستم تعویض یک بار برای همیشه پایان یافت^{۱۷۰}. در مورد کار کودکان قانون ۱۸۴۴ به قوت خود باقی ماند.

گروهی از کارخانه داران، این بار نیز مانند سابق امتیازات اربابی ویژه ای نسبت به کودکان کارگر برای خود تأمین نمود. این ها عبارت از صاحبان صنایع ابریشم بودند. اینان در سال ۱۸۳۳ با تهدید، نعره برآورده بودند که: "اگر آزادی آن ها

^{۱۶۹} - در زمستان ممکن است فاصله ی بین ساعت ۷ صبح و ساعت ۷ شب جانشین مقررات فوق گردد.

^{۱۷۰} - "قانونی فعلی (قانون ۱۸۵۰) عبارت از سازشی بود که طبق آن کارگران در ازاء سود ناشی از یک زمان بودن آغاز و انجام کار کسانی که زمان کارشان محدود شده بود، از مزایای قانون ده ساعت کار صرف نظر نمودند." ("Rep. etc. for ۳۰th April. ۱۸۵۲. P.") (۱۴)

درباره ی به کار گماردن کودکان، در هر سنی که باشند، از قرار ده ساعت در روز، سلب شود آن ها کارخانه های خود را تعطیل خواهند نمود".

(if the liberty of working children of any age for ۱۰ hours a day was taken away, it would stop their works).

و نیز اظهار می داشتند که برای آن ها غیرممکن است بتوانند به قدر کافی اطفال ۱۳ ساله را خریداری نمایند. اینان امتیاز دلخواه خود را به چنگ آوردند. تحقیقاتی که بعداً انجام گردید نشان داد که این بهانه جز دروغ محض چیز دیگری نبوده است.^{۱۷۱}. معهذ این دروغ مانع آن نشد که آن ها مدت ده سال از خون کودکانی که بایستی برای کار کردن به روی صندلی نشانده می شدند، روزی ده ساعت ابریشم بیافند.^{۱۷۲}. درست است که قانون ۱۸۴۴ "آزادی" آن ها را، در باره ی این که کودکان کمتر از ۱۱ سال را بیش از ۶ ساعت و نیم به کار وادارند، "سلب کرده بود" ولی در عوض به آن ها این امتیاز را داده بود که اطفال بین ۱۱ و ۱۳ سال را روزانه ده ساعت به کار بگمارند و از مقررات پیش گفته راجع به دبستان اجباری که در مورد سایر کودکان کارگر جاری بود معاف گردند. این بار بهانه ی جدیدی یافتند. "ظرافت بافت انگشتان ظریفی ایجاب می کند که فقط در نتیجه ی ورود به کارخانه از زمان خردسالی قابل تأمین است"^{۱۷۳}. کودکان برای ظرافت انگشت هاشان عیناً همان طور سلاخی شدند که در جنوب روسیه حیوانات شاخدار را به مناسبت پوست و چربیشان می کشند. بالاخره در سال ۱۸۵۰ امتیازی که در ۱۸۴۴ عطا شده بود به قسمت ابریشم تابی و کلاف کاری محدود گردید. ولی در این جا نیز برای جبران سلب "آزادی" از سرمایه زمان کار کودکان ۱۱ تا ۱۳ ساله از ده ساعت به ۱۰ ساعت و نیم ترقی داده شد. بهانه ی این امر به قرار زیرین بود: "کار در کارگاه های ابریشم بافی آسان تر از

^{۱۷۱} - ۱۳. P. ۱۸۴۴. „Rep. etc. for ۳۰th Sep.

^{۱۷۲} - در همان سند.

^{۱۷۳} - „The delicate Texture of the fabric in which they were employed requiring a lightness of touch, only to be acquired by their early introduction to these factories“ „Rep. etc. for ۳۰th Sep. ۱۸۴۴. P. ۲۰

کارخانه های دیگر است در عین این که مانند آن ها برای سلامتی آن قدر زیان آور نیست" ^{۱۷۴}. ولی یک تحقیق رسمی پزشکی پس از آن ثابت نمود که بالعکس "درصد متوسط مرگ و میر در مناطقی که صنایع ابریشم وجود دارد به طور استثنائی بالاست و در بخش جمعیت زنان به مراتب بیش از مرگ و میر در مناطق صنایع پنبه ی لانکاشایر است" ^{۱۷۵}. علی رغم اعتراضات بازرسان که هر شش ماه تکرار می گردید سوءاستفاده هم چنان ادامه دارد ^{۱۷۶}.

^{۱۷۴} - P. ۲۶. "Rep. etc. for ۳۱st Oct, ۱۸۶۱".
^{۱۷۵} - همان سند صفحه ۲۷ - به طور کلی توده ی کارگری مشمول قانون کارخانه جات از نظر جسمانی بهبود بسیار یافته است. کلیه ی گزارش های طبیی در این مورد هم داستاوند. ملاحظات شخصی من در دوران های مختلفه نیز مرا به همین نتیجه رساند. معذالک گزارش های رسمی دکتر گرین ها و Dr. Greenhow نشان می دهد، که صرف نظر از میزان عظیم مرگ و میر در میان کودکانی که در سنین اول زندگی هستند، تا چه اندازه وضع بهداشتی مناطق صنعتی، در مقایسه ی آن با مناطق کشاورزی که دارای سلامت عادی هستند، نامساعد است. جدول ذیل را از گزارش ۱۸۶۱ وی اقتباس می کنیم:

نوع کاری که زنان به آن اشتغال دارند	درصد کارگران زنی که در کارخانه به کار اشتغال دارند	میزان مرگ و میر در نتیجه ی بیماری های ریوی برحسب ۱۰۰/۰۰۰ نفر زن	اسامی نواحی	میزان مرگ و میر در نتیجه ی بیماری های ریوی برحسب ۱۰۰/۰۰۰ نفر مرد	درصد برای کارگران بزرگسال که در کارخانه به کار اشتغال دارند
صنایع پنبه	۱۸/۰	۶۴۴	Wigan	۵۹۳	۱۴/۹
صنایع پنبه	۳۴/۹	۷۳۴	Blackburn	۷۰۸	۴۲/۶
پشم تاب	۲۰/۴	۵۶۴	Halifax	۵۴۷	۳۷/۳
پشم تاب	۳۰/۰	۶۰۳	Bradford	۶۱۱	۴۱/۹
ابریشم	۲۶/۰	۸۰۴	Macclesfield	۶۹۱	۳۱/۰
ابریشم	۱۷/۲	۷۰۵	Leek	۵۸۸	۱۴/۹
کوزه گری	۱۹/۳	۶۶۵	Stoke-upon-Trent	۷۲۱	۳۶/۶
کوزه گری	۱۳/۹	۷۲۷	Woolstanton	۷۲۶	۳۰/۴
	-	۳۴۰	هشت ناحیه ی کشاورزی سالم	۳۰۵	-

^{۱۷۶} - این نکته دانسته است که "هواداران آزادی تجارت" در انگلستان با چه شیوه ی نفرت انگیزی از حمایت گمرکی درمورد کارخانه جات ابریشم صرف نظر کردند. به جای حمایت در برابر واردات فرانسه اکنون عدم حمایت از کودکان انگلیسی کار آن ها را روپراه می کند.

قانون ۱۸۵۰ فقط برای "جوانان و زنان" دوره ۱۵ ساعته ی کار را، که از ساعت ۵ و نیم صبح شروع می شد و به ۸ و نیم شب خاتمه می یافت، به دوره ی ۱۲ ساعته، از ساعت ۶ صبح تا ۶ شب، تبدیل نمود. بنابر این کودکان مشمول این مقررات نمی شدند و هنوز نیم ساعت پیش از آغاز و دو ساعت و نیم پس از پایان این مدت کار، به شرط این که مجموع کار آن ها از شش ساعت و نیم تجاوز نکرده بود، قابل استثمار بودند. در هنگام بحث این قانون بازرسان کار آماری درباره ی سوءاستفاده ی شومی که از این وضع غیرعادی می شد، تقدیم مجلس نمودند. ولی این کوشش مفید نیافتاد. زیرا قصد نهائی این بود که از نو روزانه ی کار بزرگسالان را، تحت استتار مسئله ی کودکان، لااقل برای سال های رونق، به ۱۵ ساعت برسانند. تجربه ی سه سال بعد نشان داد که این قبیل کوشش ها در برابر مقاومت کارگران مرد محکوم به شکست است^{۱۷۷}. بنابر این قانون ۱۸۵۰ بالاخره در سال ۱۸۵۳ به وسیله ی ممنوعیت "کار صبحانه ی کودکان قبل از جوانان و زنان و کار شبانه ی آن ها پس از اینان" تکمیل گردید. از این پس، با استثنائات کم، قانون ۱۸۵۰ نظم دهنده ی روزانه ی کار عموم کارگران مشمول در کلیه ی رشته های صنعت گردید^{۱۷۸}. در این وقت از تاریخ نخستین قانون کارخانه جات نیم قرن می گذشت^{۱۷۹}.

^{۱۷۷} - ۳۱ P. "Rep. etc. for the ۳۰th April. ۱۸۵۳."

^{۱۷۸} - در سال هائی که ببحوحه ی رونق صنایع پنبه ی انگلستان بود، یعنی سال های ۱۸۵۹ و ۱۸۶۰، برخی از کارخانه داران کوشیدند به وسیله ی وعده ی دستمزد بالاتر در ازاء کار فوق العاده، مردان ریسنده ی بزرگسال و دیگران را با تطویل روزانه ی کار موافق نمایند. ریسنندگان دستی و خودکار به وسیله ی یادداشت کتبی ای که به کارفرمایان خطاب شده بود به این قبیل تشبیهات خاتمه دادند. در یادداشت مزبور از جمله چنین گفته شده بود: "برای این که تمام حقیقت را گفته باشیم خاطر نشان می سازیم که زندگی ما برای ما باری است و از آن هنگام که تقریباً در هر هفته دو روز (۲۰ ساعت) بیشتر از کارگران دیگر کارخانه زنجیر شده ایم خود را در کشور مانند جزائی احساس می کنیم و خویشتن را از این جهت مذمت می نمائیم که موجب جاوید ساختن سیستمی می گردیم که علت انحطاط اخلاقی و جسمانی ما و نژاد ماست.... بنابر این با کمال احترام به شما اطلاع می دهیم که از روز اول سال نو ما دیگر حاضر نیستیم یک دقیقه هم بیشتر از ۶۰ ساعت در هفته کار کنیم، از ساعت ۶ صبح تا ۶ شب، منهای یک ساعت و نیم مدت قانونی تنفس ها". ۳۰ P. "Rep. etc. for ۳۰th April. ۱۸۶۰."

با قانون ۱۸۴۵ درباره ی چاپ و نقش منسوجات (printworks' Act)، قانون گزاری برای نخستین بار محیط ابتدائی و بدوی خود را ترک می کند. هر یک از سطور قانون حکایت می کند که سرمایه این کار "جنون آمیز" تازه را با دلی چرکین پذیرفت. این قانون، روزانه ی کار را برای کودکان ۸ تا ۱۳ ساله و برای زنان، در فاصله ی بین ساعت ۶ صبح و ۱۰ شب محدود ساخته بود بدون این که هیچ گونه وقت قانونی برای غذا در نظر گرفته باشد. این قانون اجازه می داد، که کارگران مرد بالاتر از ۱۳ سال را، شب و روز بنا به دلخواه به کار وادارند^{۱۸۰} این قانون یک نوع سقط پارلمانی به شمار می آید^{۱۸۱}.

با این وجود، در نتیجه ی پیروزی این اصل در شعب مهم صنعتی، که آفرینش خاص شیوه ی تولید سرمایه داری به شمار می روند، خود اصل نیز پیروز گردید. توسعه ی شگفت انگیز این صنایع در جریان سال های ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۰، توأم با تجدید حیات جسمانی و معنوی کارگران، نابیناترین چشم ها را نیز باز نمود. خود کارخانه داران، که تجدید قانونی روزانه ی کار و مقررات مربوطه ی به آن در جریان جنگ داخلی ای که نیم قرن به طول انجامید، ذره ذره به آنان تحمیل شده بود، پیگیرانه اختلافی را که بین کارخانه جات تابع قانون و مؤسسات هنوز "آزاد" وجود

^{۱۷۹} - در باره ی وسائلی که انشاء متن این قانون برای نقض خود در اختیار می گذارد، به گزارش پارلمانی: Factory Regulations Acts (۶ اوت ۱۸۵۹) مراجعه شود و در آن گزارش به تذکرات لئونارد هورنر توجه شود تحت عنوان: „Suggestions for Amending the Factory Acts to enable the Inspectors to prevent illegal working now become very prevalent“.

^{۱۸۰} - "در واقع طی ۶ ماه اخیر (۱۸۵۷) کودکان ۸ ساله و بزرگ تر از آنان در منطقه ی مورد مأموریت من از ساعت ۶ صبح تا ۹ شب به کار گمارده شده بودند:"

(„Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۵۷.“ P. ۳۹)

^{۱۸۱} - "اذعان می شود که قانون چاپ و نقش منسوجات، خواه از جهت مقررات تربیتی و خواه از لحاظ تصمیمات حمایت کننده اش، فریبی بیش نبوده است."

(„Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۲.“ P. ۵۲)

داشت افشاء نمودند^{۱۸۲}. فریسی مسلکان "علم اقتصاد" نیز اکنون نظریه ی مربوط به ضرورت تنظیم قانونی روزانه ی کار را به مثابه ی صفت ممیزه ی کشفیات نو "علم" خویش اعلام داشتند^{۱۸۳}. به سهولت می توان دریافت که پس از تسلیم کارخانه داران بزرگ به آن چه که دیگر امکان جلوگیری نبود و پس از سازش آن ها با نتایج حاصله، دیگر قدرت مقاومت سرمایه تدریجاً تضعیف می شد در حالی که نیروی تعرضی طبقه ی کارگر، با افزایش تعداد متحدینش در قشرهایی از جامعه که در این مبارزه نفع آبی نداشتند، تقویت می گردید. پیشرفت های نسبتاً سریعی که از ۱۸۵۰ به بعد حاصل شده است از همین جا ناشی می شود. لکه گیری ها و رخت شویی ها^{۱۸۴} در ۱۸۶۰، توری بافی ها و جواب بافی ها در سال ۱۸۳۱

^{۱۸۲} - از آن جمله است مثلاً نامه ی ا. پوتر E. Potter که در روزنامه ی تایمز ۲۴ مارس ۱۸۶۳ منتشر شده است. روزنامه ی تایمز عصیان کارخانه داران را علیه قانون ده ساعت کار به وی یادآوری می کند.

^{۱۸۳} - مثلاً از آن جمله آقای و. نیومارچ W. Newmarch، همکار و ناشر History of Prices تألیف توک Tooke است. ولی آیا امتیاز دادن به افکار عمومی پیشرفت علمی محسوب می گردد؟

^{۱۸۴} - قانون راجع به لکه گیری ها و رختشویی ها، که در سال ۱۸۶۰ انتشار یافت، مقرر می دارد که روزانه ی کار در اول اوت ۱۸۶۱ موقتاً به ۱۲ ساعت و سپس در اول اوت ۱۸۶۲ به طور قطع به ۱۰ ساعت محدود می گردد یعنی ۱۰ ساعت و نیم برای روزهای عادی و ۷ ساعت و نیم برای روزهای شنبه. ولی هنگامی که سال ۱۸۶۲ در رسید همان داستان کهنه از سر گرفته شد. آقایان کارخانه داران پی در پی عرایضی به پارلمان تقدیم داشته تقاضا نمودند که باز فقط برای یک سال کار ۱۲ ساعته ی جوانان و زنان مجاز شمرده شود... "در وضع کنونی کسب و کار (در جریان بحران صنایع پنبه) اگر به آن ها اجازه داده شود که ۱۲ ساعت در روز کار کنند سود بزرگی برای کارگران، که مزد بیشتری به دست خواهند آورد، حاصل خواهد شد... سابقاً توفیق حاصل شده بود که طرح قانونی ای در این جهت به مجلس عوام تقدیم گردد ولی این طرح در برابر آژیتاسیون کارگران رختشویی خانه های اسکاتلند به نتیجه نرسید".

(,Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۲. "P. ۱۴, ۱۵)

سرمایه که علی رغم شکست از کارگران مدعی بود که به نام آن ها سخن می گوید، اکنون به کمک عینک، حقوقی کشف کرده بود که قانون ۱۸۶۰، مانند کلیه ی قوانین پارلمان در باره ی "حمایت کار" آن چنان به نحو مبهمی انشاء گردیده است که بهانه ای به دست وی می دهد تا پرس کاران (calenderers) و صیقل کاران (finishers) را از سرایت قانون نسبت به آن ها مستثنی سازد. محاکم انگلستان که همواره در خدمت سرمایه بوده اند، این دعوا تراشی را ضمن حکمی که از دیوان "Common Pleas" (محکمه ی حقوق) صادر شد تأیید نمودند. "این حکم موجب نارضائی شدیدی بین کارگران گردید و جای بسی تأسف است که مقاصد روشن و

مشمول قانون کارخانه جات ۱۸۵۰ گردیدند. در نتیجه ی نخستین گزارش "کمیسون درباره ی کار کودکان" (۱۸۶۳)، کلیه ی کارگاه های کوزه پزی (نه تنها کوزه گری ها)، کبریت سازی، کبسول سازی، فشنگ سازی، کاغذ دیوارسازی، پرز مخمل چینی (fustian cutting) و بسیاری از مؤسسات که تحت اصطلاح finishing (صیقل و جلا) گروه بندی شده اند، دچار همین سرنوشت گردیدند. در سال ۱۸۶۳^{۱۸۰} رخت شونی هایی که در هوای آزاد عمل می کنند و ناتوانی ها تحت

^{۱۸۰} - "رخت شونی های در هوای آزاد" خود را از تحت تأثیر قانون ۱۸۶۰ راجع به رخت شونی ها خارج دانسته و به دروغ اظهار می داشتند که آن ها هیچ زنی را در شب به کار نمی گمارند. این دروغ به وسیله ی بازرسان کارخانه جات کشف گردید و در عین حال با قرائت عرایض کارگران پارلمان نیز هرگونه تخیل تازگی و خنکی را که با تصور "رخت شونی در هوای آزاد" در سر می پروراند از دست داد. در این رخت شونی های هوای آزاد خشک گاه هائی تعبیه شده است که در آن ها از ۹۰ تا ۱۰۰ درجه فارنهایت حرارت وجود دارد و به طور عمده دختران در آن جا کار می کنند. "cooling" عبارت از اصطلاح فنی ای است که این دختران برای خروج کاه گاهی خود از خشک گاه به هوای آزاد به کار می برند. "در خشک گاه ۱۵ دختر کار می کنند. حرارت برای خشکاندن کتان از ۸۰ تا ۹۰ درجه و برای خشک کردن باتیست از ۱۰۰ درجه و متجاوز از آن است. دوازده دختر در اطاق کوچکی اطو می زنند که تقریباً ۱۰ قدم مربع است و در میان آن بخاری سخت در بسته ای وجود دارد. دختران دور این بخاری ایستاده اند که حرارت زیادی از آن متساعد می شود و با سرعت پارچه را خشک می کند و برای اطو زدن آماده می سازد. تعداد ساعات کار این "بازوان" نامحدود است. هنگامی که کار باشد آنان تا ساعت ۹ شب و یا چند روز متوالی تا نیمه شب کار می کنند."

(Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۲. "P. ۵۶)

پزشکی چنین اظهار می کند: "هیچ ساعت ثابتی برای خنک شدن وجود ندارد ولی هنگامی که حرارت غیرقابل تحمل می شود و شروع می شود به این که دست کارگران از عرق کثیف گردد، به آن ها دو دقیقه اجازه ی خروج می دهند... تجربه ی در مورد معالجه ی بیماری های این دختران کارگر مرا وادار می کند اعلام دارم که سلامت آن ها به درجات پائین تر از زنان کارگر صنایع پنبه است (و سرمایه در عرایض خویش به پارلمان این دختران را سرخ تر و چاق و چله تر از تصاویر روبنس Rubens قلمداد کرده بود). عمده ترین امراض آن ها عبارتند از: سل، برونشیت و بیماری های رحمی، هیستری در شدیدترین شکل آن و روماتیسم. به عقیده ی من تمام این بیماری ها ناشی از محیط بسیار گرم اطاق کار آن ها و هم چنین از فقدان لباس های شبایسته ای ست که بتواند آن ها را در ماه های زمستان در مقابل سرما و رطوبت حفظ نماید". (همان سند صفحه ۵۶ و ۵۷). بازرسان کارخانه جات درباره ی این قانون ۱۸۶۳، که بعد از تصویب آن از این رخت شویان شادمان هوای آزاد ربوده شده است، متذکر

مقررات قوانین خاصی قرار گرفتند که از جمله یکی از آن ها کار شبانه ی کودکان، جوانان و زنان را (از ساعت ۸ شب تا ۶ صبح) ممنوع نموده است و دیگری به کار گماردن شاگرد نانوای کمتر از ۱۸ سال را بین ۹ شب تا ۵ صبح منع کرده است. درباره ی پیشنهاد های بعدی همین کمسیون، که به غیر از کشاورزی و معادن و حمل و نقل، کلیه ی رشته های مهم صنعت انگلستان را به سلب "آزادی" تهدید می کند، باز صحبت خواهیم کرد (۱۸۵۰a).

۷- مبارزه برای تحصیل روزانه ی عادی کار- تأثیر قوانین کارخانه ای انگلستان در کشورهای دیگر

خواننده به یاد دارد که تولید اضافه ارزش یا بیرون کشیدن اضافه کار، محتوی خاص و هدف تولید سرمایه داری را تشکیل می دهد، صرف نظر از هر تغییری که در شیوه ی تولید از وابستگی کار به سرمایه ناشی گردد. و نیز به خاطر هست که از نقطه ی نظر آن چه که تاکنون ذکر شده است فقط کارگر مستقل و بالنتیجه کارگر قانوناً مختار است که به مثابه فروشنده ی کالا با سرمایه دار معامله می کند. بنابر این اگر در این بازدید تاریخی ما، از طرفی صنعت بزرگ و از

(„Rep. etc. for ۳۰th. April ۱۸۶۳.“ P. ۴۰)

(۱۸۵۰a) - یادداشت چاپ دوم- پس از سال ۱۸۶۶ یعنی تاریخی که من این مطالب را می نوشتم از نو ارتجاع جدیدی حکم فرما شده است.

سوی دیگر کارگری که از لحاظ جسمانی و حقوقی غیر رشید است، نقشی عمده بازی می‌کنند، باید توجه داشت که ما یکی را به مثابه‌ی محیط ویژه و دیگری را به مثابه‌ی مثال بارز و خاص کاردوشی تلقی نموده ایم. معذک بدون آن که بخواهیم در مطالب بعدی پیشتازی کنیم، فقط بر اساس مجموع واقعیات تاریخی به نتایج زیرین می‌رسیم:

اولاً در صناعی که بدواً به وسیله‌ی آب، بخار و ماشین منقلب شده اند، یعنی در این نخستین مخلوقات شیوه‌ی تولید جدید نخ‌ریسی‌ها و بافندگی‌های پنبه، پشم، کتان و ابریشم است که نخست آزمندی سرمایه در مورد تطویل خارج از اندازه و بی‌ملاحظه‌ی روزانه‌ی کار زمینه‌ی ارضاء می‌یابد. تغییرات مادی شیوه‌ی تولید و تغییرات متناسب با آن در مناسبات اجتماعی تولید کنندگان^{۱۸۶} بدواً موجب سوءاستفاده‌های بی‌حدی می‌گردد و سپس در تضاد با آن کنترل اجتماعی‌ای ایجاد می‌شود که روزانه‌ی کار و مکث‌های آن را قانوناً محدود می‌نماید، منظم و متحدالشکل می‌کند. بنابر این کنترل مزبور در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم فقط به مثابه‌ی قوانین استثنائی ظهور می‌کند^{۱۸۷}. به محض این کنترل، سرزمین ابتدائی شیوه‌ی تولید نو را فتح کرد ملاحظه نمود که در فاصله‌ی این مدت نه تنها بسیاری از شعب تولید به رژیم ویژه‌ی کارخانه‌ای در آمده اند بلکه مانوفاکتورها نیز، با اصول کم و بیش کهنه‌ی کار خود مانند کوزه‌گری‌ها، شیشه‌گری‌ها و غیره و هم چنین پیشه‌های بسیار قدیمی از قبیل نانوائی و بالاخره حتی کار پراکنده‌ی به

^{۱۸۶} - "روش هر کدام از این طبقات (سرمایه داران و کارگران) نتیجه‌ی وضع مشخصی بود که هر یک از آن‌ها در آن قرار گرفته بودند".

(„Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۴۸.“ P. ۱۱۳)

^{۱۸۷} - "نوع کارهایی که مشمول محدودیت‌ها می‌شوند وابسته به آن محصولات نساجی است که به کمک نیروی بخار یا آب تولید می‌شوند. برای این که کاری بتواند تحت حمایت بازرسی کارخانه جات قرار گیرد جمع دو شرط لازم است: استفاده از نیروی بخار یا آب و تولید کردن برخی از منسوجاتی که به طور مشخص تصریح گردیده است".

(„Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۴.“ P. ۸)

اصطلاح خانگی مانند میخ سازی^{۱۸۸} از مدت ها پیش مانند کارخانه تحت استثمار سرمایه داری قرار گرفته اند. بنابر این قانون گزاری مجبور بود یا تدریجاً جنبه ی استثنائی را از روی خود بردارد و یا هر آن جا که مانند انگلستان و به شیوه ی کازوئیستیک رومی* عمل می شود، خودسرانه اعلام دارد که هر بنگاهی که در آن کار انجام می گیرد (factory) کارخانه تلقی می گردد^{۱۸۹}.

ثانیاً تاریخ مقررات روزانه ی کار در برخی از رشته های صنعت و مبارزه ای که هنوز در رشته های دیگر برای به دست آوردن این مقررات در جریان است، به طور محسوس ثابت می دارند که کارگر منفرد، کارگری که فروشنده ی "آزاد" نیروی خود باشد، در درجه ی مشخصی از رشد سرمایه داری، بدون این که بتواند مقاومت کند، از بین می رود. بنابر این پیدایش روزانه ی کار عادی محصول یک جنگ داخلی طولانی و کمابیش پنهانی ای است که بین طبقه ی سرمایه دار و طبقه ی کارگر در می گیرد. نظر به این که نبرد مزبور در محیط صنعت بزرگ آغاز می شود ناگزیر بدو این پیکار در میهن صنعت بزرگ یعنی انگلستان به وقوع می پیوندد^{۱۹۰}. کارگران

^{۱۸۸} - در باره ی وضع این به اصطلاح صنعت خانگی آخرین گزارش های Childrens's Employment Commission اطلاعات بسیار زیادی در اختیار می گذارند.

* - casuistique یا Kasuistik - مقصود سبک حقوق دانان رومی است که مسائل قضائی را مورد به مورد با تفسیر موشکافانه از قانون اصلی بیرون می کشیدند. در اصطلاح به موشکافی زیاده از حد، اشکال تراشی و این قلت سازی اطلاق می شود.

^{۱۸۹} - "قوانین آخرین دوره ی اجلاسیه (۱۸۶۴)... شامل شعب صناعی می گردد که شیوه ی کار آن ها بسیار متفاوت و عاداتی که در آن ها حکم فرماست مختلف است و استعمال نیروی مکانیکی برای به کار انداختن ماشین آلات دیگر مانند سابق در عداد شرایط ضروری ای محسوب نمی شود که بنا به نظر قانون برای اطلاق کلمه ی فابریک به مؤسسه ای لازم بود". (P. ۸: "۱۸۶۴", Rep. etc. for ۳۱ Oct.)

^{۱۹۰} - بلژیک که بهشت لیبرالیزم در قاره ی اروپاست نیز هیچ اثری از این جنبش نشان نمی دهد. حتی در معادن ذغال و فلزات وی کارگران از هر دو جنس و از هر سن و سال با "آزادی" کامل در هر مدت و هر مقدار زمان مصرف می شوند. در هر ۱۰۰۰ نفر کارگری که به کار اشتغال دارند ۷۳۳ مرد، ۸۸ زن، ۱۳۵ پسر و ۴۴ دختر کمتر از ۱۶ سال وجود دارد. در کوره های مرتفعه و غیره در هر ۱۰۰۰ نفر: ۶۶۸ مرد، ۱۴۹ زن، ۹۸ پسر و ۸۵ دختر کمتر از ۱۶ سال وجود دارد. علاوه بر این باید افزود که دستمزد نسبت به استثمار عظیم نیروهای کار نارس و رسیده بسیار پائین است. به طور متوسط برای مردان ۲ شیلینگ و ۸

انگلیسی نه تنها قهرمانان طبقه ی خود در انگلستان بودند بلکه آن ها به طور کلی قهرمانان طبقه ی کارگر جدید به شمار می آیند. چنان که تنورسین های آن ها نخستین کسانی بودند که پنجه در پنجه ی تنوری سرمایه انداختند.^{۱۹۱}

به همین جهت فیلسوف کارخانه ای، دکتر یور، اعلام می دارد که طبقه ی کارگر انگلستان با ثبت عبارت "بردگی قوانین کارخانه" بر پرچم های خویش، در مخالفت با سرمایه ننگ جاویدان برای خود آفریده است زیرا سرمایه مردانه در راه "رهائی کامل کار" مبارزه کرده است.^{۱۹۲}

فرانسه آهسته به دنبال انگلستان می رود. برای این کشور انقلاب فوریه ای لازم بود تا قانون ۱۲ ساعت کار به وجود آید^{۱۹۳}، قانونی که به مراتب ناقص تر از اصل

^{۱۹۱} - هنگامی که رابرت اوون Robert Owen کمی پس از نخستین دهه ی قرن کنونی کوشید ضرورت محدود ساختن روزانه ی کار را، نه تنها به صورت تنوریک بلکه واقعاً با استقرار ده ساعت کار در کارخانه ی نیولانارک New Lanark که متعلق به خودش بود، اثبات نماید این عمل به مثابه ی یک خیال بافی کمونیستی مورد استهزاء قرار گرفت. هم چنان که "اتحادیه ی کار بارآور با پرورش کودکان" او و نیز شرکت های تعاونی کارگری که وی برای نخستین بار به وجود آورد ریشخند گردید. امروز نخستین خیال بافی او به صورت قانون کارخانه جات درآمده و دومی مانند عبارات رسمی در کلیه ی "قوانین کارخانه جات" وارد شده است و حتی سومین خیال بافی وی امروز به منزله ی روپوشی برای پنهان داشتن زد و بندهای ارتجاعی به کار می رود.

^{۱۹۲} - یور Ure (ترجمه ی فرانسه): (فلسفه ی مانوفاکتورها) „Philosophie des Manufactures“ Paris, ۱۸۳۶, Vol. II pp. ۳۹, ۴۰, ۶۷, ۷۷ etc.
^{۱۹۳} - در گزارش کنگره ی بین المللی آمار در ۱۸۵۵ در پاریس منعقد گردید، از جمله گفته شده است که قانون فرانسه که مدت روزانه ی کار کارخانه و کارگاه را به ۱۲ ساعت محدود می سازد ساعات ثابتی را که در فاصله ی آن باید کار انجام شود تعیین نمی کند. فقط برای کار کودکان است که فاصله ی بین ساعت ۵ صبح و ۹ شب مقرر گشته است. بدین طریق کارخانه داران از حقی که این سکوت شوم به آن ها داده است استفاده می کنند تا بدون انقطاع هر روز به جز روزهای یکشنبه کار بکشند. اینان بدین منظور دو گروه مختلف کارگری را به کار وامی دارند که هیچ یک بیش از ۱۲ ساعت در کارگاه نمی مانند ولی کار مؤسسه شب و روز ادامه دارد. "قانون ارضاء می گردد ولی آیا انسانیت نیز راضی است؟". علاوه بر "تأثیر مخرب کار شبانه بر روی ارگانیزم انسانی آثار شوم اختلاط دو جنس به هنگام شب در کارگاه های واحدی که بسیار کم نورند" مورد توجه قرار گرفته است.

انگلیسی آن است. با این وجود اسلوب انقلابی فرانسه دارای مزایای مخصوص به خود است. انقلاب با یک ضربه به تمام کارگاه ها و همه ی کارخانه جات بدون استثناء، حدود واحدی برای روزانه ی کار تحمیل می کند در صورتی که قانون گزاری انگلستان گاه در یک مورد و گاه در مورد دیگر تسلیم فشار حوادث می شود و همواره بهترین زمینه را برای شگوفان ساختن نیرنگ های قضائی تازه ای به دست می دهد^{۱۹۴}. از سوی دیگر آن چه را که در انگلستان به نام کودکان، صغار و زنان به دست آمده و عنوان حقوق عمومی را تازه پیدا می کند، قانون فرانسه به صورت اصولی مطرح می سازد^{۱۹۵}.

در ایالات متحده ی آمریکای شمالی، تا زمانی که بردگی قسمتی از این جمهوری را لکه دار می کرد، هرگونه جنبش مستقل کارگری فلج گردیده بود. در جایی که به کار سیاه پوست داغ ننگ زده شده است کار سفید پوست نمی تواند رهائی یابد. ولی از مرگ بردگی بلافاصله زندگی نوجوان شده ای برخاست. نخستین ثمره ی جنگ داخلی

^{۱۹۴} - "مثلاً در منطقه ی مأموریت من، کارخانه دار واحدی در همان مؤسسات هم رخت شویی و لکه گیری دارد، و از این جهت مشمول قانون مربوط به رخت شویی ها و لکه گیری هاست، و هم به طراحی و نقش پارچه می پردازد و از این حیث مشمول قانون Printworks' Act است، و بالاخره صیقل کار و جلاکار است (finisher) و از این حیث تابع قانون کارخانه جات می شود...."

(Report of Mr Baker in „rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۱.“ P. ۲۰)

پس از شمارش مواد مختلفه ی این قوانین و نتیجه گیری از اشکالاتی که به دنبال آن می آید مسٹر بیکر می گوید: "به خوبی دیده می شود که تأمین اجراء این سه قانون پارلمانی در صورتی که صاحب کارخانه بخواهد از آن عدول کند، تا چه درجه دشواری ایجاد می کند". ولی آن چه از برکت این قوانین برای آقایان حقوق دانان تأمین می شود محاکمات است.
^{۱۹۵} - بالاخره بازرسان کارخانه جات جرأت کرده می گویند: "این ایرادات (سرمایه علیه محدودیت قانونی زمان کار) بایستی در برابر اصل بزرگ حقوق کار محکوم گردد... بالاخره زمانی هست که حقوق صاحب کار (master) بر کار کارگرش خاتمه می پذیرد و خود کارگر، در صورتی که از شدت کار توانی برایش مانده باشد، مختار وقت خود می گردد".

(„Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۲.“ P. ۵۴)

آرتیاسیون درباره ی هشت ساعت کار بود که با چکمه های هفت فرسخ پیمای*
لوکوموتیف از اقیانوس اطلس تا اقیانوس ساکن، از انگلستان نو تا کالیفرنیا را فرا
گرفت. کنگره ی عمومی کارگران در بالتیمور Baltimore (۱۶ اوت ۱۸۶۶)
اعلامیه ی ذیل را صادر نمود: "نخستین و بزرگ ترین احتیاج کنونی برای رهایی کار
این کشور از اسارت سرمایه داری عبارت از وضع قانونی است که طبق آن روزانه ی
کار باید در کلیه ی ایالات متحده ی آمریکا هشت ساعت باشد. ما مصمم هستیم که
تمام نیروهای خود را به کار بریم تا به این نتیجه ی افتخارآمیز نائل گردیم"^{۱۹۶}. هم
زمان با این تصمیم (آغاز سپتامبر ۱۸۶۶) "کنگره بین المللی کارگری" در ژنو
(کنگره ی اتحادیه ی بین المللی کارگران) بنا به پیشنهاد شورای عمومی لندن چنین
تصمیم گرفت: "ما اعلام می داریم که تحدید روزانه ی کار شرط مقدماتی ای است که
بدون آن کلیه ی کوشش ها در راه رهایی محکوم به شکست است... ما هشت ساعت
کار را به مثابه ی حد قانونی روزانه ی کار پیشنهاد می کنیم".

بدین طریق چنین کارگری، که در دو طرف اقیانوس اطلس به طور غریزی از
مناسبات تولید ناشی گردیده بود، اظهارات بازرس انگلیسی کارخانه جات، ر. جی.
ساوندرس R. J. Saunders را تأیید نمود که گفته بود: "اگر روزانه ی کار بدواً

* - اشاره به غولی است که در افسانه ی Petit Poucet، اثر داستان نویس مشهور
فرانسوی شارل پرو Perrault، چکمه هایی به پا دارد که می تواند در هر قدم هفت فرسنگ
پیماید. چکمه های هفت فرسخ پیمای در ادبیات اروپائی اشاره به سرعت زیاد است.
^{۱۹۶} - "ما کارگران دونکیرک Dunkirk اعلام می داریم که طول زمان کاری که در
سیستم کنونی ضروری است به اندازه ای زیاد است که نه تنها برای کارگر وقتی به منظور
استراحت و آموختن باقی نمی گذارد بلکه او را در وضع اسارت باری قرار می دهد که کمی
بهتر از بردگی است.

"a condition of servitude but little better than slavery"

از این جهت ما تصمیم گرفته ایم که هشت ساعت برای روزانه ی کار کافی ست و باید قانوناً
نیز کافی شناخته شود، ما از مطبوعات که اهرم نیرومندی هستند طلب یاری می کنیم... و تمام
کسانی را که حاضر به چنین پیشتیانی از ما نیستند به مثابه ی دشمنان اصلاح کار و حقوق
کارگران می شناسیم." (قطع نامه های کارگران دونکیرک، ایالت نیویورک، ۱۸۶۶)

محدود نگردد و اگر این محدودیت اکیداً و اجباراً مراعات نشود، محال است قدمی به سوی اصلاحات جامعه با امید کامیابی برداشت" ^{۱۹۷}.

باید اعتراف داشت که کارگر ما هنگامی که از پروسه ی تولید خارج می شود غیر از آن کسی است که در آن وارد شده است. وی در بازار کار به مثابه ی دارنده ی کالائی، که "نیروی کار" است، در برابر دارندگان کالای دیگری قرار گرفته بود، یعنی کالادار در مقابل کالادار قرار داشت. قراردادی، که وی به وسیله ی آن نیروی کارش را به سرمایه دار می فروخت، سیاه بر سفید ثابت می داشت که وی آزادانه اختیار نفس خویش را دارد. پس از آن که معامله وقوع یافت معلوم می گردد که وی به هیچ وجه یک "عامل آزاد" نبوده است و آن مدت زمانی که وی بنا به اختیار خود نیروی کارش را فروخته در واقع مدتی است که در اِزاء آن مجبور بوده است نیروی کارش را بفروشد ^{۱۹۸}، و در حقیقت زالونی که او را می مکد" تا آن جا که برای وی عضله، عصب و قطره ی خونی برای استثمار ^{۱۹۹}" باقی است وی را رها نمی کند. برای این که کارگران بتوانند خویشتن را در برابر این مار آزارسان "حفظ" کنند بایستی یک دل و یک جهت شوند و به مثابه ی طبقه، آن چنان قانونی را تحمیل نمایند، که سدّ اجتماعی غیرقابل عبوری را به وجود آورد و مانع از آن شود، که خود آنان به وسیله ی قرارداد آزاد با سرمایه، خویشتن و نسل خویش را تا مرحله ی

^{۱۹۷} - („Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۴۸.“ P. ۱۱۲)
^{۱۹۸} - "این شیوه ها (مثلاً دوز و کلک های سرمایه در سال های ۱۸۴۸-۵۰) دلایل غیرقابل ردّی بر بطلان دعاوی ای به دست دادند که اغلب عنوان می گردید و طبق آن دعوی می شد که کارگران احتیاجی به حمایت ندارند و می توان آن ها را مانند معاملینی تلقی نمود که آزادانه اختیار تنها دارائی خود را که عبارت از بازوان و عرق جبین آن هاست، دارند."
 („Rep. etc. for ۳۰th April. ۱۸۵۰.“ P. ۴۵)
 حتی در کشوری آزاد برای حمایت خود به دست نیرومند قانون احتیاج دارد."
 („Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۴.“ P. ۳۴)
 است... هنگامی که روزانه ۱۴ ساعت با غذاخوری یا بدون آن کار کشیده می شود و غیره."
 („Rep. etc. for ۳۰th April. ۱۸۶۳.“ P. ۴۰)
^{۱۹۹} - فریدریش انگلس: „Lage etc. S. ۵“

مرگ و اسارت به فروش رسانند^{۲۰۰}. به جای فهرست پُر طنطنه ی "حقوق غیرقابل تغییر بشر" منشور بزرگ (Magna Charta) محقرانه ی تحدید قانونی روزانه ی کار قراردادده می شود که "بالاخره روشن می سازد کی زمانی را که کارگر فروخته است پایان می یابد و کی زمانی که به خود او تعلق دارد آغاز می گردد^{۲۰۱}!

Quantum mutatus ab illo "چه تغییر عظیمی به نسبت گذشته!"

^{۲۰۰}- قانون ده ساعت کار در مورد آن رشته از صناعی که شامل آن ها می گردد "کارگران را از یک انحطاط کامل نجات داد و وضع جسمانی آن ها را تحت حمایت گرفت". (۴۷ P. ۱۸۵۹, "Rep. etc. for ۳۱st. Oct.," "سرمایه (در کارخانه ها) هیچ گاه نمی تواند ماشین ها را در وراء مدت معینی در حال کار کردن نگاه دارد بدون آن که به سلامت و روحیات کارگران لطمه نزنند و اینان نیز در وضعی نیستند که بتوانند خویشتن را حفظ کنند" (همان سند).

^{۲۰۱}- "یکی از بزرگ ترین ثمرات این است که بالاخره زمانی که به خود کارگر تعلق دارد و زمانی که، از آن ارباب (his master's time) اوست به طور صریح تفکیک می شود. کارگر اکنون می داند کی زمان کاری که فروخته است پایان می پذیرد و کی زمان متعلق به او آغاز می گردد و چون او قبلاً به طور دقیق و قطعی این وقت را می شناسد می تواند دقایقی را که مخصوص به خود اوست از پیش برای هدف های خاص خویش در اختیار درآورد" (همان سند صفحه ۵۲). "او (قانون کارخانه جات) با حاکم قرار دادن آن ها نسبت به زمان خاص خویش به آنان یک توانائی معنوی عطا کرده ممکن است روزی آن ها را به قدرت سیاسی برساند" (همان سند صفحه ۴۷). "با طنز مستور و با عبارات احتیاط آمیزی بازرسان کارخانه جات چنین می فهمانند که قانون کنونی ۱۰ ساعت کار برای سرمایه دار نیز خالی از سود نبوده است. این قانون وی را تا حدودی از این سببیت طبیعی، که برای وی به علت تجسم دادن سرمایه عارض شده است، نجات داد و نیز اوقاتی را برای "تربیت" شخص خود او به وی عطا نمود. سابقاً کارفرما فقط برای پول وقت داشت و کارگر فقط برای کار". (همان سند. صفحه ۴۸).

فصل نهم:

نرخ و حجم اضافه ارزش

در این فصل، مانند فصول گذشته، ارزش نیروی کار و بنابراین بخشی از روزانه ی کار که برای تجدید تولید و نگاه داری نیروی کار لازم است، مانند مقداری معلوم و ثابت فرض شده است.

پس با این فرض و معلوم گشتن نرخ اضافه ارزش، در عین حال حجم اضافه ارزشی نیز، که یک کارگر در مدت معینی از زمان به سرمایه دار تسلیم می کند، معلوم می گردد. مثلاً فرض کنیم که کار لازم روزانه بالغ بر ۶ ساعت است که در مقداری طلا به مبلغ ۳ شیلینگ یا یک تالر بیان شده است. پس یک تالر، ارزش روزانه ی یک نیروی کار یا عبارت از ارزش سرمایه ی پیش ریخته ای ست که برای خریداری نیروی کار به کار رفته است. اگر نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ باشد، آن گاه این سرمایه ی متغیر یک تالری حجم اضافه ارزشی معادل یک تالر تولید می کند، یا به عبارت دیگر کارگر هر روز حجم اضافه کاری معادل ۶ ساعت تسلیم می نماید.

اما سرمایه ی متغیر عبارت از بیان پولی مجموع ارزش کلیه ی نیروهای کاری است که سرمایه دار به طور هم زمان مورد استفاده قرار می دهد. بنابر این ارزش آن مساوی با ارزش متوسط یک نیروی کار ضرب در تعداد نیروهای کار مورد استفاده است. پس در صورت معلوم بودن ارزش نیروی کار، حجم سرمایه ی متغیر، با تعداد کارگرانی که هم زمان به کار اشتغال دارند، در نسبت مستقیم قرار می گیرد. اگر ارزش روزانه ی یک نیروی کار = ۱ تالر باشد، آن گاه لازم است که روزانه سرمایه ای

معادل ۱۰۰ تالر در برابر ۱۰۰ نیروی کار و n تالر در برابر n نیروی کار ریخته شود.

هم چنین اگر سرمایه ی متغیر یک تالری، یعنی ارزش روزانه ی یک نیروی کار؛ هر روز اضافه ارزشی معادل یک تالر تولید نماید، آن گاه سرمایه ی متغیر ۱۰۰ تالری روزانه اضافه ارزشی معادل ۱۰۰ تالر و سرمایه ی متغیر n تالری اضافه ارزش روزانه ای معادل $n \times ۱$ تالر تسلیم خواهد نمود. بنابر این حجم اضافه ارزش تولید شده برابر با اضافه ارزشی است که روزانه ی کار یک کارگر منفرد تسلیم می کند، ضرب در تعداد کارگرانی که مورد استفاده قرار گرفته اند. ولی نظر به این که حجم اضافه ارزشی که یک نفر کارگر به تنهایی تولید می کند، در صورتی که ارزش نیروی کار معلوم باشد، به وسیله ی نرخ اضافه ارزش تعیین می گردد، از آن جا نخستین قانون به شرح زیر انتزاع می شود: حجم اضافه ارزش تولید شده مساوی است با مقدار سرمایه ی متغیر پیش ریخته، ضرب در نرخ اضافه ارزش، یا به عبارت دیگر حجم اضافه ارزش تولید شده وابسته به نسبت مرکب بین تعداد نیروهای کاری ست که در یک زمان به وسیله ی سرمایه دار واحدی استثمار می شوند و درجه ی بهره کشی از یک واحد نیروی کار.

پس اگر ما حجم اضافه ارزش را M و اضافه ارزش متوسط روزانه ای را که یک کارگر تنها تسلیم می کند m قرار دهیم و آن سرمایه ی متغیری را که روزانه برای خرید یک نیروی کار پرداخته می شود v و مجموع سرمایه ی متغیر را V فرض نماییم و ارزش متوسط یک نیروی کار را K و درجه ی بهره کشی را $\frac{a'}{a}$ (اضافه ارزش ق) بگیریم و تعداد کارگران مورد استفاده را n قرار دهیم، آن گاه چنین خواهیم داشت:

$$M = \frac{m}{v} \times V$$

$$K \times \frac{a'}{a} \times n$$

ما دائماً فرض می کنیم که نه تنها ارزش متوسط نیروی کار ثابت است بلکه کارگرانی را نیز که سرمایه دار مورد استفاده قرار می دهد همه کارگر متوسط ند. مواردی استثنائی یافت می شود که اضافه ارزش تولید شده به نسبت تعداد کارگران مورد استثمار ترقی نمی کند، ولی در آن صورت ارزش نیروی کار نیز ثابت باقی نمی ماند.

بنابر این ممکن است در تولید حجم معینی از اضافه ارزش، کاهش یکی از عوامل با افزایش عامل دیگر جبران گردد. اگر سرمایه ی متغیر کاهش یابد و در همان زمان و به همان نسبت نرخ اضافه ارزش ترقی کند، آن گاه حجم اضافه ارزش تولید شده بی تغییر باقی می ماند. اگر، بنابر فرض گذشته، سرمایه دار می یابد ۱۰۰ تالر بپردازد تا روزانه از ۱۰۰ نفر کارگر بهره کشی نماید و نیز نرخ اضافه ارزش ۵۰٪ باشد، آن گاه این سرمایه ی متغیر ۱۰۰ تالری اضافه ارزشی به میزان ۵۰ تالر خواهد آورد، یا 3×100 ساعت کار. هر گاه نرخ اضافه ارزش دو برابر شود و یا روزانه ی کار به جای ۶ ساعت به ۹ ساعت و از ۹ ساعت تا ۱۲ ساعت تطویل گردد، آن گاه سرمایه ی متغیر ۵۰ تالری که نصف سرمایه ی گذشته است باز اضافه ارزشی معادل ۵۰ تالر خواهد آورد یا 6×50 ساعت کار. بنابر این تقلیل سرمایه ی متغیر به وسیله ی ترقی متناسب درجه ی بهره کشی نیروی کار جبران پذیر است و یا کاهش تعداد کارگران شاغل به وسیله ی تطویل روزانه ی کار قابل جبران خواهد بود. پس در داخل حدود معینی عرضه ی کار قابل استثمار مستقل از عرضه ی کارگر است.^{۲۰۲} به عکس تقلیل در نرخ اضافه ارزش حجم اضافه ارزش تولید شده را در صورتی بی تغییر می گذارد که مقدار سرمایه ی متغیر و یا تعداد کارگران شاغل به همان نسبت ترقی کرده باشد.

^{۲۰۲} - این قانون ابتدائی ظاهراً بر آقایان اقتصاددانان عامی مجهول مانده است. اینان تصور می کنند که در تعیین قیمت بازار کار، به وسیله ی تقاضا و عرضه، آن نقطه ای را یافته اند، که به عکس ارشمیدس، به جای آن که جهان را تکان دهد آن را در حال سکون نگاه خواهد داشت.

ولی جبران تعداد کارگر یا مقدار ارزش متغیر به وسیله ی افزایش نرخ اضافه ارزش یا امتداد روزانه ی کار به مرزهای غیرقابل عبوری برخورد می کند. ارزش نیروی کار هر قدر باشد و بنابر این اگر زمان کار لازم برای کارگر به ۲ یا ۱۰ ساعت بالغ گردد، مجموع ارزشی که یک کارگر در جریان کار هر روز می تواند تولید کند همواره کوچک تر از ارزشی است که در ۲۴ ساعت کار تجسم می یابد، و کوچک تر از ۱۲ شیلینگ یا ۴ تالر است، در صورتی که این مبلغ بیان پولی ۲۴ ساعت کار تجسم یافته فرض شود. بنا به فرض گذشته ی ما برای این که نیروی کار بتواند به تجدید تولید خود پردازد و یا برای این که ارزش سرمایه ی پیش ریخته ای را که برای خرید این نیرو مصرف شده است جبران نماید، شش ساعت کار لازم بود. پس سرمایه ی متغیری به مبلغ ۵۰۰ تالر، که ۵۰۰ کارگر را با نرخ اضافه ارزشی به میزان ۱۰۰٪ یا با روزانه ی کار ۱۲ ساعته ای، مورد استفاده قرار می دهد، هر روز اضافه ارزشی معادل ۵۰۰ تالر یا 6×500 ساعت کار به دست می آورد. سرمایه ای به مبلغ ۱۰۰ تالر که روزانه ۱۰۰ نفر کارگر را با نرخ اضافه ارزشی معادل ۲۰۰٪ یا در روزانه ی کار ۱۸ ساعته ای وادار به کار می کند، فقط اضافه ارزشی به حجم ۲۰۰ تالر یا 12×100 ساعت کار به دست می آورد. و مجموع محصول ارزشی وی که معادل سرمایه ی پیش ریخته به اضافه ی اضافه ارزش است، هیچ گاه نمی تواند در روز به مبلغ ۴۰۰ تالر یعنی 24×100 ساعت کار برسد. حدّ مطلق روزانه ی متوسط کار، که طبیعتاً کوچک تر از ۲۴ ساعت است، مرز مطلق برای جبران تقلیل سرمایه ی متغیر از راه ترقی نرخ اضافه ارزش، یا برای جبران کاهش تعداد کارگران مورد استثمار، از راه افزایش درجه ی بهره کشی نیروی کار، ایجاد کرده است. این دومین قانون بدیهی برای توضیح بسیاری از پدیده ها، که از گرایش سرمایه ناشی می شود و بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت، مهم است. گرایش مزبور عبارت از این است که سرمایه می خواهد از تعداد کارگرانی که نزد وی به کار واداشته شده اند، یعنی از قسمت متغیر سرمایه که به نیروی کار تبدیل شده،

هر قدر ممکن است بکاهد و این در تضاد با گرایش دیگر اوست مبنی بر این که تا سرحد امکان به حجم تولید اضافه ارزش بیافزاید. بالعکس اگر حجم نیروهای کار مورد استفاده، یا مقدار سرمایه ی متغیر، افزایش یابد ولی متناسب با کاهش نرخ اضافه ارزش نباشد، آن گاه از حجم اضافه ارزش تولید شده کم خواهد شد.

قانون سومی نیز از وابستگی حجم اضافه ارزش تولید شده به دو عامل، که عبارت از نرخ اضافه ارزش و مقدار سرمایه ی متغیر پیش ریخته است منتزع می گردد. چنانچه نرخ اضافه ارزش یا درجه ی بهره کشی از نیروی کار، و ارزش نیروی کار یا مقدار زمان لازم، معلوم باشد، آن گاه بدیهی است که هر قدر سرمایه ی متغیر بزرگ تر باشد به همان نسبت حجم ارزش و اضافه ارزش تولید شده بیشتر خواهد بود. در صورتی که حدود روزانه ی کار و هم چنین حدود بخش لازم آن معلوم باشد، آن گاه به طور وضوح حجم ارزش و اضافه ارزشی که سرمایه دار واحدی تولید می کند، منحصرأ وابسته به حجم کاری خواهد بود که وی به جریان می اندازد. ولی، در فرضی که ما کرده ایم، این حجم کار نیز به حجم نیروی کار یا تعداد کارگرانی بستگی دارد که سرمایه دار استثمار می کند و این عده نیز به نوبه ی خود وابسته به مقدار سرمایه ی متغیری است که وی به کار انداخته است. بنابر این با معلوم بودن نرخ اضافه ارزش و ارزش نیروی کار، حجم اضافه ارزش تولید شده با مقدار سرمایه ی متغیر پیش ریخته نسبت مستقیم خواهد داشت. اما می دانیم که سرمایه دار سرمایه ی خود را به دو بخش تقسیم می کند. بخشی از آن را به وسائل تولید اختصاص می دهد، که سرمایه ی ثابت است، و بخش دیگر را به نیروی کار زنده تبدیل می کند، که سرمایه ی متغیر را تشکیل می دهد. با این که شیوه ی تولید یکی است، در رشته های مختلفه ی صنعت، در مورد بخش ثابت و متغیر تقسیمات متفاوتی وجود دارد. در درون رشته ی صنعت واحدی، این نسبت، برحسب پایه ی فنی و ترکیب اجتماعی پروسه ی تولید، تغییر می کند. ولی سرمایه ی مفروض به هر نحوی که به سرمایه ی ثابت و متغیر تقسیم گردد، خواه نسبت سرمایه ی ثابت به

سرمایه ی متغیر ۲:۱، ۱۰:۱ و خواه X:۱ باشد، به هیچ وجه در قانونی که ما اکنون متذکر شدیم تأثیری نمی کند، زیرا طبق تحلیل گذشته، ارزش سرمایه ی ثابت دوبراره در ارزش محصول ظاهر می گردد ولی در ارزش نو تولید شده وارد نمی شود. بدیهی است که برای استفاده از ۱۰۰۰ نفر ریسنده، موادخام، دوک و وسائل دیگری بیش از آن چه برای ۱۰۰ نفر ریسنده لازم ست ضروری است. ولی هر چند ارزش این وسائل تولید ترقی کند، تنزل نماید، بی تغییر باقی بماند، بزرگ یا کوچک باشد، در روند ارزش افزائی نیروهای کاری که این وسائل را به حرکت در می آورند کوچک ترین تأثیری نخواهد داشت. بنابر این قانون فوق الذکر به شکل زیرین در می آید: حجم ارزش و اضافه ارزشی که به وسیله ی سرمایه های مختلفه تولید می شوند، در صورتی که ارزش نیروی کار و درجه ی بهره کشی از آن مساوی باشند، با مقدار بخش متغیر این سرمایه، یعنی با آن بخشی که به نیروی کار تبدیل یافته است، نسبت مستقیم دارند.

این قانون با کلیه ی تجربیات مبتنی بر محسوسات ظاهری متناقض است. هر کس می داند که اگر درصد بخش های مجموع سرمایه ی به کار رفته ی یک پنبه ریزی برآورد شود و با یک نانوائی مقایسه گردد، به طور نسبی پنبه ریزی سرمایه ی ثابت بیشتر و سرمایه ی متغیر کمتری به کار می برد تا نانوا که بطور نسبی سرمایه ی متغیرش بیشتر و سرمایه ی ثابت مورد استفاده اش کمتر است، در حالی که به هیچ وجه سود یا اضافه ارزشی که پنبه ریس غارت می کند کمتر از آن چه نانوا به چنگ می آورد نیست. برای حل این تضاد ظاهری وسائط بسیاری لازم است، هم چنان که در جبر و مقابله نیز وسائط بسیاری ضرور است تا دانسته شود که $\div$ خود می تواند نماینده ی مقدار واقعی باشد. هر چند اقتصاد کلاسیک هیچ گاه این قانون را فرموله نکرده ولی به طور غریزی آن را شناخته است زیرا این قانون نتیجه ی ضروری قانون عام ارزش است. اقتصاد کلاسیک می کوشد با انتزاعات زورکی گریبان خود را

از این تضادها برهاند. بعداً خواهیم دید^{۲۰۳}. چگونه مکتب ریکاردونی در برابر این سنگ گران سرشکسته است. اقتصاد عامیانه، که "واقعاً هم هیچ چیز نیاموخته است"، در این جا نیز مانند همه جا، به ظواهر تکیه می کند تا قانون پدیده ها را انکار نماید. برخلاف اسپینوزا*، اقتصاد عامیانه معتقد است که "نادانی خود دلیل کافی است".

می توان کاری را که روز به روز به وسیله ی تمام سرمایه ی یک جامعه به حرکت در می آید به مثابه ی روزانه ی کار واحدی تلقی نمود. مثلاً اگر عده ی کارگران یک میلیون نفر باشد و روزانه ی کار یک کارگر به طور متوسط به ۱۰ ساعت بالغ گردد، آن گاه روزانه ی کار جامعه عبارت از ۱۰ میلیون ساعت خواهد بود. در صورتی که طول این روزانه ی کار معلوم باشد، خواه مرزهای آن به وسیله ی طبیعت و خواه از جانب اجتماع محدود گردیده باشد، حجم اضافه ارزش فقط با ازدیاد تعداد کارگران، یعنی با ازدیاد جمعیت کارگری، افزایش پذیر خواهد بود. در این جا رشد جمعیت، حدّ و مرزی ریاضی در برابر مجموع سرمایه ی اجتماعی برای تولید اضافه ارزش، ایجاد می کند. به عکس، در صورتی که مقدار جمعیت معلوم باشد، این حدّ و مرز به وسیله ی امکان تطویل روزانه ی کار به وجود می آید^{۲۰۴}. در فصل بعد دیده خواهد شد که این قانون فقط در مورد آن شکل از اضافه ارزش، که تاکنون مورد مطالعه قرار گرفته، صادق است.

^{۲۰۳} - در این موضوع به طور مفصل در کتاب چهارم بحث خواهد شد.

* Spinoza, Benedictus (۱۶۷۷-۱۶۳۲) فیلسوف معروف هلندی که انگلس وی را یکی از نمایندگان درخشان دیالکتیک در فلسفه ی جدید نامیده است. یکی از نخستین و مهم ترین منتقدین تورات است و به وحدت وجود معتقد است.

^{۲۰۴} - "کار یک جامعه یعنی زمان مورد استفاده در اقتصاد (economic time)، عبارت از مقدار معلومی است، مثلاً فرض کنیم ۱۰ ساعت کار روزانه ی یک میلیون انسان یا ۱۰ میلیون ساعت... سرمایه برای افزایش خود حدودی دارد. در هر دوران مشخصی می توان به وسیله ی توسعه ی واقعی زمانی که در اقتصاد مورد استفاده است به حدود مزبور دست یافت". (An Essay on the Political Economy of Nations, London ۱۸۲۱, p. ۴۷, ۴۹)

از مطالعه ای که تاکنون درباره ی تولید اضافه ارزش به عمل آمده است چنین نتیجه می شود که هر مبلغ دل خواهی از پول یا ارزش قابل تبدیل به سرمایه نیست. وقوع چنین استحالته ای مستلزم وجود حداقل معینی پول یا ارزش مبادله در دست پولدار یا دارنده ی کالای مشخصی است.

حداقل سرمایه ی متغیر عبارت از قیمت تمام شده ی نیروی کار واحدی است که در تمام طول سال روز به روز برای به دست آوردن اضافه ارزش مورد استفاده قرار می گیرد. چنان چه کارگر مزبور وسائل تولید خود را در اختیار می داشت و به زندگی کارگری تن می داد، آن گاه برای وی همان زمان کاری که برای تجدید تولید وسائل زندگیش ضرورت داشته کافی می بود، مثلاً روزی ۸ ساعت. بنابر این وی نیز فقط به وسائل تولیدی نیازمند می بود که برای هشت ساعت کار لازم است. اما به عکس سرمایه داری، که علاوه بر این ۸ ساعت کار، وی را به ۴ ساعت کار اضافی وا می دارد، به مبلغی پول اضافی احتیاج دارد تا وسائل تولید اضافی را تدارک نماید. ولی در مورد فرض ما، سرمایه دار مزبور برای این که بتواند از راه اضافه ارزشی که روزانه به جیب می زند مانند یک نفر کارگر زندگی کند، یعنی برای این که بتواند نیازمندی های ضروری معیشت خویش را تأمین نماید، بایستی دو نفر کارگر استخدام کند. در چنین موردی هدف تولید وی فقط تأمین زندگی خود خواهد بود نه افزایش ثروت. اما افزایش ثروت در نهاد تولید سرمایه داری متضمّن است. برای این که سرمایه دار مزبور فقط بتواند دو برابر زندگی یک نفر کارگر عادی را داشته باشد و نیمی از اضافه ارزش تولید شده را به سرمایه تبدیل نماید، بایستی حداقل سرمایه ی پیش ریخته ی خود و هم چنین تعداد کارگران خویش را به هشت برابر ترقی دهد. بدیهی است که خود وی نیز می تواند مانند کارگرش مستقیماً در پروسه ی تولید دست داشته باشد ولی در آن صورت وی تنها در حدّ وسط بین سرمایه دار و کارگر قرار خواهد گرفت، یعنی "استاد خرده پانی" بیش نخواهد بود. درجه ی معینی از رشد تولید سرمایه داری مستلزم آن ست که سرمایه دار بتواند تمام وقتی را، که وی

به مثابه ی سرمایه دار یا مانند سرمایه ی شخصیت یافته عمل می کند، به تملک کار غیر و بنابر این به مراقبت آن و هم چنین به فروش محصول این کار تخصیص دهد.^{۲۰۰} سیستم صنفی قرون وسطی می کوشید تا بلکه از راه محدود ساختن حداکثر کارگرانی، که یک استاد اجازه داشت به کار وادارد، از تبدیل استادان پیشه ور به سرمایه دار با زور جلوگیری نماید. دارنده ی پول یا کالا فقط هنگامی واقعاً بدل به سرمایه دار می گردد که حداقل مبلغ پیش ریخته ی وی برای تولید، به مراتب بیش از

^{۲۰۰} - "کشاورز (farmer) نمی تواند به کار شخصی خویش تکیه نماید و اگر چنین کند، به عقیده ی من، خواهد باخت. فعالیت وی باید عبارت از مراقبت تمام بنگاه باشد. وی باید مواظب کارگر خرمن کوب خویش باشد زیرا در غیر این صورت مزدی را که می پردازد در خوشه های کوبیده نشده جا می ماند. و هم چنین وی باید در مورد دروگران و خرمن کاران خویش به همین نهج عمل نماید. وی باید دائماً ملک خویش را بازدید کند و دقت نماید که چیزی فروگذار نشده باشد، و افعه ای که اگر وی از جای خود تکان نخورد قهراً روی می دهد".
 „An Inquiry into the Connection between the present Price of Provisions, and the Size of Farms etc. By a Farmer” and لندن ۱۷۷۳ صفحه ی ۱۲. این نوشته بسیار جالب است. به وسیله ی آن می توان نحوه ی پیدایش آن کسانی را که صریحاً "capitalist farmer" (کشاورز سرمایه دار) یا "merchant farmer" (کشاورز بازرگان) خوانده می شوند مطالعه نمود و نیز دریافت چگونه آنان در برابر "amell farmer" (کشاورز خرده پا)، قرار می گیرند. "طبقه ی سرمایه دار بدو به طور جزئی و سپس به نحو کامل و تام از ضرورت کاردستی معاف می گردد".

(“Textbook of Lectures on the Political Economy of Nations: By the Rev. Richard Jones.” Hertford, ۱۸۵۲. Lecture III. P. ۳۹).

(۲۰۰۸) - تئوری مولکولی که در شیمی جدید مورد استفاده است، و بدو به وسیله ی لوران Laurent و گرهارت Gerhardt به طور علمی مطرح گردیده است، بر پایه ی همین قانون قرار دارد. - ملحقه ی چاپ سوم- به منظور روشن ساختن این زیرنویس که برای اشخاص غیروارد در شیمی تاریک است اضافه می کنیم که مصنف کتاب در این جا از "سرب های همگون" (Series homologues) هیدرو کاربورها صحبت می کند که بدو در ۱۸۴۳ به وسیله ی س. گرهارت چنین نام گذاری شده است. هر یک از این سری ها دارای فرمول جبری با ترکیب خاص خود هستند مانند سری پارافین ها: $C_n, H_{2n} + 2$ و سری الکل های عادی $C_n, H_{2n} + 2$ و سری اسیدهای چرب عادی: $C_n, H_{2n} O_2$ و بسیاری دیگر از این قبیل. در مثال های فوق الذکر در اثر افزایش کمی ساده CH_2 به فرمول مولکولی، هر بار جسم دیگری که از لحاظ کیفی متفاوت است به وجود می آید. درباره ی سهم لوران و گرهارت در تشخیص این واقعیت مهم، که مارکس به آن پر بها داده است، به کتاب کوپ Kopp تحت عنوان "Entwicklung der Chemie" چاپ مونیخ ۱۸۷۳ صفحه ی ۷۰۹ و ۷۱۶ و هم چنین به اثر شورلمر Schorlemmer تحت عنوان „Rise and Progress of Organic Chemistry“ چاپ لندن ۱۸۷۹ صفحه ی ۵۴، مراجعه شود. (ف. انگلس)

حدّاكثر قرون وسطانی باشد. در این جا نیز مانند علوم طبیعی صحت قانونی، که هگل در کتاب منطق خود کشف کرده است ثابت می گردد، یعنی تغییرات ساده ی کمی، در نقطه ی معینی موجب ایجاد اختلافات کیفی می گردند^(۲۰۵a).

حدّاقل مبلغ ارزشی، که یک نفر دارنده ی پول یا کالا باید در اختیار داشته باشد، تا بتواند به جلد سرمایه دار درآید، برحسب مراحل مختلفه ی تحول تولید سرمایه داری تغییر می کند و در مرحله ی معینی از تحول نیز برحسب شرایط فنی خاص محیط های متنوع تولید متفاوت است. در آغاز تولید سرمایه داری برخی از محیط های تولید به حدّاقل سرمایه ای نیازمند بود که هنوز در دست افراد گرد نیامده بود. همین امر بود که از طرفی اعطاء اعانات دولتی را به این قبیل بنگاه های خصوصی ایجاب می نمود، چنان که در فرانسه ی زمان کولبر Colbert چنین بود و در برخی از امارات آلمانی تا دوران ما بدین نحو اقدام می شود و از سوی دیگر تشکیل شرکت هائی را پیش آورده بود که برای استفاده از شعبه ی صنعت یا از رشته ی بازرگانی معینی انحصار قانونی یافته بودند^{۲۰۶} و پیش قدمان شرکت های سهامی جدید محسوب می گردند.

ما وارد جزئیات تغییراتی که در اثنای پروسه ی تولید بر مناسبات بین سرمایه دار و کارگر عارض می شود نمی شویم و نیز بنابر این در مورد تحولاتی که بر خود سرمایه دست می دهد نمی ایستیم. فقط پاره ای نکات اساسی را در این جا متذکر می گردیم.

در درون پروسه ی تولید، سرمایه فرمان روائی خویش را بر کار، یعنی بر نیروی کار فعال و یا بر خود کارگر، مستقر ساخت. سرمایه ی شخصیت یافته، یعنی

^{۲۰۶} - مارتین لوتر این نوع از مؤسسات را "Die Gesellschaft Monopolia" (شرکت انحصاری) می خواند.

سرمایه دار، مراقب آن است که کارگر کار خود را دقیقاً و با درجه ی شدت متناسبی انجام دهد.

علاوه بر این سرمایه به مثابه ی مناسبات قاهرانه تکامل می یابد، مناسباتی که طبقه ی کارگر را مجبور می کند بیش از آن چه دامنه ی تنگ احتیاجات حیاتی او حکم می نماید کار انجام دهد و سرمایه دار به مثابه ی تولید کننده ی فعالیت غیر، مانند دوشنده ی اضافه کار و بهره کش نیروی کار، کلیه ی شیوه های قدیمی تولید مبتنی بر کار اجباری مستقیم را از حیث توانائی، اندازه ناشناسی و کارآئی، پشت سر می گذارد.

در ابتدا سرمایه کار را تحت شرایط فنی ای که از لحاظ تاریخی موجود است به فرمان خویش در می آورد و بنابر این بلافاصله شیوه ی تولید را تغییر نمی دهد. پس در شکلی که تاکنون مورد مطالعه ی ما قرار گرفته است، تولید اضافه ارزش به وسیله ی تطویل ساده ی روزانه ی کار، مستقل از هر تغییری در نفس شیوه ی تولید به نظر می رسد. چنان که دیدیم تولید اضافه ارزش در ناتوانی های به سبک دیرین کمتر از پنبه ریزی های جدید مؤثر نبود.

اگر روند تولید را از نقطه ی نظر پروسه ی کار مورد توجه قرار دهیم. آن گاه دیده می شود که برای کارگر وسائل تولید سرمایه نیست بلکه وسائل و مصالح ساده ای برای فعالیت بارآور هدف دار اوست. مثلاً در یک کارگاه دباغی کارگر چرم را به مثابه ی محمول ساده ی کار خود تلقی می کند و برای سرمایه دار نیست که وی چرم دباغی می کند. ولی به محض این که ما روند تولید را از نقطه ی نظر ارزش افزائی مورد توجه قرار دهیم مطلب طور دیگر می شود. فوراً وسائل تولید تبدیل به افزاری برای دوشیدن کار غیر می شوند. این دیگر کارگر نیست که وسائل تولید را به کار می برد بلکه وسائل تولیدند که کارگر را مورد استفاده قرار می دهند. به جای این که وسائل مزبور مانند عناصر مادی فعالیت بارآور کارگر مورد مصرف قرار گیرند، این وسائل وی را به منزله ی خمیر مایه ی روند حیاتی مخصوص خویش مصرف

می کنند و پروسه ی حیاتی سرمایه فقط عبارت از حرکت وی به مثابه ی ارزشی است که خود ارزش افزاست. کوره های بلند و کارگاه هائی که به هنگام شب خاموشند و هیچ کار زنده ای نمی مکند برای سرمایه داران "زیان محض" اند "mere loss" به همین سبب است که کوره های بلند و کارگاه ها خود موجد "حق کار شبانه ی" نیروهای کار هستند. تنها استحاله ی پول به عوامل مادی پروسه ی تولید یعنی به وسائل کار، برای اینان به منزله ی سندی حقوقی و حکمی جبری تلقی می شود که به وسیله ی آن کار و اضافه کار غیر را فرو کشند. برای این که نشان داده شود این واژگونی نقش ها، که صفت ممیزه ی تولید سرمایه داری و خاص اوست، این دگرگونی روابط بین کار مرده و زنده، بین ارزش و نیروی آفریننده ی ارزش، چگونه در ضمیر و دماغ سرمایه داران منعکس می گردد، باز مثالی می آورم. به هنگام عصیان کارخانه داران انگلستان در سال های ۵۰- ۱۸۴۸، "رئیس ریسندگی کتان و پنبه ی پایزلی Paisley، یکی از قدیمی ترین و محترم ترین مؤسسات اسکاتلند غربی، یعنی شرکت کارلایل، پسران و شرکاء، که از سال ۱۸۵۲ برپاست و از نسلی به نسل دیگر هم چنان به وسیله ی همان خانواده اداره می شود"-. خلاصه همین جنتمن سرشار از هوش و فهم، در روزنامه ی گلاسکو دیلی میل "Glasgow Daily Mail" ۲۵ آوریل ۱۸۴۹ نامه ای تحت عنوان "سیستم نوبت کاری"^{۲۰۷} منتشر ساخت که از جمله در آن بیان ساده لوحانه ی مضحک زیرین آمده است: "اکنون بگذارید مضاری را که از تقلیل ساعت کار از ۱۲ ساعت به ۱۰ ساعت حاصل می شود مورد توجه قرار دهیم... این مضار زیان جدی به منویات و مالکیت کارخانه دار وارد می کنند. اگر پس از آن که کارخانه دار ۱۲ ساعت کار کرده است (یعنی کارگزارانش) به ۱۰ ساعت کار محدود گردد، آن گاه مثلاً هر ۱۲ ماشین یا دوک های مؤسسه اش به ۱۰ تا تقلیل می یابند- then every ۱۲ machines or spindles, in his establishment, shrink to ۱۰"

^{۲۰۷} - (Rep. of Insp. Of Fact. for ۳۰th April. ۱۸۴۹. "P. ۵۹.)

اگر وی بخواهد کارخانه ی خود را بفروشد فقط برحسب ۱۰ عدد به آن بها داده می شود به طوری که یک ششم از ارزش هر کارخانه در سرتاسر کشور کم خواهد شد.^{۲۰۸}

برای این مغزی که از سرمایه ی موروئی اسکاتلند غربی برخاسته است، ارزش وسائل تولید، از قبیل دوک و غیره، به اندازه ای با مالکیت آن ادوات به منظور ارزش افزائی یا برای این که روزانه مقدار معینی از کار مجانی غیر را ببلعد، مخلوط شده است، که رئیس مؤسسه ی کار لایل کمپانی چنین تصور می کند که واقعاً به هنگام فروش کارخانه اش نه تنها ارزش دوک ها به او پرداخته می شود بلکه علاوه بر آن باید بهای ارزش افزائی نیز به حساب آید، گمان می برد نه تنها کاری که در این وسائل نهفته است و برای تولید ادوات نظیر آن ضرورت دارد بلکه اضافه کاری را نیز که به وسیله ی این ماشین آلات هر روز از کرده ی نیک مردان پاییزی اسکاتلند غربی می کشد باید به او بپردازند. به همین سبب است که به نظر وی تقلیل دو ساعته ی روزانه ی کار، بهای فروش هر ۱۲ دوک ماشین او را تا قیمت ۱۰ دوک ماشین پائین می آورد!

^{۲۰۸} - همان سند صفحه ی ۶۰ - بازرس کارخانه استوارت، که خود اهل اسکاتلند است و برخلاف بازرسان انگلیسی کاملاً تحت نفوذ طرز فکر سرمایه داری ست، صریحاً می گوید این نامه را که وی به گزارش خود ضمیمه نموده است "مفیدترین اطلاعی است که از جانب کارخانه دارانی که سیستم نوبت کاری (تعویض) را مورد استفاده قرار می دهند به وی داده شده است و هدف این نامه به ویژه آن است که پیش داورى ها و اندیشه هائی را که علیه شیوه ی نوبت کاری وجود دارد برطرف سازد".